

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهش سیاست نظری

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی

مدیر مسئول: خسرو قبادی

سر دبیر: دکتر احمد دوست محمدی

مدیر نشریات علمی: محسن جمالیان

دستیار علمی: دکتر محمد کمالی زاده

ویراستار ادبی: وحید تقی نژاد

مترجم: دکتر مرتضی بحرانی

حروفچینی و صفحه آرایی: مریم بایه

هیئت تحریریه

دکتر حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمود کتابی، استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان - دکتر الهه کولایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمدرضا تاجیک، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر حسین سلیمی، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی - دکتر محمدباقر حشمت زاده، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر ابراهیم متقی، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر حمیرا مشیرزاده، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر عباس منوچهری، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر سیدعلیرضا حسینی بهشتی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر جهانگیر کریمی، استادیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر مسعود غفاری، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

این نشریه با استناد به نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۶۹۵۵ مورخ ۱۳۸۹/۰۷/۱۵ کمیسیون بررسی

نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.

مطالب مندرج در مقالات، نمایانگر آراء نویسندگان است.

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir) و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir) نمایه می شود.

❖ نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان دانشگاه، خیابان شهید وحید نظری، شماره ۴۷

صندوق پستی ۱۳۱۶ - ۱۳۱۴۵، اداره نشریات علمی، تلفن: ۲-۶۶۴۹۷۵۶۱-۶۶۴۹۲۱۲۹

پایگاه الکترونیکی: www.ihss.ac.ir/journals/ - نشانی اینترنتی: j.Political@ihss.ac.ir

فرایند چاپ: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

راهنمای تدوین و ارسال مقاله‌های علمی - پژوهشی

شرایط ارسال مقاله

- مقاله به زبان فارسی یا انگلیسی بوده، قبلاً در جایی چاپ نشده باشد. داشتن چکیده فارسی و انگلیسی برای مقاله ضرورت دارد.
- هیئت تحریریه پس از داوری، پذیرش مقاله را اعلام خواهد کرد.
- مسئولیت صحت مندرجات مقاله‌های علمی با نویسنده یا نویسندگان آن است.
- همراه مقاله نام و نشانی دقیق، شماره تلفن نویسنده یا نویسندگان و محل خدمت آنان ذکر شود.
- مقاله در برگه‌های A4 و با رعایت ابعاد صفحه دو فصلنامه (قطع وزیری) تایپ شود. تعداد جدول‌ها در پایین‌ترین حد در نظر گرفته شود. نمودارها واضح و عکس‌ها سیاه و سفید در کاغذ مناسب در اندازه ۱۰×۱۵ سانتی‌متر تهیه گردد.
- مقاله حروف‌چینی شود و به وسیله پست الکترونیکی به دفتر دو فصلنامه ارسال گردد.
- دو فصلنامه در ویرایش مقالات آزاد است.

نحوه ارائه مقاله

- مقاله علمی- پژوهشی شامل عنوان، نام و نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان، چکیده، واژه‌های کلیدی، مقدمه، روش کار، تجزیه و تحلیل، نتیجه‌گیری و منابع باشد. حجم مقاله نیز نباید از ۱۵ صفحه بیشتر باشد.
- عنوان مقاله گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد. نام و نام خانوادگی، درجه علمی و مؤسسه‌ای که مؤلف در آن اشتغال دارد، در زیر عنوان قید شود.
- چکیده مقاله، شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله شامل بیان مسئله، هدف، ماهیت و چگونگی پژوهش، نکته‌های مهم، نتیجه و بحث است؛ چکیده از ۱۵۰ کلمه بیشتر نباشد.
- مقدمه مقاله بیانگر مسئله پژوهش است. محقق باید زمینه‌های قبلی پژوهش و ارتباط آن را با موضوع مقاله به اجمال بیان و در پایان به انگیزه تحقیق اشاره نماید.
- روش کار باید به اجمال بیانگر چگونگی و فرایند انجام پژوهش باشد. تحلیل‌های آماری، روش‌های مورد استفاده، به شیوه‌ای مناسب یادآوری شود.
- داده‌ها و نتیجه‌های به دست آمده باید به گونه‌ای منطقی و مفید ارائه شود و به این منظور می‌تواند همراه با جدول، نمودار، نگاره و عکس باشد.
- نویسنده در پایان مقاله راهنمایی و کمک‌های دیگران را یادآوری و از آنها سپاسگزاری کند.
- ارجاع‌های متن مقاله داخل کمان و به این شیوه است: (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره صفحه)؛ مانند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۲۵). شیوه ارجاع به منابعی که بیش از دو نفر نویسنده دارند نیز به این صورت خواهد بود: (اسمیت و همکاران، ۱۹۷۴: ۲۲).
- در ذکر مشخصات انتشاراتی در فهرست منابع پایان مقاله از شیوه زیر پیروی شود:
مقاله: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) «نام مقاله»، نام مترجم، نام نشریه، دوره یا سال، شماره.
کتاب: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) عنوان کتاب، نام مترجم، مصحح، یا سایر افراد، شماره مجلد، نوبت چاپ، محل انتشار، نام ناشر.

فهرست

- ۱ نهادگرایی به عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی
حجت کاظمی
- ۲۹ اینترنت و رادیکال دموکراسی: در آمدی بر شکل‌گیری رادیکال دموکراسی مجازی
میثم قهرمان / مجید عباس‌زاده مرزبالی
- ۵۳ کثرت‌گرایی سیاسی: میان نظریه و واقعیت
محسن عباس‌زاده / فرزاد سوری
- ۷۳ تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی از چشم‌انداز گفتمانی: منطق و برآیندهای معرفت‌شناختی
علی حسن پور / علی‌اشرف نظری
- نسبی‌گرایی و باهمادگرایی)
سارا نجف‌پور / سید جواد امام جمعه‌زاده
- ۱۱۳ تبیین نظری «قدرت نرم» بر مبنای نگرشی فرا «فای» به کاربست «منابع غیر مادی قدرت» در سیاست خارجی
سید اصغر کیوان حسینی / راحله جمعه‌زاده

داوران این شماره

- دکتر محمد توحیدفام / دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی
دکتر علی کریمی مله / دانشیار دانشگاه مازندران
دکتر مجتبی مقصودی / دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی
دکتر حسن آبنیکی / استادیار دانشگاه آزاد تهران جنوب
دکتر منصور انصاری / استادیار پژوهشکده امام خمینی
دکتر محمدرضا تاجیک / استادیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر حسین زحمتکش / استادیار دانشگاه تهران
دکتر سید مهدی ساداتی نژاد / استادیار دانشگاه تهران
دکتر مجید عباسی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر مرتضی نورمحمدی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دو فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۱-۲۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

نهادگرایی به عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی

حجت کاظمی*

چکیده

نقطه ثقل تحلیل نهادگرایی، تأکید بر نقش نهادها به عنوان یک متغیر مستقل در شکل دادن به روندها و نتایج کنش‌های فردی و جمعی و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی است. علوم اجتماعی معاصر به دلیل غلبه رویکردهای زمینه‌گرا (در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی) و کمی‌گرا (در حوزه اقتصادی) به تحلیل جایگاه متغیر نهادی در شکل دادن به پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توجه کافی نشان نداده است. این مقاله در وهله نخست در پی معرفی چشم‌انداز نهادگرایی در تحلیل اجتماعی و سیاسی، تحولات و تنوعات درونی این رویکرد است. هدف دوم این مقاله آن است که نشان دهد نهادگرایی تاریخی به عنوان یکی از گونه‌های نئونهادگرایی به خاطر دیدگاه پویای خود در مقوله تغییر نهادی، می‌تواند چارچوبی مناسب برای تلفیق رویکرد نهادگرا و زمینه‌گرا در تحلیل سیاسی فراهم آورد. مطابق این نگرش، هرچند به اشکال مختلف نهادها باید به عنوان متغیری مستقل در شکل دادن به رفتارهای کنش‌گران اجتماعی و سیاسی شود، این نهادها پدیده‌های تکوین‌یافته در متن ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی تاریخی هستند.

واژه‌های کلیدی: نهاد، نئونهادگرایی، نهادگرایی تاریخی، تغییر نهادی و تکوین نهادی.

نهادهای در اشکال مختلف آن، حیات انسانی را در بر گرفته‌اند و کنش‌های فردی و جمعی به شدت تحت تأثیر جهت‌دهنده این نهادهاست. هرچند مطالعه اشکال مختلف نهادها از ذهنی‌ترین (مانند هنجارها و عادات) تا عینی‌ترین آنها (سازمان‌های تشکیل دهنده دولت)، همواره مورد توجه مطالعه‌کنندگان کنش‌های فردی و جمعی انسان بوده است، در دوره پس از جنگ دوم جهانی به دلیل سیطره رویکردهای برآمده از انقلاب رفتاری، رواج شدید رویکردهای مارکسیستی و نهایتاً بازگشت دوباره به رویکرد نئوکلاسیک در حوزه اقتصاد، توجه به نقش متغیرهای نهادی در شکل دادن به روندها و پدیده‌های اجتماعی به نحو ملموسی به حاشیه رانده شد.

در این تلقی‌ها، نهادها اغلب متغیری وابسته در نظر گرفته می‌شدند که نقش مستقلاً در حیات اجتماعی ندارند. در واکنش به این حاشیه‌شدگی از دهه هشتاد میلادی به این سو، علوم اجتماعی معاصر شاهد روندی رو به رشد از احیای نهادگرایی بوده است که دامنه وسیعی از مطالعات نهادی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شود. به رغم تنوع شدید درونی، نقطه تمرکز و تأکید اصلی این رویکردها بر این نکته است که نهادها در اشکال مختلف آن، هم بر روندها و هم بر نتایج کنش‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند و بدون توجه به نقش شکل دهنده این متغیرها در حیات اجتماعی، تبیین‌های ما از پدیده‌ها، تبیین‌های ناقص و یکسویه خواهد بود. نهادگرایان نشان می‌دهند که چگونه نهادها با سازوکارهای بسیار پیچیده، هم محدودیت‌هایی بر رفتار کنش‌گران اعمال می‌کنند و هم از خصلتی امکان‌ساز برخوردارند.

نهادهای از این طریق رفتار کنش‌گران را در مسیر خاصی جهت می‌دهند. ولی این بدان معنا نیست که رابطه نهادها و کنش‌گران، رابطه‌ای یک‌سویه و ایستا است. نهادگرایان می‌کوشند تا ذیل اراییه تبیینی از مقوله «تغییر نهادی»، رابطه دوسویه و متقابل نهادها و کنش‌گران و به تبع آن، رابطه ساخت نهادی و ساخت اجتماعی را تبیین کنند. ما در این مقاله ضمن توصیف چشم‌انداز نهادگرایانه، روند تحولی تاریخی و نهایتاً تنوعات درونی آن، نشان خواهیم داد که نهادگرایی تاریخی به دلیل رویکرد تاریخی خود از قابلیت بالایی برای تبیین پویایی از رابطه نهادها و کنش‌گران و به تبع آنها، رابطه ساخت نهادی و ساخت اجتماعی برخوردار است.

روش پژوهش

نوشتار حاضر می‌کوشد تا با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع موجود کتابخانه‌ای نشان دهد که چشم‌انداز نهادگرایانه، توجه ما را به تحلیل روشمند نقش متغیرهای نهادی در پدیده‌های سیاسی جلب می‌کند.

نهادگرایی کلاسیک و درک یک‌سویه از نقش نهادها

می‌توان نهادگرایی را با سابقه‌ترین رهیافت تحلیلی در علوم سیاسی نامید. از ارسطو تا هابز و از لاک، منتسکیو و میل، مطالعه نهاد‌های سیاسی سوژه تحلیلی مهمی بوده است (استینمو، ۲۰۰۸: ۱۱۸-۱۱۹). در روند تخصصی شدن علوم و زایش علوم سیاسی در قرن ۱۹ نیز مطالعه نهادها، دستور کار ویژه دانش سیاسی تلقی می‌شد. از همین روست که به باور گای پیترز (۱۳۸۶: ۱ و ۶)، «علم سیاست ریشه در مطالعه نهادها دارد». هری اکشتاین نیز به این نکته اشاره کرده که اگر یک حوزه را بتوان حوزه خاص رشته علوم سیاسی و هویت‌بخش آن تعریف کرد، آن حوزه و موضوع، نهاد‌های سیاسی خواهد بود (رودس، ۱۳۸۸: ۸۵).

از چشم‌انداز تاریخی، نهادگرایی به دو دسته کلی نهادگرایی کلاسیک و نهادگرایی نوین تقسیم می‌شود. نهادگرایی کلاسیک به دسته‌ای از مطالعات در حوزه سیاست، اقتصاد و جامعه‌شناسی اشاره دارد که از حدود دهه سوم قرن ۱۹ در انگلستان، فرانسه و آلمان آغاز و در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، به الگوی اصلی تحلیلی در حوزه‌های سیاست و اقتصاد بدل شد. علم سیاست در قدم‌های نخست خود، دانشی معطوف به مطالعه نهاد‌های حکومت و نحوه طراحی نهاد‌های سیاسی کشور بود^(۱). رابرت پاتنام با اشاره همزمانی زایش علم سیاست و نهادگرایی کلاسیک در جریان شکل‌گیری نظام سیاسی جدید انگلستان در قرن ۱۹، کتاب «تأملاتی در حکومت انتخابی» جان استوارت میل را اوج این روند می‌داند. میل در این کتاب (۱۳۶۹) با تأکید بر اینکه نوع نهاد‌های سیاسی هر کشور تأثیر مشخصی بر سرنوشت مردم آن کشور دارد، در پی یافتن و طراحی یک نظم نهادی مؤثر برای یک حکومت نمایندگی کارآمد است.

رویکرد اساسی نهادگرایان کلاسیک سیاسی، تصور وجود یک رابطه علی میان چارچوب‌های نهادی-قانونی رسمی با رفتار سیاسی بود. از اینرو فرض اساسی آنها در طراحی یک دموکراسی کارآمد آن بود که تحقق «یک حکومت نمایندگی پایدار... تنها بر ترتیب درست نهاد‌های رسمی‌اش و خوش‌اقبالی منطقی در حیات اقتصادی و موضوعات نهادی متکی است... یک ساختار خوب حتی در شرایط فقدان خوش‌اقبالی نیز کار می‌کند» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۳).

پیترز (۱۳۸۶: ۷-۲۰) ویژگی‌های نهادگرایی کلاسیک در علوم سیاسی را شامل قانون‌گرایی (تلقی قانون به عنوان چارچوبی برای بخش عمومی و مجریایی بر اعمال حاکمیت دولت)، ساختارگرایی (تقدم ساختار و نهاد‌های رسمی سیاسی بر رفتار فردی و اثر شکل‌دهنده ساختار بر رفتارهای سیاسی)، کل‌گرایی (تمرکز بر توصیف و مقایسه کل یک سیستم سیاسی به جای توجه به اجزای آن)، تاریخ‌گرایی (علاقه‌مندی به درک الگوی تحولی منتهی به شکل‌گیری سیستم سیاسی)، رویکرد هنجاری (محوریت دادن به ضرورت اصلاح نهادی با هدف تحقق حکومت

خوب) می‌داند. با این حال جهت‌گیری‌های نهادگرایانه علم سیاست کلاسیک، عمیقاً وجهی صوری داشته و فاقد وجوه نظری نیرومند و درک چند لایه و پیچیده از پدیده‌های سیاسی بود. از اینرو نهادگرایی کلاسیک در حوزه سیاسی با یک جهت‌گیری غیرتئوریک و صوری در تحلیل سیاسی، عمدتاً تلاشی برای توصیف نهادهای سیاسی و مقایسه این نهادها در کشورهای مختلف شناخته شده است که برای بسیاری بدون جذابیت‌های لازم تحلیلی تلقی می‌شود (استینمو، ۲۰۰۸: ۳). در متن نگاه قانونی-رسمی، باوری وجود دارد که بر اساس آن، قواعد و رویه‌های قانونی را متغیر مستقل و کارکرد و سرنوشت دموکراسی‌ها را متغیر وابسته در نظر می‌گیرند. در اینجا فرض بر این است که قواعد، رفتارها را شکل می‌دهند.

همپای این دیدگاه در حوزه سیاست، نهادگرایی کلاسیک در حوزه اقتصادی در متن مجادله‌ای مهم و به لحاظ نظری غنی یعنی جدال با اقتصاد نئوکلاسیک آدم اسمیت و دیوید ریکاردو زاده شد. جدالی که اولین گام‌های آن را اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان برداشتند. اقتصاددانانی چون لیست و اشمولر، از چشم‌اندازی تاریخی و با نقد رویکردهای مبنایی اقتصاد نئوکلاسیک و توصیه‌های سیاستی آنها بر نقش محوری نهادها و کیفیت نهادهایی چون دولت، بوروکراسی، قوانین محوری و... در عملکرد اقتصادی و نیز توسعه اقتصادی و صنعتی تأکید داشتند. علاوه بر مکتب تاریخی آلمان، این اقتصاددانان آمریکایی منتقد نگرش اقتصاد کلاسیک بودند که صورت مشخصی از نهادگرایی کلاسیک اقتصادی را بنیاد نهادند. تورستین وبلن، جان کامونز، والتون همیلتون، ولسلی میچل اقتصاددانانی بودند که از چشم‌اندازی جامعه‌شناختی، مبنای اقتصاد کلاسیک را نقد و رویکرد خود را به نگرش مسلط تحلیل اقتصادی تا آستانه جنگ دوم جهانی بدل کردند.

در رویکرد نهادگرایان کلاسیک اقتصادی، اقتصاد و عملکرد اقتصادی در متن شبکه‌ای از نهادهای فرهنگی (از جمله هنجارها، عادات و رویه‌ها) و سیاسی (نهادهای قدرت) عمل می‌کند. به باور آنها، نهادها مقولاتی تکوینی و تکاملی هستند که در هر جامعه شکل خاصی دارند. از اینرو این گروه همگام با اقتصاددانان مکتب تاریخی با رد رویکرد غیر تاریخی اقتصاد نئوکلاسیک، بر تفاوت میان کشورها و راه‌حل‌های خاص هر کشور تأکید داشته و به دلیل وجود تعارض منافع در نظام اجتماعی، یکی از کارکردهای نهادها را کنترل و محدود کردن این الگوهای رفتاری با هدف تضمین سامان و عملکرد اقتصادی و اجتماعی می‌دانند (متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک: وبلن، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۹ و راثرفورد، ۱۳۸۹: ۳۱۷-۳۲۰).

بر بستر این تحلیل، تورستین وبلن با حمله‌ای تئوریک به رویکرد اقتصاد نئوکلاسیک، رفتار انسانی را پدیده‌ای می‌داند که «تحت هنجارهای نهادی و محرک‌هایی که شرایط نهادی پیش می‌آورند، اتفاق می‌افتد... نه تنها رفتار فرد در حصار و تحت هدایت روابط عادت‌ی با افراد گروه

خود است بلکه این روابط نیز دارای ویژگی نهادی هستند و با تغییر الگوی نهادی تغییر می‌کنند... بی‌شک این نظم نهادی است که استانداردها، ایده‌آل‌ها و سنت‌های رفتاری مرسوم را که سازندهٔ ترتیبات اجتماعی هستند، به افراد تحمیل می‌کند» (وبلن، ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۲۶). این دیدگاه در واقع محور و تمرکز نظری پژوهش نهادگرایان کلاسیک بود.

دوران پیش از جنگ دوم جهانی، دوران اوج نهادگرایی در هر دو حوزهٔ اقتصاد و سیاست بود. ولی در دههٔ ۳۰ و به‌ویژه با فرارسیدن جنگ و مقطع پس از آن، این رویکرد در هر دو حوزهٔ سیاسی و اقتصادی روبه افول گذاشت. در هر دو حوزه، این افول حاصل ناتوانی این رویکرد در پیش‌بینی، درک و ارایهٔ راه برون‌رفت از بحران‌های سیاسی و اقتصادی مابین دو جنگ بود. رابرت پاتنام توضیح می‌دهد که سقوط حکومت‌های دموکراتیک در ایتالیا و آلمان و نابسامانی‌های جمهوری‌های سوم و چهارم در فرانسه، توجهات را از ساختارهای رسمی - نهادی به متغیرهای اجتماعی و اقتصادی تغییر داد (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۴). در دوران پس از جنگ جهانی دوم، الگوهای مطالعاتی برآمده از انقلاب رفتاری و نگرش‌های جامعه‌شناختی برآمده از مارکسیسم، رقبای اصلی نهادگرایی بودند. رفتارگرایان، جهت‌گیری غیر کمی و قانونی و تاریخی نهادگرایی و تحلیل‌های مارکسیستی، بی‌توجهی این رویکرد به بسترهای عمیق‌تر کنش سیاسی را مورد انتقاد قرار می‌دادند (رودس، ۱۳۸۸: ۹۱-۹۳). در حوزهٔ سیاسی، رفتارگرایان معتقد بودند که برای شناخت سیاست، تحلیل‌گران به جای توجه به وجوه رسمی حکومت، توزیع غیررسمی قدرت را در نظر بگیرند (استینمو، ۲۰۰۸: ۳-۴).

واقعیت آن است که نهادگرایی کلاسیک، سنتی صرفاً معطوف به نهادهای آمریکایی و اروپایی بود. ناتوانی این رویکرد در تحلیل واقعیت‌های جوامع غیراروپایی، پاشنه آشیل رویکرد کلاسیک نهادگرایی در حوزهٔ علم سیاست محسوب می‌شد. در حوزهٔ اقتصادی، هرچند نهادگرایی کلاسیک اقتصادی، وجه نظری قوی، جهت‌گیری تجربی و توصیه‌های سیاستی نیرومند داشت، آنچنان که راثرفورد (۱۳۸۹: ۳۲۲-۳۳۸) اشاره می‌کند، نهادگرایی به دلایلی چون تغییر جهت مطالعات اقتصادی در مسیری متفاوت از رویکردهای نهادگرایان، شکست برخی از برنامه‌های دولت‌گرا، جدایی جامعه‌شناسی از اقتصاد و منتقل شدن مطالعات نهادی به حوزهٔ جامعه‌شناسی، ظهور اقتصادسنجی و دادن بُعد تجربی‌تر به اقتصاد متعارف، پیشرفت قابل ملاحظهٔ اقتصاد کلاسیک و رواج کینزیانیسم رو به افول گذاشت و در دهه‌های ۴۰ تا ۸۰ میلادی به حاشیه رانده شد. این حاشیه شدن بیش از هر چیزی به دلیل تلقی ایستا و یک‌سویه نهادگرایی از نقش نهادها و بی‌توجهی آن به نقش متغیرهای دیگری بود که الگوهای بدیل معطوف به تحلیل نقش آن در پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بودند.

احیای نهادگرایی

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، دسته‌ای از تحلیل‌گران علاقمند به نگرش‌های تاریخی و نهادها کوشیدند تا ضمن بازگشت به نهادگرایی کلاسیک و نقد همزمان رویکرد کلاسیک و نیز تحلیل‌های زمینه‌گرا و رفتاری، اعتبار تحلیلی نهادگرایی را در مقابل الگوهای رقیب نشان داده و بر این نکته تأکید کنند که بی‌توجهی به متغیرهای نهادی، به معنای غفلت از وجه مهمی از عناصر شکل‌دهنده به فرایندها، رفتارها و نتایج سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است. آنچه امروز نئونهادگرایی شناخته می‌شود کوشید تا ضمن بازگشت به ریشه‌های سنتی و نقاط تأکید همیشگی نهادگرایان کلاسیک مانند تأکید بر کل‌گرایی، نگاه تکاملی و رویکرد سیستمی (ر.ک: ویلبر و هاریسون، ۱۳۸۵) و نیز بهره‌مندی از سنت‌های رفتاری چون نظریه انتخاب عقلانی و مطالعات کلاسیک جامعه‌شناختی و اقتصادی، بن‌مایه نظری خود را غنای بیشتری بدهد و در عین حال دامنه وسیع‌تری به مصادیق و سطوح تحلیل نهادی دهد.

در حوزه سیاسی، احیای نهادگرایی از یک سو با بحران‌های دهه ۱۹۷۰ به‌ویژه تحلیل تفاوت واکنش و عملکرد دولت‌های غربی در مقابل بحران‌هایی چون بحران نفتی سال ۱۹۷۳ و نیز ناتوانی رویکردهای رفتاری یا مارکسیستی از تحلیل تفاوت رفتار طبقاتی یا رفتار گروه‌های نفوذ در کشورهای مختلف پیوند داشت (استینمو، ۲۰۰۸: ۵). برخی نارسایی تحلیلی این رویکردها، راه را برای تبیین‌های تاریخی نهادگرایانه گشود که بر نقش‌آفرینی نهادها به عنوان متغیر سطح میانه مؤثر بر رفتارها تأکید داشتند. به عنوان مثال، پیتر کاتزنشتاین (۱۹۷۵) در تبیین تفاوت واکنش کشورهای مختلف به بحران مشترک اقتصادی، بر متغیر نهادی و سطح میانه شبکه‌های سیاست‌گذاری (عناصر پیونددهنده جامعه و دولت) تأکید کرد.

احیای نهادگرایی در دهه ۱۹۸۰ همسو با احیای رویکردهای تاریخی در تحلیل سیاسی بود که در آثار اندیشمندانی چون تدا اسکاچ پل، پیتر کاتزنشتاین، پیتر هال و سوزان برگر نمود پیدا کرده است (ر.ک: ایوانز، روشه میر و اسکاچ پل، ۱۹۸۵). این روند احیای توجه به نهادها در حوزه سیاسی تحت تأثیر احیای نهادگرایی اقتصادی، تنوع و گستره بیشتری یافت و مارش و اولسن در اوایل همین دهه به آن صورت‌بندی مشخصی دادند. این دو به عنوان افراد پیشرو در احیای نهادگرایی در تحلیل سیاسی (مارش و اولسن، ۱۹۸۴: ۴۹-۷۳۴)، ضمن تأکید بر اهمیت سنت مطالعات رفتارگرا، از این رویکردها به واسطه زمینه‌گرایی افراطی (تحلیل پدیده‌های سیاسی بر حسب زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی به ضرر طرد اهمیت نهادها)، تقلیل‌گرایی و تحویل‌گرایی فردگرایانه (تلاش رویکردهای رفتاری برای تحویل رفتار و پدیده‌های جمعی به رفتار فردی) و سودمندگرایی (تصور انسان‌ها به عنوان کنش‌گرانی در جست‌وجوی به حداکثر رساندن سود شخصی در شرایط اطلاعات کامل)، بی‌توجهی به تاریخ و اهمیت روندهای تاریخی و نهایتاً

ابزارگرایی (محوریت دادن به نتایج و بی‌توجهی به روندها) انتقاد کردند. نئونهادگرایی بدیل نظری، خود را در قالب گزاره‌های این چنینی ارائه کرد: «نکته اصلی این است که عوامل نهادی می‌تواند به اهداف بازیگران سیاسی و توزیع قدرت میان آنها در یک جامعه سیاسی شکل دهد» (استینمو، ۲۰۰۸: ۶).

در نهادگرایی اقتصادی کلاسیک، پیوندی نیرومند میان جامعه‌شناسی و اقتصاد برقرار بود که نتیجه آن غنای نظری این رویکرد بود. ولی نهادگرایی کلاسیک سیاسی از تحولات نظری و مباحث جاری در حوزه‌های دیگر برکنار ماند که پیامد آن ضعف نظری این رویکرد و محدود ماندن در حوزه‌های رسمی و صوری مطالعه نهادها بود. همگام با زایش اقتصاد نهادی جدید، توجه دوباره به نهادگرایی در حیطه علوم سیاسی به‌ویژه در نحله انتخاب عقلانی تا حد زیادی در پیوند با اقتصاد نهادی شکل گرفت که نتیجه آن زایش سنت بسیار غنی نهادگرایی انتخاب عقلانی در علوم سیاسی بود. در عین حال گروهی از نهادگرایان، احیای این گرایش را با نگرش تاریخی بسیار غنی‌ای گره زدند که نتیجه آن زایش نهادگرایی تاریخی در حوزه علوم سیاسی بسیار غنی‌تر از نگاه تاریخی موجود در نهادگرایی اقتصادی است. ولی باید توجه شود که به رغم موضوعات متفاوت مورد بررسی در هر حوزه علمی، بن‌مایه‌های نظری و جهت‌گیری محوری نئونهادگرایی اقتصادی و سیاسی یکسان است.

برخلاف رویکردهای کلاسیک که بیش‌تر در حد کلیات و تحلیل کلی تأثیرات نهادها بر عرصه سیاسی و اقتصادی باقی ماندند، نحله‌های متنوع نئونهادگرایی در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در سیاست و اقتصاد به ارائه تحلیل‌های عمیقی از انواع و اشکال مختلف نهادها و نحوه تأثیرگذاری این نهادها بر کنش‌ها و نتایج آن‌ها دست زده‌اند که دیگر الگوهای تبیینی به آنها بی‌توجه بودند. تأکید بر نقش تعیین‌کننده نهادها به عنوان یک متغیر مستقل بر فرایند و نتایج کنش‌های اجتماعی و سیاسی، نقش نهادها در زایش بازیگران جدید، نقش نهادهای میانجی در شکل دادن به استراتژی‌های سیاسی کنشگران، نقش نهادها در توزیع قدرت، ارزش‌ها و اطلاعات در سطح اجتماعی، تأکید بر نقش کیفیت نهادها در موفقیت یا شکست سیاست‌ها، مسیری که نهادها به روابط قدرت میان گروه‌های رقیب در جامعه شکل می‌دهند و به‌ویژه تأکید بر فرآیند سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی در درون نهادها، از جمله نوآوری‌های مهمی است که نئونهادگرایی در حوزه تحلیل سیاسی در پی داشته است.

شاخه‌های نئونهادگرایی

نحله‌های مختلف، نئونهادگرایی را به اشکال مختلفی تقسیم‌بندی کرده‌اند. گای پیترز (۱۳۸۶) در یک دسته‌بندی نسبتاً موسع، شش الگو را شناسایی می‌کند: نهادگرایی هنجاری، نهادگرایی انتخاب عقلانی، نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی تجربی، نهادگرایی بین‌المللی و نهایتاً نهادگرایی جامعه‌شناختی. هال و تیلور (۱۹۹۶: ۵) نیز با اشاره به اینکه همهٔ نحله‌های نهادگرایی از لحاظ تأکید بر نقش نهادها در شکل دادن به روند و نتایج کنش‌های سیاسی و اجتماعی همسو هستند، از سه نحلهٔ کلی نئونهادگرایی در حوزهٔ سیاسی سخن می‌گویند: نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی انتخاب عقلانی و نهادگرایی جامعه‌شناختی. این دسته‌بندی سه‌گانه، در بردارندهٔ سه شاخهٔ نهادگرایی هنجاری، تجربی و بین‌المللی پیترز است و مورد قبول عمدهٔ پژوهشگران می‌باشد.

نهادگرایی انتخاب عقلانی از یک سو در ادامهٔ سنت کلاسیک نهادگرایی و از سوی دیگر در پیوندی نیرومند با رقیب اصلی خود یعنی رویکردهای رفتاری به ویژه نظریهٔ انتخاب عقلانی قرار دارد و در واقع از تلاقی این دو نظریه شکل گرفته است. مبنای تحلیلی این الگو، فرض اصلی نظریهٔ انتخاب عقلانی است که جامعه و پدیده‌های اجتماعی را حاصل کنش‌های افرادی می‌داند که در پی به حداکثر رساندن نفع خود هستند؛ هرچند جست‌وجوی نفع فردی لزوماً تأمین نفع جمعی را در پی نخواهد داشت (استروم، ۱۹۹۰: ۲-۷). نظریه‌پردازان این حوزه بیش‌تر بر محدودیت‌هایی که نهادها بر کنش سودجویانهٔ کنش‌گران اعمال می‌کنند، توجه دارند. در این رویکرد، نهادها استراتژی‌هایی را که بازیگران سیاسی برای پی‌گیری منافعشان نیاز دارند، تعریف کرده یا حداقل آنها را محدود می‌کنند (استینمو، ۲۰۰۸: ۷). نهادها همچنین با اعمال محدودیت‌هایی بر کنش فردی، امکان سواری مجانی^۱ از سوی کنش‌گران سودجو را کاهش و امکان حصول توافقی‌های جمعی را در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی افزایش می‌دهند (پیترز، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۴).

الگوی نهادگرایی تاریخی را شاید بتوان غنی‌ترین الگوی تحلیل نهادگرایانه در حوزهٔ علوم سیاسی دانست که علاوه بر سنت نهادی کلاسیک، از نئومارکسیسم، تحلیل‌های سیاست تطبیقی و جامعه‌شناسی تاریخی تأثیر گرفته است. نهادگرایان تاریخی نیز می‌پذیرند که نهادها به عنوان قواعدی محدودکننده و شکل‌دهنده بر رفتار عمل می‌کنند. اما برخلاف رویکرد انتخاب عقلانی که به واسطهٔ بن‌مایهٔ فردباورانه و تلقی از افراد به عنوان کنش‌گرانی عقلانی و دارای اطلاعات کامل، عمل به قواعد رفتاری عقلانی و در راستای سود شخصی می‌داند، آنها معتقدند هرچند کنش‌گران در جست‌وجوی به حداکثر رساندن سود خود هستند، در بیش‌تر زمان‌ها از قواعدی که به شکل اجتماعی تعریف شده‌اند و نهادهایی که در فرایندی تاریخی

شکل گرفته‌اند، پیروی می‌کنند، حتی اگر این قواعد و نهادها کاملاً در راستای منافعشان نباشد. بنابراین در دیدگاه نهادگرایان تاریخی، نه تنها استراتژی‌های کنش‌گران از نهادها تأثیر می‌پذیرند، بلکه اهداف و غایات آنها مقولاتی بر ساخته متغیرهای ساختاری مانند موقعیت‌های طبقاتی و نهادهای میانجی مانند احزاب و اتحادیه‌ها... هستند. آنها همچنین با میانجی‌گری در روابط همکاری‌جویانه یا منازعه‌جویانه، به موقعیت‌های سیاسی شکل داده و بر نتایج سیاسی تأثیر می‌گذارند (استینمو، ۲۰۰۸: ۷).

از این چشم‌انداز، نهادها تنها مقولاتی حاصل طراحی‌های هوشمندانه جمعی نیستند؛ بلکه نهادها مقولاتی تکوین یافته در فرایندی تاریخی‌اند که به عنوان میراثی برای آینده باقی می‌مانند و اهداف کنش‌گران و نیز مسیر تحقق اهداف را در مقاطع بعدی تحت تأثیر قرار می‌دهند. این اثر شکل‌دهنده از طریق فرایندی توضیح داده می‌شود که نهادگرایان تاریخی آن را «وابستگی به مسیر»^۱ می‌نامند. تحلیل وابستگی به مسیر برای توضیح و تبیین اثر قدرتمند گذشته بر آینده استفاده می‌شود. بر بستر این تحلیل است که به باور نهادگرایان، سیاست‌ها و یا تصمیمات مشابه در محیط‌های متفاوت، نتایج متفاوتی به بار می‌آورد؛ چون هر جامعه‌ای در روند تاریخی خود شاهد انباشت و ته‌نشست نهادهایی است که به عنوان بستر کنش‌ها در دوره‌های بعدی عمل می‌کنند و چون این بستر در هر جامعه‌ای متفاوت است، نهادهای مشابه در بسترهای متفاوت، نتایج متفاوتی به بار خواهند آورد.

نهادگرایی جامعه‌شناختی نسبت به دو الگوی دیگر، چشم‌انداز تحلیلی وسیع‌تر و لاجرم مبهم‌تری دارد. توجه به نهادها در حوزه جامعه‌شناسی از آرای امیل دورکیم و تأکید همیشگی‌اش بر نهادهایی اجتماعی نشأت گرفته است. دورکیم از یک سو بر اهمیت هنجارها به عنوان متغیری در شکل دادن و جهت دادن به رفتار فردی و جمعی انسان‌ها تأکید داشت و از سوی دیگر به نقش و اهمیت نهادها و سازمان‌های اجتماعی در فرایند شکل‌گیری جوامع توجه کرد. اهمیت نهادها در نزد وی به حدی بود که وی جامعه‌شناسی را «علم نهادها» می‌دانست. برای ماکس وبر نیز نهادها و نقش و تحول آنها در گذر زمان اهمیت زیادی داشت. به این دو باید تالکوت پارسونز و تأکیدش را بر نقش و اهمیت نهادها در تحقق کارکردهای مورد نیاز برای تداوم و تعادل جوامع نیز اضافه کرد. از اینرو آنچه امروز نهادگرایی جامعه‌شناختی (به عنوان یکی از نحله‌های نئونهاده‌گرایی) نامیده می‌شود، بسط ایده‌های جامعه‌شناسان کلاسیکی است که بر اهمیت طیف وسیعی از نهادها از سمبل‌ها، الگوهای اخلاقی، هنجارها و رسوم تا سازمان‌های مختلف اجتماعی و نهایتاً بوروکراسی و دولت در حیات اجتماعی تأکید داشتند. وجه قدرتمند و

متمايزکننده نهادگرایی جامعه‌شناختی، نگرش پویای آن به مقوله تغییر نهادی و ارائه تبیینی وسیع با تأکید بر تأثیر متغیرهای مختلف بر این تغییر از جمله تأثیر متغیر دگرگونی فرهنگی است (هال و تیلور، ۱۹۹۶: ۱۳-۱۷).

نئونهادگرایی و چیستی نهاد

تعریف نهاد و شناسایی مصادیق آن همواره موضوعی چالش‌برانگیز بوده است. در یک تعریف ساده و کلی، نهاد قاعده‌ای است که نهادینه شده باشد. در واقع نهادینه شدن فرآیندی است که از مجرای آن، قواعد و هنجارهای خاص به گونه‌ای رواج می‌یابند که کنش مطابق آنها مورد پذیرش و تخطی از آنها موجب محرومیت می‌شود. این روبه‌ها و قواعد طی فرآیند نهادینه شدن مشروعیت می‌یابند و بر سر آنها اجماع صورت می‌گیرد (لین و ارسون، ۲۰۰۰: ۳). بنابراین نهادها در کلیت خود، مقولاتی اجتماعی‌اند که حاصل توافق آگاهانه یا ناآگاهانه جمعی از انسان‌ها هستند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۱۸). پیترز (۱۳۸۶: ۳۴-۳۵)، قرار داشتن در مجموعه عناصر ساختاری جامعه و سیاست (ساختارهای رسمی مانند قانون، سازمان‌ها و یا غیر رسمی مانند شبکه‌های سازمانی و یا مجموعه‌ای از هنجارها)، ثبات و پایداری در زمان، تأثیرگذاری بر رفتار فردی از طریق محدود کردن رفتار کنش‌گران و نهایتاً وجود احساس و ارزش‌های مشترک مابین اعضای نهاد را از مؤلفه‌های تعیین‌کننده یک نهاد می‌داند.

نهادها، مقولاتی عینی هستند. عینیت نهادها از تأثیرگذاری آنها بر رفتارهای کنش‌گرانی که در ارتباط با آنها هستند، مشخص می‌شود. به این معنا، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نهادها، توان آنها برای اعمال محدودیت‌های قابل لمس بر رفتار بازیگران است. «نهادها از اصول رفتاری و کرداری خاص و جا افتاده‌ای ناشی می‌شوند که رفتارهای گروهی از انسان‌ها را که به صورت ضمنی یا آشکار به آن اصول پایبند و در معرض برخی کنترل‌کننده‌ها (ترس، تشویش، شرم، گناه و مانند آنها) هستند، شکل می‌دهند» (بل، ۱۹۸۸: ۵۵). سوبه دیگر نهادها که مکمل ویژگی اعمال محدودیت است، خصلت امکان‌سازی آن است. نهادها، ظرفیت‌هایی برای انجام کنش‌های انسانی فراهم می‌کنند. بدون وجود هنجارها، کنش انسانی ممکن نخواهد شد. به عنوان مثال بدون وجود قوانین، سازمان‌ها و نهادهای ریز و درشت، حیات اجتماعی و تنظیم آن غیرممکن است (هاجسون، ۱۳۸۹: ۵۰۴). نهادها با حضور خود نوعی احساس اطمینان و پیش‌بینی پذیری و ثبات را در محیط انسانی خلق کرده و امکان کنش را فراهم می‌کنند.

ویژگی دوسویه محدودسازی و امکان‌سازی، در قلب تعریف معروف و شناخته شده داگلاس نورث از نهادها به روشنی مشخص است: «نهادها قواعد بازی هستند یا به بیانی رسمی‌تر،

محدودیت‌های ساخته شده دست بشر هستند که تعاملات انسانی را شکل می‌دهند. در نتیجه، آنها انگیزه‌های موجود در تعاملات انسانی (خواه سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی و...) را ساختارمند می‌کنند... آنچه باید به لحاظ مفهومی به صورت مشخص متمایز شود، قواعد بازیگران است. هدف قواعد تعریف روشنی است که بازی براساس آنها انجام می‌شود» (نورث، ۱۹۹۰: ۳). لذا در معنای گسترده، نهادها، مجموعه قواعدی هستند که رفتار سامان‌مند و پیش‌بینی پذیر را تضمین می‌کنند. بدین معنا، تقریباً هر چیزی را می‌توان جزء نهادها و موضوع مطالعه نهادی دانست. به اتکای چنین تعریفی است که طیفی متنوعی از پدیده‌ها مانند ایدئولوژی، سیاست، هنجار، طبقه، سازمان‌های متنوع اجتماعی و سیاسی و... جزء نهادها و موضوع مطالعه نهادی تلقی شده‌اند و افرادی چون نورث به تحلیل تأثیر این نهادها بر کنش‌های اجتماعی و تأثیر آنها برای عملکرد اقتصادی و سیاسی جوامع پرداخته‌اند.

تلاش‌های صورت گرفته برای تعیین دایره دربرگیرندگی مفهوم نهاد، عمدتاً دو دسته تعریف باز و بسته را مد نظر دارد. تعاریف باز، گستره‌ای از هنجارها تا سازمان‌های حکومتی را ذیل نهادها تعریف می‌کند، در حالی که تعاریف محدود، سازمان‌های عینی و دارای بروز عینی را مد نظر دارند. رویکردهای جامعه‌شناختی‌تر نهادگرایی اقتصادی و رویکرد نهادگرایی جامعه‌شناختی به نهادها را می‌توان مصداق بارز نگاه باز به نهادها دانست که آن را شامل «امور، رویه‌ها، قراردادهای، نقش‌ها، استراتژی‌ها، شکل‌های سازمانی، فن‌آوری‌ها، باورها، پارادایم‌ها، اصول، فرهنگ‌ها و دانش...» می‌داند (مارش و اولسون، ۱۹۸۹: ۲۲). در حالی که در تعاریف بسته‌تر که بیش‌تر در نهادگرایی انتخاب عقلانی مد نظر است، مفهوم نهاد به مقولات عینی‌تری مانند رویه‌ها، قوانین و سازمان‌ها محدود می‌شود که محدودیت‌های مشخص و قابل احصایی را بر رفتار از طریق تأثیرگذاری بر نحوه توزیع قدرت در جامعه و میان کنش‌گران بر جای می‌گذارند. نهادگرایان تاریخی نیز متناسب با اهداف پژوهشی خود مابین تعاریف موسع یا محدود در نوسان بوده‌اند.

نکته مهمی که باید به آن توجه شود آن است که گسترده کردن بیش از حد مفهوم نهاد ممکن است مطالعه نهادی و مرزهای آن به‌ویژه در حوزه سیاسی با سایر روش‌ها را مخدوش کند. از اینروست که دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون (۱۳۹۰: ۲۷۴-۲۷۵ و ۲۶۷)، ضمن آنکه مهم‌ترین ویژگی نهادها را «بادوام بودن» و «ظرفیت تأثیرگذاری بر اقدامات» معرفی می‌کنند، ویژگی‌های سیاسی را «توانایی آنها در تأثیرگذاری بر تخصیص قدرت سیاسی در آینده» می‌دانند. این شاخص مهمی است که بر اساس آن می‌توانیم سطحی از تعیین را بر مرزهای مطالعه نهادی در حوزه سیاست مشخص کنیم. با توجه به تحلیل‌های یادشده و با تمرکز بر نهادهای مؤثر بر عرصه سیاسی و منازعات جاری در آن، می‌توان سه سطح اصلی برای نهاد در نظر گرفت:

۱. **نهادهای رسمی:** مجموعه نهادهای شکل‌دهنده به نظام سیاسی که یا در قانون اساسی به آنها اشاره شده و یا آن‌که قواعد و سازوکارهای رسمی تنظیم امور سیاسی و حاکمیتی هستند. در اینجا نهادهایی چون مجموعه قوانین (قانون اساسی، قوانین مدنی و کیفری، قانون انتخابات، قانون مطبوعات)، نهادهای سیاسی مطرح در قانون اساسی که در فرایند توزیع قدرت نقش دارند، سهمی از قدرت را در اختیار دارند.

۲. **نهادهای غیررسمی:** نهادهایی که بخشی از ساختار رسمی دولت به شمار نمی‌آیند اما نقش مهمی در حیات سیاسی بر عهده دارند. احزاب، مطبوعات، انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و شبکه‌های سیاسی و اجتماعی را می‌توان جزء نهادهای غیررسمی به حساب آورد.

۳. **نهادهای ناملموس:** سطحی از نهادها که اغلب ماهیتی نامحسوس دارند ولی در عین حال تأثیر مشخصی در شکل دادن به فضا و کنش‌های بازیگران، نحوه کارکرد و توان نهادهای دو سطح دیگر ایفا می‌کنند. رویه‌ها و سازوکارهای غیررسمی در روابط و تعاملات جاری در عرصه سیاسی و حکومتی، مؤلفه‌های فرهنگی، سنت‌ها، هنجارها و عناصر شکل‌دهنده به سرمایه اجتماعی از این جمله‌اند.

بی‌تردید، مرز میان نهادهای رسمی و غیررسمی و رابطه میان آنها مبهم است. با این حال می‌توان گفت که رابطه‌ای دو طرفه و دیالکتیکی بین نهادهای رسمی و غیررسمی وجود دارد؛ چنانکه هاجسون (۱۳۸۹: ۵۲۱-۵۲۳ و ۵۳۸) اشاره می‌کند که «نهادهای رسمی همواره برای عملکرد خود به قوانین غیررسمی و هنجارهای نامحسوس وابسته هستند... نهادهای قانونی یا رسمی که حامیان غیررسمی قدرتمندی ندارند، بیشتر اعلامیه‌های قانونی بدون پشتیبان هستند تا نهادهای واقعی».

در مجموع تفاوت اصلی میان نهادهای رسمی و غیررسمی، در شکل‌گیری عمدی (طراحی شده) یا خودجوش (خودانگیخته) آنهاست. معمولاً نهادهای رسمی به صورتی عمدی، متمرکز و از بالا به پایین و نهادهای غیررسمی به گونه‌ای خودجوش، غیرمتمرکز و از پایین به بالا به وجود می‌آیند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۵).

نهادهای و مکانیزم تأثیرگذاری بر فرایندها و نتایج کنش‌های سیاسی

چنانکه گفته شد نقطه تمایز چشم‌انداز نهادگرایانه در تحلیل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تأکید بر تأثیرات شکل‌دهنده نهادها بر فرایندها و نتایج کنش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و عملکرد بازیگران در این حوزه‌هاست (نورث، ۱۹۹۰: ۳-۸). نهادها از نظر زمانی مقدم بر انسان‌ها

هستند زیرا انسان‌ها در دنیایی از نهادها متولد می‌شوند (هاجسون، ۱۳۸۹: ۴۲۷).

رابرت پاتنام با اشاره به رویکرد نئونهادگرایان، نهادها را چارچوب‌هایی می‌داند که هم بر «فرایند» و هم بر «نتایج» سیاست در جوامع تأثیر می‌گذارند. «قواعد و روبه‌های اجرایی که نهادها ایجاد می‌کنند، با ساخت‌دادن به رفتار سیاسی بر نتایج سیاسی تأثیر می‌گذارند. نمی‌توان نتایج و برآیندهای سیاسی را در حد تعامل توپ‌های بلیارد افراد و یا محل تعامل نیروهای وسیع اجتماعی تنزل داد. نهادها بر نتایج تأثیر می‌نهند چراکه آنها به هویت و قدرت و استراتژی بازیگران جهت می‌دهند» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۰). از این جهت نهادها به دلیل خصلت امکان‌بخش و در عین حال محدودکننده خود، هم بر فرآیند تعاملات جمعی و هم نتایج آنها تأثیر می‌گذارند.

به گفته تلم و استینمو (۱۹۹۲) نهادها چهار مقوله را تعریف می‌کنند: ۱- کنش‌گران مشروع؛ ۲- تعداد کنش‌گران؛ ۳- نظم و ترتیب کنش‌ها و ۴- میزان اطلاعاتی که هر یک از کنش‌گران نسبت به نیت‌های دیگران به دست می‌آورد. بنابراین نهادها هم کنش‌گران حاضر و هم قواعد بازی آنها را در مسیر تلاش برای تحقق اهداف فردی و جمعی تعیین می‌بخشند.

به نظر مارش و اولسون، «سازمان دیوان‌سالاری، کمیته قانونگذاری و دادگاه استیناف، عرصه‌هایی برای نیروهای اجتماعی متعارض هستند. اما آنها همچنین مجموعه‌هایی از روبه‌ها و ساختارهای عملیاتی استاندارد نیز هستند که منافع را تعریف و از آنها دفاع می‌کنند» (رودس، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۰۰). مطابق این تحلیل، نهادهای سیاسی با تأثیرگذاری بر منافع کنش‌گران اجتماعی، رفتار آنها را در جهت خاصی سوق می‌دهند. اقدامات صورت گرفته به وسیله نهادهای سیاسی و در درون آنها باعث دگرگونی شیوه‌های توزیع منابع، منافع و قواعد سیاسی می‌گردند و این کار با خلق بازیگران جدید و هویت‌های جدید ارائه معیار موفقیت و شکست بازیگران، ایجاد قواعدی برای رفتار مناسب و برخوردار ساختن برخی افراد بیش از دیگران و دیگر منابع انجام می‌شود (مارش و اولسون، ۱۹۸۹: ۱۵۹-۱۶۴).

بر این مبنا، آنها (ر.ک: مارش و اولسون، ۲۰۰۵). بر این باورند که نهادها بنا بر ماهیت خود بر موقعیت، منافع، اولویت‌ها و توان بازیگران سیاسی (نیروها و گروه‌های سیاسی) تأثیر می‌گذارند. (همچنین ر. ک: مارش و اولسون، ۱۹۹۶: ۶۴-۲۴۷ و ولدوسکی، ۱۹۸۷: ۳-۲۱). به بیان پیتز هال (۱۹۸۶: ۱۹)، «عوامل نهادی دو نقش مهم را در این مدل ایفا می‌کنند. از یک سو سازمان‌های تصمیم‌گیری بر میزان قدرتی که هر یک از کنش‌گران در تعیین نتایج تصمیم‌گیری دارند، تأثیر می‌گذارند... از سوی دیگر، موقعیت سازمانی با ایجاد مسئولیت‌ها و برقراری روابط میان کنش‌گران، بر تعریف آنها از منافع خودشان تأثیر می‌گذارند. از این طریق، عوامل سازمانی هم نوع تأثیرگذاری و هم میزان تأثیرگذاری یک کنش‌گر را مشخص می‌کنند». در جریان ستیزه‌های سیاسی و رقابت

بازیگران برای کسب موقعیت و سهم بیش‌تر از منابع کمیاب مورد تقاضا در جامعه سیاسی، هر یک از نهادها بنا به ماهیت و سرشت خود، در نحوه بازی کنش‌گران، منافع آنها، موقعیت فرادست یا فرودست آنها در جریان ستیزه تأثیر می‌گذارند. در این چارچوب، پیترز (۱۳۸۶: ۳۴) می‌گوید: «یک نهاد باعث برتری گروه‌هایی می‌شود که به نوعی تعامل الگومند مشغولند». از این منظر، نهادها با حضور و عملکرد خود هم موضوعات ستیزه اجتماعی و هم موضوعات وفاق را تعیین می‌کنند. آنها می‌توانند محدودکننده تعارض‌ها و یا دامن‌زننده به تعارض‌های جدیدی در جامعه باشند.

همچنین شکل‌گیری نهادها به معنای ایجاد دسته جدیدی از کنش‌گران اجتماعی است که بدون نهادها وجود نداشته و هویت مشخصی نداشتند. به عنوان مثال، دان لوی (۱۹۹۲) نشان می‌دهد که چگونه گسترش خطوط راه‌آهن عمومی در آمریکا و پروس منجر به زایش نیروهای جدید اجتماعی در جامعه آمریکایی و پروس شد که در عرصه منازعات سیاسی تأثیرگذار بودند. این استدلال تقریباً در مورد تمامی نهادهای حاصل از روند نوسازی و صنعتی شدن تعمیم‌پذیر است.

بخش مهمی از بررسی نقش نهادها در عرصه اجتماعی و سیاسی، به نقش دولت و نهادهای رسمی دولتی در عرصه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی متمرکز است. مناسبات سازمانی درون سازمان‌های تشکیل‌دهنده دولت، الگوهای مداخله‌ای آنها در اقتصاد و زندگی اجتماعی و خط‌مشی‌های آنها، همگی بر موقعیت کنش‌گران، روندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مؤثرند (اسکاچ پل، ۲۰۰۲: ۳-۲۸).

کاتزنلسون و لایتین در مقالات خود به طرح این بحث می‌پردازند که دولت‌ها با نفوذ تأثیرگذار خود باعث فعال شدن برخی گروه‌ها و حاشیه‌ای شدن بقیه گروه‌ها می‌شوند؛ به برخی منازعات و تضادها جنبه سیاسی می‌دهند و برخی دیگر را از قالب سیاسی خارج می‌کنند؛ آنها برخی مطالبات را بر حق و برخی دیگر را ناحق می‌کنند. کاتزنلسون (۲۰۰۲) در تحلیل خود نشان می‌دهد که چگونه مسیرهای متفاوت سیاست و منازعه اجتماعی در آمریکا و بریتانیا در قرن نوزدهم و نوع کنش و موقعیت طبقات کارگری در این دو کشور، بر اساس تفاوت نهادهای سیاسی و ساختار حکومتی این دو کشور قابل تبیین است. لایتین (۲۰۰۲) نیز با تمرکز بر منازعات مذهبی و منطقه‌ای در نیجریه نشان می‌دهد که استراتژی و عملکرد دولت چگونه بر بازتولید هویت‌های اجتماعی و تعارض موجود در عرصه اجتماعی و سیاسی تأثیر می‌گذارد.

رابرت پاتنام نیز علی‌رغم انتقاد از فرمالیسم نهادگرایان کلاسیک، با تأکید بر ضرورت توجه به ابعاد غیررسمی تر نهادهای مؤثر بر کارایی نهادهای رسمی، به نقش و تأثیر تعیین‌بخش نهادها در حوزه اجتماعی و سیاسی اشاره می‌کند. تحلیل وی که متوجه تأثیرات حاصل از ایجاد نهادهای

منطقه‌ای در ایتالیا در دهه ۱۹۷۰ و کشف متغیرهای عمیق‌تر در موفقیت و شکست این تجربه است، در متن خود تأییدی بر این نکته است که ایجاد نهادهای جدید و حضور آنها در عرصه اجتماعی و سیاسی از جهت تعریف موضوعات جدید بر عرصه اجتماعی، خلق تنش‌ها و گروه‌بندی‌های جدید و تعریف منافع نوین، درستی ادعای نهادگرایان را در مورد تأثیر تعیین‌کننده نهادها در عرصه سیاسی نشان می‌دهد. از جمله در جایی با اشاره به تنش‌های حاصل از این اصلاحات نهادی و فرایند واگذاری اختیارات میان نهادهای محلی و ملی اشاره می‌کند که «پیروزی جبهه منطقه‌گرایی، مدیون نیروهایی بود که به وسیله اصلاحات نهادی رها شده و در برخی موارد عملاً به وسیله این اصلاحات ایجاد شده بودند» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۵۵).

برخی از نهادگرایان از منظر نقشی که نهادها برای افراد در محیط اجتماعی تعریف می‌کنند، به تحلیل تأثیر نهادها بر رفتار، اهداف، استراتژی‌های افراد می‌پردازند. در حقیقت، کنش‌گران درون نقش‌هایی که نهادها تعریف می‌کنند، قرار می‌گیرند و در قالب شرح وظایف تعریف شده در آن نقش‌ها، کنش‌ها و تعاملاتشان را هدایت می‌کنند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۵). به عنوان مثال، برخی تحلیل‌ها در مورد چرایی ثبات موجود در تصمیمات کنگره به رغم تغییر اقلیت و اکثریت، به نقش نهادهای درون کنگره که دستور کار را تعیین و اطلاعات را در اختیار نمایندگان قرار می‌دهند، تأکید می‌کنند. این نهادها نوعی ثبات در تصمیمات را به وجود می‌آورند (هال و تیلور، ۱۹۹۶: ۱۰-۱۱).

از سوی دیگر، نورث (۱۹۹۰: ۶) تأکید می‌کند که نهادها با تعیین و تثبیت شیوه‌های مقبول عمل و نیز فراهم کردن و ارائه اطلاعات مورد نیاز کنش‌گران، سبب کاهش بی‌اطمینانی شده، انتظارات استراتژیک را تثبیت و تعاملات پیچیده را ممکن می‌سازند. تعاملات اجتماعی بدون وجود نهادهایی که سطحی از پیش‌بینی‌پذیری را برای افراد و کنش‌گران به وجود آورند، غیرممکن است (وجه امکان‌ساز نهادها) (زوک، ۱۹۸۶: ۱۱-۵۳)؛ ولی نهادها در این فرایند پیش‌بینی‌پذیری سازی، اطلاعاتی خاص را در اختیار افراد گذاشته و انتظارات خاصی را در آنها تثبیت می‌کنند که رفتار آنها را در مسیر خاصی هدایت می‌کند (وجه محدودکننده نهادها). نهادها به عنوان موانعی بیرونی که بر رفتارها تأثیر محدودکننده دارند، با تنظیم توزیع اطلاعات، تثبیت انتظارات و هشدار درباره رفتارهای خارج از قاعده، بر محاسبات عقلانی کنش‌گران در مورد استراتژی‌های بالقوه و گزینش‌های عقلانی‌شان برای رسیدن به اهداف اثر می‌گذارند. نهادها با تأثیرگذاری بر محاسبات عقلانی بازیگران، باعث سوق یافتن الگوی رفتاری و انتخاب‌های استراتژیک کنش‌گران به مسیری می‌شود که بدون نهادها به آن مسیر نمی‌رفت (جسی و ویلیامز، ۲۰۰۵: ۱۰؛ لین و ارسون، ۲۰۰۰: ۱۷؛ استروم، ۱۹۹۵: ۵۵). در مجموع، نهادها، ۱- درباره این که انتظارات نسبت به رفتار کنش‌گران چگونه است، اطلاعات فراهم می‌کنند؛ ۲- به کمک کنش‌گرانی که به

آنها مربوط هستند، قابل تشخیص، تصدیق و شناخت هستند؛ و ۳- گزینه‌های استراتژیک کنش‌گران را طوری ساختار می‌دهند (نهادها دامنه استراتژی‌های در دسترس کنش‌گران را محدود می‌کنند) که ره‌آوردیابی متعادل به وجود آیند (جسی و ویلیامز، ۲۰۰۵: ۵۴). در عین حال نهادها با وجود محدود کردن استراتژی‌ها، نوعی انعطاف‌پذیری نیز ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر، درون قالبی خاص به استراتژی‌های خاص اجازه عرض اندام می‌دهند. مثلاً نهادهای انتخاباتی دموکراتیک، برخی از استراتژی‌ها (مانند انقلاب، کودتای نظامی) را غیرقانونی می‌کنند اما به دامنه‌ای از استراتژی‌ها که به دنبال استفاده از ابزارهای دموکراتیک برای رسیدن به قدرت هستند، اجازه فعالیت می‌دهند (همان: ۵۹).

نهادها سبب شباهت می‌شوند و منطق تناسب را دیکته می‌کنند. در واقع نهادها آنچه را پارسونز «رفتار مورد انتظار مشروع» می‌نامد، تعریف می‌کنند. نهادها با تعریف رفتارهای مشروع و نامشروع از نظر جامعه، سبب همگنی و تجانس کنش‌های کنش‌گران و پیش‌بینی‌پذیری بیشتر آنها برای کنش‌گران دیگر می‌شود (هلم، ۱۹۹۵: ۳۹۸). بدین ترتیب نهادها می‌توانند از تضادها و تعارضات بکاهند و معیارهایی برای رفتارهای فردی و جمعی به وجود بیاورند که امکان وفاق و وحدت جامعه را ایجاد کند. وفاق، سازگاری، منازعه، تضاد، تعارض، انگیزش، روح جمعی، مقاومت، مخالفت، دموکراسی، مدارا، همکاری، هماهنگی و بسیاری از فرایندها و امورات انسانی و اجتماعی دیگر عمیقاً تحت تأثیر نهادها و سیستم نهادی هستند. در هر یک از مناسبات اجتماعی می‌توان نفوذ و حضور ضمنی یا آشکار و مستقیم یا غیرمستقیم نهادها را ملاحظه و تجربه کرد (ر.ک: دیمایو و پاول، ۱۹۹۱؛ داگلاس، ۱۹۸۸).

در مجموع نهادها، کارکردها و نقش‌های زیر را دارند:

- نهادها، الگوی رفتارهای فردی و اجتماعی را به انسان‌ها می‌آموزند. بدین معنا، انسان‌ها از طریق نهادها یاد می‌گیرند که در موقعیت‌های متفاوت باید چه رفتارهایی از خود نشان دهند.
- نهادها، برای انسان‌ها نقش‌های گوناگونی را مشخص کرده و انتظارات ناشی از آنها را نیز تعریف می‌کنند.
- نهادها از طریق ثبات و استمرار، شیوه رفتاری نهادینه شده را به انسان‌ها القا می‌کنند. از طریق نهادها، انسان‌ها به شیوه‌های نهادینه شده خاص رفتار می‌کنند.
- نهادها، رفتارهای افراد جامعه را تنظیم و بر آن نظارت می‌کنند. در حقیقت از آنجا که نهادها انتظارات مشروع در جامعه را منعکس می‌کنند، بی‌توجهی به این انتظارات ممکن است به مجازات منجر شود.

- نهادها بر منافع توزیعی مؤثرند و از این لحاظ، بر کنش بازیگران و مسیر آن تأثیر گذاشته و نهایتاً موضوعات مورد منازعه را تعیین می‌کنند.
- نهادها، با توزیع اطلاعات و تثبیت انتظارات بر استراتژی کنش‌گران در مسیر تحقق اهداف تأثیر می‌گذارند.
- نهادها، نقش‌ها را تعریف و تعیین کرده و از این طریق بر موقعیت فرودستی و یا فرادستی کنش‌گران در عرصه اجتماعی و امکان‌ها و محدودیت‌های آنها تأثیر می‌گذارند.
- نهادها، تعداد بازیگران و بازیگران مشروع و غیر مشروع را تعیین و مسیر دسترسی به مزایای اجتماعی را مشخص می‌کنند و می‌توانند به محل و موضوع منازعات اجتماعی بدل شوند.
- نهادها، با شایستگی‌ها و قابلیت‌های خود می‌توانند به عاملی برای کاهش تنش‌ها و هزینه‌های کنش اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدل شوند و با کاهش اطمینان در عرصه اجتماعی، بسترهای کارایی و کارآمدی در عرصه اقتصادی، ثبات و آرامش سیاسی بر پایهٔ وفاق اجتماعی و سیاسی باشند و یا آنکه به خاطر نارسایی‌های خود به تنش‌ها دامن بزنند، هزینه‌های کنش را افزایش دهند، به کاهش اطمینان در جامعه دامن بزنند، کارایی اقتصادی، ثبات و نظم سیاسی، آرامش و ثبات اجتماعی را در خطر قرار دهند.

بازگشت به تاریخ و پیوند نظریه‌های زمینه‌گرا و نهادگرا در تحلیل سیاسی

به واسطهٔ تأکید دایمی بر نقش تعیین بخش نهادها بر سایر ابعاد حیات اجتماعی و سیاسی، یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد شده بر رویکرد نهادگرایی این بوده است که این رهیافت، از نوعی ضعف در تبیین شکل‌گیری و پویایی نهادی رنج برده و همواره میل به تلقی نهادها به عنوان متغیری ایستا و تعیین‌کننده بر رفتار و پدیده‌ها وجود داشته است؛ زیرا نگرش‌های نهادی بیش‌تر بر تداوم تأکید دارند تا تغییر (استینمو، تلم و لانگسترس، ۱۹۹۲: ۱۳-۱۴).

در واکنش به این نقد، الگوهای مختلف نئونهادگرایی کوشیده‌اند تا در ذیل بحثی دربارهٔ فرایند تکوین و تغییر نهادی، از برداشت ایستای نهادگرایان کلاسیک (به‌ویژه در حوزهٔ سیاسی) فراتر رفته و برداشتی دینامیک و پویا از نهادگرایی ارائه دهند. در این میان نهادگرایی تاریخی ارائه دهندهٔ دیدگاهی است که به واسطهٔ نگاه تاریخی خود علاوه بر ارائهٔ برداشتی پویا از تکوین و تغییر نهادی می‌تواند زمینه‌ساز نوعی پیوند میان نظریه‌های زمینه‌گرا و نهادگرا تلقی شود که بعضاً در مقابل هم تلقی شده‌اند.

در حالی که رویکردهای کلاسیک توجه چندانی به بحث تکوین و تغییر نهادی نداشتند، در دیدگاه‌های متأخر نهادگرایی تحلیل‌های مربوط به تکوین و تغییر نهادها در قالب رویکردهایی

چون رویکرد تکوینی و رویکرد قراردادگرا ارائه می‌شود. در حالی که رویکردهای جامعه‌شناختی‌تر بر ماهیت خودجوش و تکوینی نهادها اشاره دارند، رویکردهای انتخاب عقلانی بیش‌تر بر ماهیت توافقی و قراردادی نهادها تأکید می‌کنند که طی آن، کنش‌گران عقلانی، به گونه‌ای عقلانی با شکل دادن یا عضویت در نهادها و پذیرش محدودیت‌های آنها در پی حداکثری کردن منافع خود هستند (پیترز، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۳). در اینجا، نهادها ابزاری برای تأمین منافع کنش‌گران سودجو تلقی می‌شوند. کنش‌گران اجتماعی با ساخت این نهادها به منفعی می‌رسند که بدون وجود آنها آن منافع برآورده نمی‌شدند (اگرتسون، ۱۹۹۰: ۳۳۹-۳۴۰). از این چشم‌انداز، همان‌طور که برآمدن نهادها تابعی از قراردادهای میان کنش‌گران با هدف تأمین نفع بیش‌تر است، تغییر و یا نابودی آنها نیز حاصل تحول و تغییر در میزان سودمندی آنها در کنش‌های اجتماعی است.

بر خلاف نگرش‌های قراردادگرا که کنش‌گران را منفعت‌جو و در عین حال دارای اطلاعات کامل می‌دانند (کنش‌گرانی که نهادها، ابزارهایی برای تأمین منافع آنها هستند)، نگرش‌های عمیق‌تر در رویکرد نهادگرایی بر بینش‌های تاریخی استوار هستند که ضمن پذیرش انسان‌ها و کنش‌گران شکل دهنده به عنوان بازیگرانی سودجو، معتقدند نهادها در متن منازعه‌ای بر سر منافع میان کنش‌گران و در فرایندی تاریخی شکل می‌گیرند. طبعاً هرچه این نهادها کلان‌تر و حضور بیش‌تری در زندگی جمعی داشته باشند و به‌ویژه اگر در نحوه توزیع ارزش‌های مورد تقاضای بازیگران تأثیر بیش‌تری داشته باشند، منازعه بازیگران بر سر نهاد در حال شکل‌گیری، حفظ و یا تغییر آنها شدیدتر خواهد بود. در این فرایند، کنش‌گران و منافع آن عمیقاً متأثر از تعلقات گروهی، دیدگاه‌های ایدئولوژیک و تلقی‌های آنهاست که خود، منافع کنش‌گران را شکل خاصی می‌دهد.

رویکرد نهادگرایی تاریخی، رویکردی در مقابل رویکردهای انتخاب عقلانی است که معتقد است باید به تکوین تاریخی نهادهای سیاسی در متن منازعه اجتماعی و سیاسی توجه کرد. در حالی که نهادگرایان انتخاب عقلانی توجه چندانی به تاریخ ندارند، نهادگرایی تاریخی معتقد است که نهادها همانند همه پدیده‌های اجتماعی، مقولاتی تاریخی و محصول منازعه نیروهای اجتماعی و سیاسی هستند که می‌کوشند تا منافع خود را حداکثر سازند و از همین زاویه علاقمندند تا در شکل دادن به نهادها، حفظ یا تغییر آنها نقش‌آفرینی کنند. ولی در عین حال نهادها پس از استقرار، به عنوان متغیری مستقل از کنش‌گران اجتماعی درآمده و کنش‌ها، اولویت‌ها و منافع آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مطابق این تحلیل برای درک شکل‌گیری نهادها، اعم از نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باید به تاریخ جوامع مراجعه و به این درک دست یافت که نهادها چه در شکل خودانگیخته و چه

در شکل طراحی شده خود، محصول چه فرایندی بوده و چگونه تکوین یافته و در پس‌زمینه آنها، چه نیروها و منافع متضادی درگیر بوده‌اند (داد و ژیلسون، ۱۹۹۴: ۳۱۲).

تلن و استینمو (۱۹۹۲: ۱۰) در توضیح جهت‌گیری اصلی نهادگرایی تاریخی اشاره می‌کنند که «نهادهایی که در کانون تجزیه و تحلیل نهادی تاریخی قرار دارند- از سیستم‌های حزبی گرفته تا ساختار منافع اقتصادی مانند شرکت‌های بازرگانی- می‌توانند به استراتژی‌های سیاسی شکل دهند یا آنها را محدود کنند؛ اما خود این نهادها نتیجه (خواسته یا ناخواسته) استراتژی‌های سیاسی تعمدی، منازعه سیاسی و انتخاب‌ها هستند... نهادگرایان با تأکید بر این ویژگی میانجی‌گرایانه نهادها در زندگی سیاسی، پل‌های نظری را میان انسان به عنوان سازنده تاریخ و شرایط که انسان‌ها در چارچوب آن عمل می‌کنند، ایجاد می‌کنند». از این منظر، نهادگرایی تاریخی از یک سو رویکردهای تحلیلی زمینه‌گرا را به رویکرد نهادی پیوند می‌دهد.

ستیزه نیروهای اجتماعی و تکوین تاریخی نهادها

نهادگرایان تاریخی معتقدند نهادها تجسم خط و سیر تاریخ‌اند. بنا به گفته پاتنام، تاریخ اهمیت دارد زیرا راهی است که نهادها از آن عبور می‌کنند. آنچه ابتدا واقع می‌شود، آنچه را که بعداً اتفاق می‌افتد، تعیین می‌کند. شاید افراد نهادهایشان را طراحی و «انتخاب» کنند، اما آنها این نهادها را تحت شرایطی خودساخته انتخاب نمی‌کنند و انتخاب آنها نیز به نوبه قالبی را می‌سازد که جانشینانشان در چارچوب آنها دست به انتخاب می‌زنند (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۰).

اگر بخواهیم مصداقی مشخص برای نهادهای برآمده از طراحی هدفمند را مدنظر داشته باشیم، این مصداق، نهادهای نظام سیاسی است که طی آن در مقطعی از تاریخ تعدادی از کنش‌گران با در نظر داشتن اهدافی خاص، اقدام به ایجاد نهادهای خاص می‌کنند که مطابق تعاریف عام از دولت، قرار است اعمال‌کننده اقتدار سیاسی در محدوده سرزمینی خاص و توزیع‌کننده اصلی‌ترین ارزش‌های اجتماعی باشند. در این مورد کراسنر با اشاره به اینکه تداوم از ویژگی‌های نهادهاست، عنوان می‌کند گاهی این تعادل از طریق بحران‌هایی (مانند تهاجم خارجی یا انقلاب و شورش) قطع می‌شود و وضعیتی از بحران نهادی شکل می‌گیرد که مبین فروپاشی نهادها، چالش نیروهای مختلف بر سر حفظ و یا دگرگون کردن نهادهاست.

از چشم‌انداز نهادگرایی تاریخی، فرایند نهادسازی و کنش نهادسازانه بازیگران از یک سو عمیقاً محدود به میراث نهادی مستتر در پس‌زمینه کنش‌های نهادسازانه و از سویی دیگر تحت تأثیر منازعات و ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی حول منافع متعارض در یک دوره خاص تاریخی است. اگر این اصل را بپذیریم که کنش‌های انسانی در ذیل نهادها (با دو ویژگی امکان‌سازی و

محدودیت آفرینی) صورت می‌گیرد، مطابق متغیر نخست، کنش بازیگران نهادساز در یک مقطع تاریخی نیز شدیداً متأثر از ساختار نهادی‌ای است که کنش این نیروها را امکان‌پذیر می‌کند. از این منظر در تحلیل تاریخی تکوین نهادها باید به زمینه‌های نهادی‌ای که نهادسازی ذیل آنها صورت گرفته، توجه شود. به عنوان مثال، پدران بنیادگذار قانون اساسی آمریکا در هنگامه طراحی نهادهای نظام سیاسی آینده، در پس‌زمینه خود مجموعه‌ای از هنجارها، باورها و الگوهای ارزشی و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی داشتند که تأثیر خود را بر نهادهای طراحی شده برجای گذاشت. یا آنکه کنش نهادسازانه در مقطع انقلاب مشروطه ایران، بدون توجه به هنجارها، رویه‌های حکمرانی و نهادهای به ارث رسیده از گذشته تاریخی ایران مانند نهادهای حکومتی سنتی قابل درک نیست.

از سوی دیگر سیاست به عنوان مهم‌ترین عرصه توزیع ارزش‌های اجتماعی، موضوع و محیط شدیدترین منازعات و ستیزه‌های اجتماعی است که مطابق نظریه تحلیل‌های زمینه‌گرایی چون نظریه شکاف‌های اجتماعی و نظریه‌های ستیزه (ر.ک: بشیریه، ۱۳۷۳، بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰)، کنش‌گران آن، نیروهای برآمده از متن شکاف‌های اجتماعی هستند. طبیعی است که کنش‌گران نهادساز، خود نماینده نیروهای اجتماعی و سیاسی و سلیق و علایق ایدئولوژیکی هستند که در یک مقطع بحران نهادی (مانند دوران فروپاشی یک نظام سیاسی و شکل‌گیری نظم جدید یا در هر مقطع شکل دادن به نهادها) با یکدیگر تلاقی کرده‌اند و می‌کوشند تا از طریق تأثیرگذاری بر فرایند و شکل نهادهای در حال ساخته شدن، منافع خود را حفظ کنند.

به گفته کراسنر، توجه به بسترهای اجتماعی کنش‌های معطوف به نهادسازی، به معنای شناسایی نیروهای مؤثری است که کنش نهادسازانه آنها تحت تأثیر شدید منافع و تلقی‌های آنها قرار گرفته و نهادها و مناسبات آنها را به سوی خاصی سوق داده است. مطابق تحلیل فوق، گرچه «نهادها، متغیرهای مستقلی هستند و نتایج سیاسی را در دوران ثبات تعیین می‌کنند اما هنگامی که فرو می‌پاشند، تبدیل به متغیرهای وابسته‌ای می‌شوند که شکل‌گیری آنها وابسته به منازعات سیاسی‌ای می‌شود که این نهادها در آن فرو پاشیده‌اند. از نگاهی دیگر، در زمان فروپاشی نهادها، منطق ترتیبات معکوس می‌شود؛ بدین ترتیب که قبلاً نهادها، سیاست را شکل می‌دادند اما اکنون سیاست‌ها به نهادها شکل می‌دهند» (استینمو، تلن و لانگسترس، ۱۹۹۲: ۱۵). در این شرایط گروه‌ها و نیروهای اجتماعی با آگاهی از ناپایداری شرایط می‌کوشند تا با سوق دادن نهادهای در حال شکل‌گیری در راستای منافع خود، موقعیت و منافع خود را برای آینده، تثبیت و به اصطلاح نهادینه سازند^(۲).

از اینرو مجموعه نهادهای نظام سیاسی مانند قانون اساسی، قانون انتخابات، نحوه توزیع میان قوای سه‌گانه، بوروکراسی، پلیس و قوانین مختلف را باید برآیندی از منازعه میان نیروهای

اجتماعی و سیاسی در مقطع شکل‌گیری نهادها تلقی کرد (فاضلی، ۱۳۸۶: ۴۳). علاوه بر این نهادها، راه‌حلی برای منازعات و حل آنها محسوب می‌شوند و انتظار می‌رود با تکوین و استقرار آنها، نیروهای اجتماعی و سیاسی رفتار خود را ذیل این نهادها تنظیم کرده و به آنها وفادار باشند. فرض کلی نهادگرایی آن است که نهادها زمانی که ایجاد و مستقر شدند، به عنوان قواعدی مشخص، رفتار آتی بازیگران را محدود کرده و به آن جهت می‌دهند. علی‌رغم درستی این فرض نهادگرایانه، نهادها پس از استقرار و تثبیت نیز همچنان در معرض تغییر هستند و در مقابل تمایل آنها و نیروهای نفع‌برنده از وجود آنها، فرایندها و نیروهایی نیز وجود دارند که منبع تغییر نهادی هستند.

از چشم‌انداز نهادگرایی تاریخی، همانطور که تکوین نهادی مقوله‌ای تاریخی است، تغییر نهادی هم مقوله‌ای تاریخی است چرا که منازعه اجتماعی و سیاسی هیچگاه در نظام اجتماعی پایان نمی‌پذیرد و با توجه به اهمیت نهادها به‌ویژه نهادهای سیاسی در نظام اجتماعی، بخش مهمی از ستیزه‌ها معطوف به همین نهادهاست. بخشی از تأثیر شکل‌دهنده نهادها بر صحنه سیاسی آتی کشورها، به این دلیل است که آنها خود به موضوع منازعات سیاسی آتی بدل می‌شوند. نهادها تا زمانی بدون معارضة باقی می‌مانند که نتیجه‌ای مورد انتظار برای کنش‌گران ذیل خود فراهم آورند یا آنکه از سوی نیروهای وفادار به نهادها از آن توان برخوردار باشند که از تغییر نهادی به نفع گروه‌های ناراضی جلوگیری کنند. افراد و نیروهای اجتماعی در موقعیتی که احساس کنند نهادهایی خاص، منافع و خواسته‌های آنها را تأمین نمی‌کنند و توان لازم را برای برهم زدن نظم نهادی موجود دارند، برای تغییر آن اقدام خواهند کرد. در مقابل، نفع‌برندگان از نظم نهادی مستقر می‌کوشند تا این نظم را حفظ کنند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۷۴).

جمع‌بندی آنکه نهادهای سیاسی به واسطه منطبق پدیده‌های اجتماعی، در متن منازعه اجتماعی و سیاسی و نیز بر بستر میراث نهادی به ارث رسیده از گذشته شکل گرفته و مستقر می‌شوند و پس از استقرار به مثابه چارچوبی بر رفتار و کنش سیاسی بازیگران عمل می‌کنند و بر فرایند و نتیجه کنش‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند. در عین حال این ساخت نهادی به دلایل مختلفی چون ضرورت‌های جدید و نیز نارضایتی و اقدام کنش‌گران تغییر می‌کنند. از اینرو ساخت نهادی، سیاست‌شکلی جدید پیدا کرده و این روند برای آینده برجای می‌ماند. نهادگرایان تاریخی بر مؤلفه‌هایی چون تغییرات در ساختار اقتصادی-اجتماعی یا سیاسی، تغییرات در توازن قدرت سیاسی گروه‌ها و نیروها، ورود بازیگران جدید به دنبال اهداف جدید، رفتار استراتژیک کنش‌گران و تأثیر آن بر تغییر نهادی تأکید دارند (استینمو، تلو و لانگسترز، ۱۹۹۲: ۱۶-۱۷).

از این منظر نگرش نهادگرایانه از یک سو بر تداوم و ثبات ناشی از وجود نهادهای محدودکننده و ثبات‌ساز باور دارد و از سوی دیگر در پی تبیین تغییر نهادی است. در این بین

نگرش نهادگرایی تاریخی این توانایی را دارد تا از چشم‌اندازی پویا، دیالکتیک تغییر و تداوم را تبیین و از ظرفیت آن برای تحلیل تحولات سیاسی استفاده کند.

نتیجه‌گیری

تلاش ما در این مقاله در وهله نخست، ارائه تصویری از چشم‌انداز کلان نهادگرایی، روند تاریخی و تنوع درونی آن بود. هدف از این مرور آن بود که خواننده، تصویری از کلیت جریان مطالعاتی نهادگرایی به دست آورد. دیدگاه ما این است که این آشنایی می‌تواند در زدودن بسیاری از پیش‌فرض‌های به غلط جاافتاده در مورد نهادگرایی در ایران کمک کند. هدف ثانویه ما در این مقاله آن بود که نشان دهیم نهادگرایی تاریخی به عنوان یکی از نحله‌های نهادگرایی، این ظرفیت را دارد که بستری برای تلفیق نظریه‌های نهادگرا و نظریه‌های زمینه‌گرایی چون نظریه شکاف‌ها و نظریه ستیزه فراهم آورد.

از نهادگرایی به عنوان یک الگوی تحلیلی همواره انتقادات زیادی شده است و به طور کلی، دیدگاهی چندان محبوب در تحلیل سیاسی نبوده است. در حالی که نگاهی دقیق‌تر به این انتقادات نشان می‌دهد که منتقدان، به تنوع درونی موجود در ادبیات نهادی و تحول درونی این الگو در گذر زمان و افزایش غنا و نهایتاً قابلیت‌های تبیینی آن بی‌توجه بوده‌اند. به نظر رودس (۱۳۸۸: ۹۳)، اغلب منتقدان نهادگرایی به جای توجه به نهادگرایی در معنای واقعی، یک «حریف فرضی» از آن ساخته و به آن حمله کرده‌اند، بدون آنکه به ابعاد، تنوع و ظرفیت‌های درونی این الگو توجه داشته باشند. اغلب منتقدان به‌ویژه در حوزه سیاسی با درکی منحصر به نهادگرایی کلاسیک در علوم سیاسی به نقد نهادگرایی پرداخته‌اند. نقدهایی چون ضد نظریه بودن، صوری‌نگری، محدود کردن دید به حوزه‌های رسمی سیاست، بی‌توجهی به مقوله قدرت و نهایتاً بی‌توجهی به مقوله تعامل نهادها با زمینه اجتماعی و فرهنگی وسیع‌تر از جمله مهم‌ترین این انتقادات هستند.

ما در مقاله نشان دادیم که این انتقادات اغلب با تمرکز و محدود کردن دید به بخشی از رویکردهای کلاسیک نهادگرایی و مطالعات موسوم به قانون اساسی طرح شده‌اند. حال آنکه هم در نهادگرایی کلاسیک (در روایت جامعه‌شناختی‌تر آن) و الگوهای مختلف نئونهادگرایی توجهی جدی به بعد نظری نهادگرایی، توجه به سطوح غیر رسمی نهادها، تحلیل نهادها در ارتباط با موضوع قدرت و نحوه توزیع آن و نهایتاً ارتباط دوسویه نهادها و بسترهای اجتماعی سیاست صورت گرفته است. نئونهادگرایی سنتی زنده و پیشرو است. نشانه این پیشرو بودن این است که الینور استروم، استاد علم سیاست در دانشگاه ایندیانا، به دلیل مطالعات خود در حوزه اداره امور

اقتصادی، جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۲۰۰۹ گرفته است.

واقعیت آن است که هیچ الگوی سیاسی شامل همه ابعاد و سویه‌های واقعیت اجتماعی نیست. نهادگرایی نیز به دیگر رویکردها به دلیل زمینه‌گرایی بیش از حد و بی‌توجهی به بسترهای نهادی سیاست انتقاد دارد. در این بین رویکردهای مختلف نئونهادگرایی این توانایی را دارند که تمرکز ما را بر حوزه‌هایی مغفول مانده از متغیرهای مؤثر بر عرصه سیاسی معطوف سازد. در میان این الگوها، نهادگرایی تاریخی این توانایی را دارد که نگرش‌های زمینه‌گرا و نهادگرا را تلفیق کرده و چشم‌اندازی مناسب برای تبیین تداوم و تغییر در عرصه سیاسی فراهم آورد. نهادگرایی تاریخی از سویی بر نقش شکل‌دهنده نهادها در عرصه سیاسی تأکید می‌کند و از سوی دیگر نهادها را مقولاتی تاریخی‌ای شکل گرفته در تاریخ می‌داند که خود برآیند منافع و دیدگاه‌های خاصی در مقطعی خاص هستند که به عنوان میراثی شکل‌دهنده برای دوره‌های بعدی برجای می‌مانند و نوعی «وابستگی به مسیر» ایجاد می‌کنند. ولی خود این نهادها که نوعی تداوم و تأثیر مستقل بر کنش‌گران سیاسی دارند، موضوع مهم‌ترین منازعات سیاسی نیز هستند و در متن این منازعات تغییر می‌کنند. نهادگرایی انتخاب عقلانی هرچند نگرش تاریخی ندارد، با تلفیق نهادگرایی و تئوری انتخاب عقلانی می‌کوشد تا مبنای تحلیل خود را از این درک آغاز کند که جامعه، محیطی از ستیزه‌های اجتماعی میان افراد عقلانی برای کسب سود بیش‌تر است (اگرتسون، ۱۹۹۰: ۵۰-۵۳؛ بوکانان، ۱۹۸۵: ۲۵).

نقد‌های اثبات‌گرایان درباره نگرش غیر کمی و تاریخی نهادگرایی در دوران ما اعتبار زیادی ندارد و خود این رویکردها و تحلیل‌های افرادی چون ایستون و حامیان تحلیل سیستمی و کارکردی، به دلیل انتزاع بیش از حد و نگرش غیر تاریخی مورد انتقاد شدید قرار گرفته است (های، ۱۳۸۵: ۷۵-۸۳). در عین حال ایستون، از نهادگرایی به خاطر ناتوانی در توجه به مقولاتی چون قدرت انتقاد می‌کند. اما نهادگرایانی چون دارون عجم اوغلو توانسته‌اند تحلیل‌های قدرت‌محور دقیقی از فرایند و نتایج گذارهای سیاسی ارائه کنند. از سویی جیمز ماهونی، یکی از مهم‌ترین تحلیل‌گران نهادگرایی تاریخی نشان می‌دهد که تحلیل‌های موسوم به وابستگی به مسیر در تبیین شکل‌گیری، باز تولید و تغییر نهادی، نگرشی قدرت‌محور دارند (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۱۷).

اساساً نگرش تاریخی نهادگرایان و درک تکوین و تغییر نهادی در متن منازعات اجتماعی و سیاسی بدون توجه جدی به مقوله قدرت سیاسی و اجتماعی نهادها و نیروهای اجتماعی امکان ندارد. در عین حال در ادامه گسترده‌تر شدن نگرش تئوریک نهادگرایان، دامنه نهادهای مورد توجه نهادگرایان از سطح رسمی فراتر رفته و انواع مختلف سطوح از ذهنی‌ترین تا عینی‌ترین را در بر می‌گیرد که در بخش‌های قبل به آن پرداخته شد.

افرادی چون رابرت پاتنام (۱۳۸۰) با پرداختن به مقولاتی چون سرمایه اجتماعی، در ادامه

سنت‌هایی چون سنت توکویلی، دامنه درک ما از متغیرهای نهادی مؤثر بر عملکرد حکومت‌ها را گسترش داده و به نهادگرایی، دامنه وسیع‌تری بخشیده‌اند. نهادگرایی امروز، الگویی با بن‌مایه تئوریک بسیار نیرومند، الگوهای متنوع و دامنه وسیع دستور کار پژوهشی، الگوی بسیار بدیع برای فهم سیاسی است. جذاب‌ترین بعد نهادگرایی نوین، بعد ایجابی آن و توجه جدی و بی‌بدیل آن به مقوله اصلاح نهادی به عنوان بستر تحقق توسعه اقتصادی و سیاسی کشورهاست که پژوهشگران علوم سیاسی در ایران به آن توجه اندکی داشته‌اند.

پی‌نوشت

۱. استینمو (۲۰۰۸: ۱۱۹) اشاره می‌کند که فرض پایه‌ای تئوری مدیسونی قانون اساسی آمریکا بر این اساس است که چگونه ترتیبات مختلف نهادی می‌توانند انواع مختلفی از اقدام سیاسی را ایجاد یا مانع از ایجاد آن شوند. بر همین اساس، مجموعه نویسندگان اثر زیر می‌کوشند تا تفسیری نهادگرایانه از رویکرد و تئوری جیمز مدیسون در مقالات فدرالیست به عنوان بنیاد نظری قانون اساسی آمریکا ارائه دهند. ر.ک:

Bernard Grofman and Donald Wittman (Eds) (1989), *The Federalist Papers and the new institutionalism*, New York: Agathon press.

۲. عجم اوغلو از معضل فوق به عنوان «مسائل تعهد» یاد می‌کند که به عنوان یک ریسک در زندگی اجتماعی و سیاسی وجود دارد (عجم اوغلو، ۱۳۹۰: ۲۱۲-۲۱۸).

منابع

- آیریس، کلارنس (۱۳۸۹) «مختصات نهادگرایی» محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۳) جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نی.
- و حسین قاضیان (۱۳۸۰) «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، در: پژوهش‌های علوم انسانی، شماره ۳۰، صص ۳۹-۷۴.
- بوید، ریچارد و دیگران (۱۳۸۹) زنجیره طولانی توضیح درباره توسعه اقتصادی، منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین، ترجمه علی بی‌نیاز، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۲۰-۳۳.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰) دموکراسی و سنت‌های مدنی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات روزنامه سلام.
- پارکر، جان (۱۳۸۶) ساخت‌یابی، ترجمه حسین قاضیان، تهران، نی.
- پیترز، گای (۱۳۸۶) نظریه نهادگرایی در علم سیاست، ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- راثرفورد، مالکوم (۱۳۸۹) «اقتصاد نهادی؛ گذشته و حال»، محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- رودس، آر. دی دبلیو (۱۳۸۸) «رهیافت نهادی»، ویراسته دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، در: روش و نظریه در علوم سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسن (۱۳۹۰) ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی، تهران، کویر.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۶) بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی (تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی)، تهران، کندوکاو.
- کلمن، جیمز (۱۳۸۶) بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴) مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی، ترجمه محمدرضایی، تهران، سعاد.
- لیست، فردریک (۱۳۷۳) نظام ملی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر معتمدی، تهران، دفتر فرهنگ اسلامی.
- متوسلی، محمود و همکاران (۱۳۸۹) «مروری بر ادبیات اقتصاد نهادی»، محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- میل، جان استوارت (۱۳۶۹) تأملاتی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران، نی.
- وبلن، تورستین (۱۳۸۹) «محدودیت‌های مطلوبیت نهایی»، محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- (۱۳۸۶) نظریه طبقه تن‌آسا، ترجمه فرهنگ و ارشاد، تهران، نی.
- ویلبر، چارلز کی و رابرت هاریسون (۱۳۸۵) «بنیان روش‌شناختی اقتصاد نهادی: الگو، داستان‌سرایایی و کل‌گرایی»، ترجمه عباس رحیمی، در: فصلنامه اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، سال اول، شماره سوم،

زمستان.

هاجسون، جفری (۱۳۸۹) «رویکرد اقتصاد نهادی» و «ماهیت نهادها» محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
های، کالین (۱۳۸۵) درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی.

- Bell, D. (1988) *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties* (with a new afterword). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Buchanan, A. (1985) *Ethics, Efficiency and the Market*, Totowa, NJ: Rowman and Allanheld.
- DiMaggio, P. , & Powell, W. (1991) "Introduction", In: W. Powell, & P. DiMaggio (Eds.), *New institutionalism in organizational analysis*, Chicago: University of Chicago Press.
- Dodd, Lawrence C. and Calvin C. Jilson (1994) *Dynamics of American Politics: Approaches and Interpretations*, Westview Press.
- Douglas, M. (1988) *How Institutions Think*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Dunlavy , Colleen A. (1992) "Political structure, state policy, and industrial change: Early railroad policy in the United States and Prussia" in: Sven Steinmo, Kathleen Thelen and Frank Longstreth (eds) *Structuring politics: Historical institutionalism in comparative analysis*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 114-154.
- Eggertsson, T. (1990) *Economic Institutions and Behavior*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Greenwood, R. , & Hinings, C. R. (1996), understanding radical organizational change: bringing together the old and new institutionalism, *Academy of Management Review* , 21, pp. 102-54.
- Hall, Peter (1986) *Governing the Economy: The Politics of State Intervention in Britain and France*, New York: Oxford University Press.
- A. and Rosemary C. R. Taylor (1996) *Political Science and the Three New Institutionalisms*, presented in Board's meeting, May 9.
- Holm, P. (1995) The dynamics of institutionalisation: transformation processes in Norwegian fisheries, *Administrative Science Quarterly*, 40.
- Katznelson, Ira (2002) "Working-Class Formation and the State: Nineteenth Century England in American Perspective", in: Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer and Theda Skocpol (Eds.), *Bringing the State Back In*, Cambridge University Press.
- Katzenstein, Peter (1978) *Between Power and Plenty*, Madison: University of Wisconsin.
- Knight, Jack (1992) *Institutions and social conflict*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Laitin, David D. (2002) *Hegemony and Religious Conflict: British Imperial Control and Political Cleavages in Yorubald*, in: Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer and Theda Skocpol (Eds) *Bringing the State Back In*, Cambridge University Press.
- Lane, J. , & Ersson, S. (2000) *The New Institutional Politics*, London: Routledge.
- James Mahoney. *Path Dependence in Historical Sociology. Theory and Society*, Vol. 29, No. 4. (Aug., 2000)
- March, James and Johan Olsen (1984) "The New Institutionalism: Organizational Factors in Political Life", *American Political Science Review* 78, No. 3, Sept. pp. 734-49.
- March, J. G. , & Olsen, J. P. (1989) *Rediscovering Institutions: the Organizational Basis of Politics*, New York: Free Press.
- (2005) elaborating the new institutionalism. *Arena Working Paper* , 11.
- Ostorum, Elinor (1990) *Governing the Commons The Evolution of Institutions for Collective Action*, Cambridge: Cambridge University Press.

- North, Douglass, C. (1990) *institution, institutional change and economic performance*, Cambridge: Cambridge university press.
- Oliver, C. (1992) the antecedents of deinstitutionalization. *Organization Studies* , 13, pp. 563-588.
- Perrow, C. (1961) the analysis of goals in complex organizations, *American Sociological Review*, 26, pp. 854-66.
- Seo, M. , & Creed, W. E. (2002) institutional contradictions, praxis and institutional change: a dialectical perspective, *Academy of Management Review*, 27/2.
- Steinmo, Sven (2008) "Historical institutionalism", in: Donatella della Porta and Michael Keating *Approaches and Methodologies in the Social Sciences: A Pluralist Perspective*, Cambridge University Press.
- , Kathleen Thelen and Frank Longstreth (1992) *Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis*, New York: Cambridge University Press.
- Wilson, D. S. , & Sober, E. (1989) "Reviving the Super organism", *Journal of Theoretical Biology* ,V 136, pp. 339-40.

دو فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۵۲-۲۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۹/۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

اینترنت و رادیکال دموکراسی: درآمدی بر شکل‌گیری رادیکال دموکراسی مجازی

میثم قهرمان*

مجید عباس‌زاده مرزبالی**

چکیده

دموکراسی کثرت‌گرای رادیکال لاکلاو و موفه راهی است برای خاتمه دادن به هر گونه اندیشه ذاتی درباره زندگی سیاسی؛ راهی که در آن قدرت‌های پراکنده، هژمونی‌های موازی و در نتیجه گفتمان‌های متعدد شکل می‌گیرد. گفتمان‌هایی که توانایی اقناع و اشباع‌کنندگی گزاره‌های آنها می‌تواند آنها را به گفتمان هژمونیک تبدیل نماید. اما آنچه در این دموکراسی رادیکال پراهمیت جلوه می‌نماید آن است که در نتیجه توسعه فرهنگی ناشی از پست مدرنیسم و بازی‌های گفتمانی باید غیریت و تکثر موجود در جامعه در شکل رقابت حفظ شود. نگارندگان معتقدند که بر خلاف دنیای واقعی، درون فضای مجازی امکان تحقق چنین رقابتی فراهم می‌گردد. از اینرو در این نوشتار از آن به رادیکال دموکراسی مجازی یاد می‌گردد؛ رادیکال دموکراسی‌ای که توانایی بسیاری برای تأثیرگذاری در زندگی اجتماعی و سیاسی دارد. در نتیجه سؤال اصلی این مقاله که درصد پاسخ به آن هستیم، این است که اینترنت چگونه باعث شکل‌دهی و تحقق رادیکال دموکراسی مجازی می‌شود؟ فرضیه نوشتار حاضر این است که فضای مجازی اینترنت با ویژگی‌های منحصر به فردی نظیر ابرمتنی، ابرشبکه‌ای، کنش تعاملی و تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای که به وسیله دو ویژگی امکان دست‌یابی به هویت مجازی و امکانات تخصصی و فنی غیر انحصاری اینترنت تضمین می‌گردد، توانایی شکل‌دهی به رادیکال دموکراسی مجازی را دارد.

واژه‌های کلیدی: اینترنت (فضای مجازی)، رادیکال دموکراسی، رادیکال دموکراسی مجازی و گفتمان.

در عرصه اندیشه سیاسی، نظریه رادیکال دموکراسی لاکلائو و موفه را می‌توان راهی دانست برای خاتمه دادن به هر گونه اندیشه ذاتی درباره زندگی سیاسی؛ راهی که در آن قدرت‌های پراکنده، هژمونی‌های موازی و در نتیجه گفتمان‌های متعدد شکل می‌گیرد. این دو به طور کلی با بهره‌گیری از رهیافت گفتمانی خود و نیز با به‌کارگیری سلاح نقد و استفاده از روش واسازی دریدا، شالوده و ساخت مارکسیسم سنتی و ارتدکس را مورد چالش و بازخوانی جدی قرار دادند. به باور لاکلائو و موفه، هر گونه تلاش برای واداشتن مجدد مرکز (ایدئولوژی مارکسیسم) به تفسیر اینکه چه چیزی برای مردم حقیقت و خوب است، به توتالیتریسم می‌انجامد. بنابراین تنها راه تضمین کثرت‌گرایی در مقابل توتالیتریسم و نیز امکان ایجاد یک جامعه سیاسی مساوات‌گراتر و فراگیرتر، رادیکال شدن دموکراسی لیبرال و استقبال از تعدد و تنوع استراتژی‌های رهایی است. بنابراین وظیفه چپ نمی‌تواند کنار گذاشتن ایدئولوژی لیبرال دموکراسی باشد، بلکه برعکس وظیفه آن را باید تعمیق و گسترش آن در جهت یک دموکراسی رادیکال و متکثر دانست. در رادیکال دموکراسی‌ای که دیگر تصور وجود تنها یک راه و یک گفتمان امکان‌پذیر نبوده و غیریت و تکثر موجود در جامعه، در شکل رقابت حفظ می‌شود.

به باور بسیاری، متحد گشتن جامعه حول اصول آزادی، برابری و تکثر مدنظر لاکلائو و موفه در این نظریه، تا حد زیادی آرمانی جلوه می‌کند. اما نگارندگان مقاله حاضر بر این باورند که این مؤلفه‌ها علی‌رغم غیر پراگماتیک بودنشان در دنیای واقعی، درون فضای مجازی، جنبه‌ای عملی و پراگماتیک به خود می‌گیرند که این خود ناشی از ویژگی‌های فضای مجازی یا اینترنت است که هیچ تمرکز قدرت رسانه‌ای را بر نمی‌تابد و در نتیجه آن، تکثر، رقابت، آزادی، برابری و غیریت مدنظر الگوی رادیکال دموکراسی در فضای مجازی تا حد قابل قبولی امکان‌پذیر می‌گردد. بنابراین نگارندگان از آن با عنوان «رادیکال دموکراسی مجازی» یاد می‌کنند، رادیکال دموکراسی‌ای که مدیون ویژگی‌های اینترنت است. در واقع فضای مجازی به باور این پژوهش، عرصه‌ای است که نظریه رادیکال دموکراسی در آن جنبه عملیاتی به خود گرفته و گفتمان‌های مختلف می‌تواند مسائل سیاسی‌ای را که در مخالفت با گفتمان مسلط باشد، به روشنی بیان کند. اینترنت به تعبیر دریفوس، یک ابداع فناورانه جدید نیست، بلکه نوع جدیدی از ابداع تکنولوژیک است؛ نوعی که درست جوهر فناوری را آشکار می‌کند. اگر ماهیت تکنولوژی این است که همه چیز را به راحتی بهینه و در دسترس سازد، پس اینترنت وسیله‌ای کاملاً تکنولوژیک است. اینترنت نقطه نهایی این گرایش است که هر چیزی را تا حد ممکن انعطاف‌پذیر کنیم. گرایشی که ما را به اینجا رسانده که هر قدر از واقعیت را که می‌توانیم دیجیتال کنیم و به هم پیوند دهیم (دریفوس، ۱۳۸۹: ۳-۴).

فضای سایبر را می‌توان دنیای جدیدی دانست که در آن تردد جهانی دانش، رموز، سنجش‌ها، شاخص‌ها، سرگرمی‌ها و عاملیت دیگر انسانی شکل می‌گیرد. تاکنون هرگز روی سطح زمین دیده نشده بود که امور دیدنی، صداها و حضورها در یک روشنایی عظیم الکترونیک شکوفا شود. فضای سایبر یک جغرافیای ذهنی عام است که در مقابل با اجماع و انقلاب، اصول و تجربه ساخته می‌شود. قلمرویی که مملو از داده‌ها و کذب‌ها، مواد ذهنی و خاطرات طبیعت، با یک میلیون صدا و دو میلیون چشم در یک هماهنگی ساکت و نامریی نسبت به تحقیق، انجام معامله، سهیم شدن در رؤیایها و مشاهده ساده است (بل، ۱۳۸۹: ۲۳). اینترنت در واقع این امکان را به ما می‌دهد تا هویت‌های منعطف‌تر از آنچه داریم، داشته باشیم و به این ترتیب گستره‌های جدیدی از معنا در زندگی‌مان پدید می‌آورد.

همانگونه که مارک دری می‌گوید: ارتباط ما با دنیای اطرافمان به وسیله فناوری رایانه، روز به روز غیر مستقیم‌تر می‌شود و اینکه کم‌کم ما در حال «Borge»^(۱) شدن هستیم، همانطور که طرفداران Stat Trek: The Next Generation آن را درک می‌کنند. به خاطر ارتباط هر چه بیشتر با ماشین‌ها یا تعامل با یکدیگر از طریق واسطه‌های تکنولوژیک، در حال تبدیل به دو رگه‌های سایبورگی، ترکیبی از فناوری و بیولوژی هستیم (دری، ۱۹۹۴: ۶). دو رگه‌های سایبورگی که در این مقاله در پی کشف نظام سیاسی و اجتماعی حاکم بر آنها هستیم.

بنابراین سؤال اصلی‌ای که در این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به آن هستیم، این است که اینترنت (فضای مجازی) چگونه باعث شکل‌دهی و تحقق رادیکال دموکراسی مجازی می‌گردد؟ بر اساس چنین سؤالی، مفروض اساسی این کار تحقیقی به شرح زیر است:

بی‌تردید اینترنت در دو دهه گذشته، در تمامی عرصه‌های زندگی بشر از اقتصاد گرفته تا هویت‌های فرهنگی، اثرات عمیقی به جای گذاشته و کنش و واکنش‌های فردی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را متأثر کرده است. بدون اغراق امروزه بُعدی از زندگی را نمی‌توان یافت که متأثر از «اینترنت» یا «فضای مجازی» نباشد.

اکنون با توجه به این مفروض و سؤال اصلی، فرضیه نوشتار حاضر بدین قرار است که فضای مجازی اینترنت با ویژگی‌های منحصر به فردی نظیر ابرمتنی، ابرشبکه‌ای، کنش تعاملی و تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای که با دو ویژگی امکان دستیابی به هویت مجازی و امکانات تخصصی و فنی غیر انحصاری اینترنت تضمین می‌شود، توانایی شکل‌دهی به رادیکال دموکراسی مجازی را دارد.

برای بررسی چنین فرضیه‌ای در بخش اول نوشتار به بررسی چارچوب نظری تحقیق که شامل مبانی نظری و فلسفی رادیکال دموکراسی لاکلاو و موفه است، خواهیم پرداخت. در بخش

دوم، پس از بررسی ویژگی‌های فضای مجازی، به بررسی نحوه رقابت تکثرها، غیریت‌ها و گفتمان‌ها درون فضای مجازی اینترنت می‌پردازیم. بدین ترتیب روش تحقیق این نوشتار، توصیفی-تحلیلی است.

درباره پیشینه پژوهش نیز باید گفت که به طور کلی مطالعات انجام گرفته در مورد رابطه سیاست و فضای مجازی را می‌توان در دو محور زیر تقسیم‌بندی کرد.

الف) مباحث نظری و فلسفی درباره رابطه سیاست و فضای مجازی

در این دسته از مطالعات، تأثیرات فضای مجازی بر زندگی روزمره، دولت‌ها و گفتمان‌ها با نگاهی فلسفی و تئوریک بررسی می‌شود. به سخن دیگر، این طیف از مطالعات را می‌توان در ادامه مطالعاتی که درباره فلسفه و نظریه معاصر صورت گرفته، قرار داد که به فلسفیدن و تئوری‌پردازی درباره فناوری‌های جدید و در رأس آن اینترنت پرداخته‌اند. از جمله کتب جای گرفته در این زیرشاخه را می‌توان «درباره اینترنت» نوشته دریفوس، «عصر دوم رسانه‌ها» نوشته مارک پاستر، «متافیزیک واقعیت مجازی» نوشته مایکل هایم نام برد.

ب) تأثیر متقابل سیاست و فضای مجازی در عرصه واقعیت‌ها و کنش‌های سیاسی

در این دسته از مطالعات صورت گرفته، به رابطه اینترنت و سیاست به شکل عملی‌تری پرداخته شده است. راهکارهای مدیریتی، نحوه نبرد در دنیای معاصر، تعاملات اجتماعی و اطلاعاتی اینترنت، الزامات امنیت ملی درون فضای مجازی، ضرورت مطالعه دولت الکترونیک و به طور کلی سیاست رسانه‌ای شده، محورهای اصلی این مطالعات را شکل می‌دهند. از این دسته از مطالعات می‌توان به کتب و مقالاتی که در حوزه جنگ نرم نگاشته شده است، اشاره کرد. به عنوان مثال می‌توان به کتاب «قدرت نرم» نوشته جوزف نای^۱ اشاره نمود که کتابی مرجع در حوزه قدرت‌شناسی به شمار می‌رود. از کتب دیگری که می‌توان در این تقسیم‌بندی قرار داد می‌توان به «ارتباطات و سلطه فرهنگی» نوشته هربرت شیلر^۲، «گزیده‌ای از عصر اطلاعات: الزامات امنیت ملی در عصر اطلاعات» ویراسته دیوید س. آلبرتس و دانیل س. پاپ^۳، «عصر اطلاعات و دولت دسترس‌پذیر» نوشته محمد حسن‌زاده و دیگران، «جنگ نرم، ویژه جنگ رایانه‌ای» به قلم حمید ضیایی‌پرور، «دولت الکترونیک: رویکرد مدیریتی» نوشته نورمحمد یعقوبی و... اشاره کرد.

1. Joseph Nye

2. Herbert Schiller

3. David Stephen Allberts & Daniel S Papp

بخش اول - رویکرد نظری

مبانی نظری و فلسفی رادیکال دموکراسی لاکلاو و موفه

برای درک نظریه رادیکال دموکراسی لاکلاو و موفه^۱ لازم است به نظریه گفتمان آنها اشاره‌ای داشته باشیم. برداشت لاکلاو و موفه از گفتمان، یکی از ناب‌ترین صورت‌های نظریه فراساختارگرایی است؛ زیرا هیچ ساختار فراگیر، جهان‌شمول و ثابتی را قبول ندارد. بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، گفتمان‌ها معنای جهان اجتماعی را می‌سازند. این دو معتقد به گفتمانی (استدلالی) بودن تمام موضوعات و رفتارها^۲ هستند (هوارت، ۱۳۷۹: ۱۳۹).

البته گفتمان یک هستی‌تغییرناپذیر نیست و گفتمان‌ها به طور دائم در برخورد با یکدیگر دچار تغییر می‌شوند. به همین علت اصطلاح کلیدی این رویکرد «نبرد گفتمانی»^۳ است. گفتمان‌های متفاوت، روش‌های مختلفی را برای صحبت درباره درک جهان اجتماعی به کار می‌برند. بنابراین نبرد آنها به این دلیل است که هر گفتمان می‌خواهد صاحب هژمونی شود تا بدین وسیله معانی زبانی خاص خود را بر جهان اجتماعی تحمیل کند. بنابراین منظور از هژمونی، حاکم شدن و برتری رویکردی خاص است (فیلیس، ۲۰۰۲: ۵۰۶). به عبارت دیگر هژمونی، به عنوان تثبیت نسبی رابطه میان دال و مدلول و نظریه‌ای در باب تصمیماتی که در عرصه‌ای غیرقابل تصمیم‌گیری اتخاذ می‌گردند، تعریف می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۵). لاکلاو و موفه با بسط این مفهوم به این نتیجه می‌رسند که فرآیند هژمونی و صورت‌بندی‌های هژمونیک موقتی‌اند و هیچ ثبات و عینیتی ندارند (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

به‌طور کلی هدف نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، طرح روش‌ها و فرآیندهایی است که در آن معنی نشانه‌ها تعیین و تثبیت می‌شود. فرآیندهایی که معانی قراردادی نشانه‌ها چنان عادی می‌شود که ما آنها را طبیعی می‌پنداریم. نویسندگان مذکور برای تئوریزه کردن چنین درکی از گفتمان، اصطلاحاتی چون عنصر^۴، اجزا^۵، گره‌گاه‌ها^۶ و مفصل‌بندی^۷ و غیره را به کار می‌گیرند (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸: ۱۹۲). گفتمان‌ها، بیشتر به یکپارچه کردن عناصر و اعمال بخش‌های مختلف جامعه می‌پردازند. این تلقی ما را متوجه فرآیند یا جریان‌هایی می‌کند که گفتمان‌ها ساخته و پرداخته می‌کنند (فیرحی، ۱۳۸۱: ۵۶). گفتمان‌ها این فرآیند و جریان‌ها را با عمل مفصل‌بندی حول گره‌گاه‌ها (دال‌های مرکزی) انجام می‌دهند. مفصل‌بندی نامی است که به هر کنشی که رابطه‌ای

1. Laclau & Mouffe
2. practices
3. discursive struggle
4. element
5. moments
6. nodal points
7. articulation

را میان عناصر گوناگون ایجاد کند، به گونه‌ای که هویت آنان در اثر این کنش تغییر کند، داده شده است (تاجیک، ۱۳۷۷: ۷). به عبارت دیگر، با عمل مفصل‌بندی، عناصر به عنوان دال‌های شناوری که هنوز معنای آنها تثبیت نشده است، به اجزا (وقته) تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب هویتی نو می‌یابند. در نتیجه گفتمان به عنوان کلیت ساختاردهی شده‌ای که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۰۶)، شکل می‌گیرد.

به دیگر سخن، راهی که لاکلائو و موفه برای مطالعه گفتمان پیشنهاد می‌کنند، شباهت‌های چندی با مفهوم «ساخت‌یابی» گیدنز دارد که در حقیقت تلاش نظری برای فرارفتن از دوانگاری ساختار و کارگزار محسوب می‌شود. کار گیدنز در حقیقت ترکیب این دو سطح به تظاهر متضاد و متفاوت است. به گمان او، انسان‌ها با توجه به شرایط تاریخی که در آن شکل گرفته‌اند، اعمال و فرآیندهای اجتماعی را شکل می‌دهند. بنابراین نه امکان حذف این سوژه‌های انسانی از ساختار امکان‌پذیر است و نه انسان‌ها توانایی درگذشتن از شرایط تاریخی خود را دارند. در چنین منظر، اولاً ساختارها مجموعه‌ای محدود و بسته نیستند؛ ثانیاً عمیقاً تاریخی و حدودی‌اند؛ ثالثاً به مثابه پیکربندی‌های اجتماعی قابل معنا عمل می‌کنند و رابعاً همیشه در معرض انهدام، تعریف و گسست هستند.

گفتمان از منظر لاکلائو و موفه نیز چنین جایگاهی دارد، با این تفاوت که این دو به جای مفهوم ساخت‌یابی از واژه «مفصل‌بندی» سود می‌جویند تا بر پروژه‌ای بودن گفتمان تأکید ورزند. مفصل‌بندی در نزد این دو، کنشی است که رابطه‌ای را میان عناصر گوناگون ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که هویت آنها در اثر این کنش تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، هویت یک گفتمان با رابطه‌ای که میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید، شکل می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۸۴: ۸۱). برای لاکلائو این نظام شبکه نشانه‌ها، گفتمان نام دارد؛ چیزی که سوسور از آن به نام نظام زبانی یاد می‌کند و استدلال می‌نماید که نشانه و کلمات، معنای خود را نه به واسطه ارجاع به جهان خارج بلکه از طریق رابطه‌ای که بین یکدیگر در درون نظام زبانی برقرار می‌کنند، به دست می‌آورند (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

به هر حال آنچه مهم است، این است که ایجاد معنا، تثبیت و یا تغییر آن به دلیل هویت رابطه‌ای نشانه‌هاست و تغییر در چیدمان یا مفصل‌بندی پدیده‌ها (نشانه‌ها) و یا قرار گرفتن آنها در شبکه روابط نشانه‌های جدید، به مثابه خلق معناست. همانطور که ملاحظه می‌شود در اینجا برخلاف رویکرد پدیدارشناسی و هرمنوتیک، از اهمیت معنادهی اذهان کاسته و به نقش معنادهی گفتمان افزوده می‌شود (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸: ۱۹۳). از رهگذر چنین رهیافتی، لاکلائو و

موفه از یک سو، به چالشی بنیان‌کن علیه رویکردهای «تقلیل‌گرا»^۱، «جوهرگرا»^۲ و «جهان‌شمول»^۳ برخاستند و از سوی دیگر به نقد آموزه‌هایی پرداختند که جامعه را از دریچه عناصر مستقلی که هر کدام جدا از ارتباطشان با سایر عناصر، هویتی خاص دارند، تحلیل و تعریف کردند (جوهرگرایی عناصر^۴) و بدین ترتیب افقی فراسوی مارکسیسم ارتدوکسی، پساساخت‌گرایی و هرمنوتیک گشودند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۹).

در نتیجه همانگونه که هیچ‌گفتمان عمومی و سازواره‌ای وجود ندارد و آنچه موجود است مجموعه‌ای از گفتمان‌های متفاوت است که با یکدیگر یک تشکل‌گفتمانی را شکل داده‌اند، هیچ‌گفتمان اجتماعی و سیاسی نمی‌تواند کاملاً عمومی و یگانه باشد. بدین ترتیب عرصه سیاست نیز عرصه بازی تکثرها و تمایزها تصویر می‌شود (همان: ۲۵). بنابراین پیروزی هر گفتمان، محصول توانایی دسترسی آن است؛ یعنی در دسترس بودن در موقعیتی که هیچ‌گفتمان دیگری خود را جایگزین واقعی هژمونیک نشان نداده باشد (لاکلاو، ۱۹۹۰: ۶۶). در واقع مطابق نظر آنها سیاست، سازمان‌دهی جامعه به شیوه‌ای خاص است، به طوری که گفتمان‌های متفاوت بر سر این سازمان‌دهی با هم به رقابت می‌پردازند. سیاست به عنوان فضایی برای بازی فهمیده می‌شود که هیچگاه بازی با حاصل جمع صفر نیست، زیرا بازیگران و قواعد هیچگاه روشن نیستند. این بازی یک نام دارد و آن هژمونی است (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۹۳).

به طور کلی و در تحلیل نهایی، نظریه گفتمان لاکلاو و موفه از این عقیده ناشی می‌شود که حوزه اجتماع به نحوی همان نظام نشانه‌شناختی است که در آن مبارزه بر سر تعریف نشانه‌ها و تلاش برای تثبیت معنا جاری و ساری است. کار ویژه اصلی نظام نشانه‌شناسی اجتماعی، باز تعریف جهان به شیوه خودش است. در این جهان تعریف شده، سوژه‌ها و گروه‌های اجتماعی هویت می‌یابند (اردستانی، ۱۳۸۸: ۵۷).

لاکلاو و موفه لازم دانستند سلاح نقد را دوباره تیز کنند و با بهره بردن از روش واسازی دریدا، شالوده و ساخت مارکسیسم ارتدوکسی را مورد چالش جدی قرار دهند. به اعتقاد آنان، واقعیت تاریخی پروژه سوسیالیستی که امروزه با چهره‌ای متفاوت بروز و ظهور یافته، با واقعیت تاریخی چند دهه پیش تفاوت زیادی دارد و تنها زمانی می‌توان تعهد خود را به عنوان یک متفکر و سوسیالیست به انجام رساند که از همه تغییرات آگاه بود و در کوشش برای رسیدن به همه نتایج در سطح تئوری پافشاری کرد. به اعتقاد لاکلاو و موفه، در فضای سیاسی و فرهنگی

1. reductionism
2. essentialism
3. Universal
4. essentialism of the elements

موجود که در هنگامه آن گشتاوری‌های ساختاری سرمایه‌داری منجر به افول طبقه کلاسیک کارگر شده است، روابط تولید سرمایه‌داری در حوزه زندگی اجتماعی نفوذ عمیقی کرده و آن را دستخوش جابه‌جایی و دگرگونی کرده است. دستگاه بروکراتیک دولت رفاه منجر به تولید اشکال جدید اعتراضات اجتماعی شده است. ظهور بسیج توده‌ها در کشورهای جهان سوم، الگوهای کلاسیک مبارزه طبقاتی را به چالش طلبیده است. چپ، هیچ گزینه‌ای جز اینکه خود را تسلیم کثرت‌گرایی و منطق و منش جنبش‌های جدید اجتماعی نماید، ندارد. به بیان دیگر، چپ برای تضمین مانایی خود نیازمند پویایی عمیق نظری (تئوریک) است و این نیز حاصل نمی‌شود مگر از رهگذر نوعی واسازی رادیکال «انگاره سیاسی» سنتی حاکم بر جریان چپ (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۱).

آنها به تبعیت از کلود لفورت معتقدند که جوامع مدرن جوامعی هستند که در آنها مرکز قدرت خالی شده است. در جوامع ماقبل مدرن، پادشاه تجسم‌بخش دانش، مشروعیت و قدرت بود. اما در عصر مدرنیته با پایان سلطنت مطلقه، قطعیت مطلق نیز پایان می‌یابد. عزل شهاریار، شرایط را برای ایجاد دموکراسی فراهم نموده که در آن، حقیقت، ارزش و قدرت نیز همواره می‌توانند به چالش کشیده شوند. اما تلاش برای واداشتن مجدد مرکز به تفسیر اینکه چه چیزی برای مردم حقیقت و خوب است نیز به توتالیتاریسم می‌انجامد. لاکلائو و موفه تنها راه تضمین کثرت‌گرایی در مقابل توتالیتاریسم و نیز امکان ایجاد یک جامعه سیاسی مساوات‌گراتر و فراگیرتر را رادیکال شدن دموکراسی لیبرال می‌دانند (نش، ۱۳۸۹: ۲۸۴).

لاکلائو و موفه، تنها راه نیل به دموکراسی رادیکال (اتوپیای پسامارکسیستی) را استقبال از تعدد و تنوع استراتژی‌های رهایی می‌دانند. از این منظر، هرچند سوسیالیسم کماکان عنصر ضروری دموکراسی رادیکال است، تنها یک عنصر در میان انبوهی از عناصر دیگر است. در واقع در مقابل بازسازی یک جامعه سلسله‌مراتبی، آلترناتیو چپ باید تعیین جایگاه خود در عرصه انقلاب دموکراتیک و گسترش زنجیرهای همگونی میان کانون‌های مختلف مقاومت و مبارزه علیه ظلم و سرکوب باشد. بنابراین وظیفه چپ نمی‌تواند کنار گذاشتن ایدئولوژی لیبرال - دموکراسی باشد، بلکه برعکس، تعمیق و گسترش آن در جهت یک دموکراسی رادیکال و متکثر است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۳۲).

شان‌تال موفه، یکی از بنیان‌گذاران فرامارکسیسم، کثرت‌گرایی را به خاتمه یافتن امکان هرگونه اندیشه ذاتی درباره زندگی سیاسی مربوط می‌داند و آن را یکی از ارکان سیاست‌های رادیکال ارزیابی می‌کند. با وجود چنین تلقی‌ای، دیگر تصور وجود فقط یک راه امکان‌پذیر نیست. برای حفظ تفاوت‌ها و جلوگیری از حذف دیگری، بر کثرت‌گرایی در این مدل دموکراسی تأکید

شده است (معینی، ۱۳۸۹: ۱۳۲-۱۳۳). از نظر لاکلائو و موفه، سنت لیبرال دموکراتیک مانند همه جنبه‌های واقعیت اجتماعی، گفتمانی است. اصطلاحات لیبرال دموکراتیک «آزادی» و «برابری»، اصول جوامع مدرن تلقی می‌شوند. اما اینها نشانه هستند و مانند همه نشانه‌ها هیچ مرجع قطعی و ضروری ندارند (اشاره به مبحث نظریه گفتمان). بنابراین از آنها بر اساس کردارهایی که در آن جای گرفته‌اند، به شیوه‌های متفاوتی استفاده شده است. جامعه حول اصول «جهان‌شمول» آزادی و برابری متحد گشته است، اما این اصول، همگونی و نظم ایجاد نمی‌کنند؛ زیرا به همان اندازه که تفاسیر مختلف نشانه‌ها وجود دارد، ما شاهد اشکال متفاوتی از شهروندی هستیم. برای مثال، لاکلائو و موفه از ما می‌خواهند که گفتمان راست جدید را با گفتمان سوسیال دموکرات‌ها مقایسه کنیم. در حالی که از نظر نئولیبرال‌ها، «آزادی» به معنای «عدم دخالت» به‌ویژه درباره حق مالکیت خصوصی است، از نظر سوسیال دموکرات‌ها به معنای ظرفیت مثبت برای تحقق بخشیدن به فرصت‌های زندگی است (نش، ۱۳۸۹: ۲۸۵).

بنابراین طبق نظرات فرامارکسیستی، هیچ مبنای مشترکی وجود ندارد که به یاری آن بتوان به تعارض گفتمان‌ها و اندیشه‌ها خاتمه داد. گفتمان‌ها متعددند و دموکراسی نباید به یکپارچه‌سازی، به بهای حذف گفتمان‌ها بینجامد. موفه و همفکرش ارنستو لاکلائو هیچ عیبی در این موضوع نمی‌بینند و آن را تهدیدی برای نظم سیاسی و اجتماعی تلقی نمی‌کنند. تعارض گفتمان‌ها باید وجود داشته باشد زیرا در غیر این صورت، تفاوت و چندگانگی نبود خواهد شد و سلسله‌مراتب حاکم می‌شود. منشأ این دیدگاه رادیکال جدید را باید در تکرر، عدم تعیین اجتماعی و اقتضایی دیدن امور جست‌وجو کرد. دموکراسی کثرت‌گرای رادیکال موفه و لاکلائو برای خرده روایت‌ها اهمیت زیادی قائل است (معینی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). در مجموع می‌توان مزیت گفتمان دموکراسی رادیکال لاکلائو و موفه را اینگونه بیان کرد که غیریت و تکرر موجود در جامعه را در شکل رقابت حفظ می‌کند (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۲۰).

انتقاد از طرح دموکراسی رادیکال لاکلائو و موفه در سه حوزه عمده انجام می‌گیرد. اول اینکه تا حدی عجیب به نظر می‌رسد که لاکلائو و موفه در این باره توجه بسیار اندکی به دولت مبذول داشته‌اند. دولت برای طرح دموکراسی رادیکال آنان بسیار اهمیت دارد، از این جهت که این طرح هم به دموکراسی لیبرال و حاکمیت قانون ارتباط دارد و هم با تأکیدش بر بازتوزیع ثروت به سوسیالیسم مربوط است. اما ترکیب تعهد کثرت‌گرایی اجتماعی و تعهد قوی به برابری مشکل است زیرا نهادهایی که برای ارتقای برابری طرح می‌شوند، معمولاً تکررگرایی اجتماعی را محدود می‌کنند. لاکلائو و موفه تنش دائمی در دموکراسی رادیکال را تأیید می‌کنند، چرا که نهادهای جدید شدن حقوق دموکراتیک، مستلزم سازمان‌دهی جمعی است که همواره در تضاد با استقلال افراد و

گروه‌ها قرار دارد. اما آن دو در مورد اینکه چگونه این تنش باید رفع شود تا به جای دموکراسی لیبرال صرف، به دموکراسی رادیکال برسیم، بحثی به میان نمی‌آورند. دوم اینکه از یک دیدگاه ماتریالیستی استدلال می‌شود که آنان در تحلیل‌هایشان برای فشارهایی که از جانب ساختارها و نهادهای اجتماعی وارد می‌شود، اهمیت کافی قائل نشده‌اند. ساختارگرایی رادیکال آنها موجب می‌شود که نتوانند برای شرایط مادی که در چارچوب آنها مناسبات سیاسی صورت می‌گیرد و تأثیرات مهمی بر موفقیت طرح‌های خاص هژمونیک دارند، اهمیت کافی قائل گردند. به عبارت دیگر، آنها نمی‌توانند توضیح دهند که چرا برخی از مناسبات و ترتیبات مؤثرند و برخی نیستند. سوم اینکه از دیدگاه هابرماسی استدلال می‌شود که یک مدل دموکراسی که در آن «نتیجه» مبتنی بر قدرت باشد، دموکراسی مشروع نیست. مدل دموکراسی لاکلائو و موفه از نوعی است که گاهی اوقات دموکراسی «مشاجرهای» نامیده می‌شود. در این مدل این ادعا، جایگاهی محوری دارد که هیچ قطعیت ثابتی وجود ندارد که بتوان بر آن تکیه کرد؛ نه مرجعیت علمی، نه مرجعیت اخلاقی و نه هیچ مرجعیت نهایی که به وسیله آن موضوعات مورد منازعه را بتوان حل کرد (نش، ۱۳۸۹: ۲۸۶-۲۸۸). با در نظر گرفتن انتقادات و کاستی‌های نظریه رادیکال دموکراسی لاکلائو و موفه و آنچه تاکنون در فضای سیاسی- اجتماعی جوامع رخ داده است، غیرپراگماتیک بودن این نظریه را در دنیای واقعی نتیجه می‌گیریم؛ نظریه‌ای که تا حد زیادی انتزاعی و آرمانی به نظر می‌رسد.

بخش دوم- دلالت‌ها و پشتوانه‌های اینترنت در شکل‌دهی به رادیکال دموکراسی مجازی

ویژگی‌های فضای مجازی

قبل از به وجود آمدن اینترنت و وب، رؤیای زاندا مطرح بود. در این رؤیا، هر فردی که یک دستگاه رایانه داشت، در هر زمان و مکان دلخواه می‌توانست به تمامی علوم، مستندات، تصاویر، صوت و ویدئو و... دست یابد. زاندا، رؤیای «تد نلسون^۱» از یک رایانه خیالی بود. وی دنیایی را که در آن اطلاعات از طریق ابرمتن‌ها و ابررسانه‌ها به صورت یک شبکه تار عنکبوتی به هم متصل و مرتبط می‌شدند، پیش‌بینی کرده بود. در این دنیا اطلاعات به صورت یک کتابخانه جهانی در نظر گرفته می‌شوند. دست‌یابی به این کتابخانه جهانی و استفاده از آن، تأثیر شگرفی در جوامع متفاوت بشری به دنبال داشته و منشأ بروز تحولات عظیم در حیات بشری خواهد بود. زاندا یک رؤیا بود، ولی امروز با واقعیتی به نام وب مواجه هستیم (امیریان، ۱۳۸۶: ۶). وب، بخشی از اینترنت محسوب می‌شود (اینترنت یک شبکه گسترده جهانی از رایانه‌های به هم مرتبط است). وب، یک

سیستم مدیریت بانک اطلاعاتی سرویس دهنده/سرویس گیرنده بوده که از یک ساختار و معماری مشخص برای بازیابی اطلاعات استفاده می‌کند. تمامی مرورگرها^۱ با آگاهی از این معماری می‌توانند به اطلاعات موجود دست یابند. مرورگرها، نرم‌افزارهایی هستند که پس از نصب و بهره‌برداری از آنان، می‌توان از یک سایت اطلاعاتی به سایت دیگر حرکت کرد (همان: ۷). مرورگرهای وب، چند پروتکلی (چند ضابطه‌ای) هستند. یعنی مرورگرها می‌توانند به انواع مختلفی از سرویس‌دهنده‌ها^۲ که بر اساس پروتکل‌های مختلفی ارتباط برقرار می‌کنند، دسترسی داشته باشند (کرناک، ۱۳۷۷: ۱۱).

اولین بار یک برنامه‌نویس انگلیسی به نام «برنرزی»^۳، ایده ترکیب ابررسانه‌ها را در منابع اطلاعاتی اینترنت مطرح کرد. قبل از وب منابع و اقلام اطلاعاتی گوناگونی در اینترنت وجود داشت ولی دستیابی به آنها به سادگی میسر نبود. در سال ۱۹۸۹ زمانی که برنرزی روی یک پروژه فعالیت می‌کرد، مشاهده نمود که دستیابی به اطلاعات مورد نیاز جهت کار همزمان روی پروژه برای افراد، عملیاتی طاقت‌فرسا و مشکل است. وی با بهره‌گیری از تکنولوژی ابرمتن‌ها، شبکه‌ای از مستندات مورد نیاز افراد برای فعالیت در پروژه‌های گوناگون را فراهم آورد. در این حالت ارتباطات متعدد به صفحات مستندات وب، باید با یک قالب خاص نوشته شوند، به گونه‌ای که ابرمتن‌ها بتوانند با یکدیگر کار کنند. این قالب خاص HTML^۴ نامیده شد (امیریان، ۱۳۸۶: ۷). به عبارتی دیگر وب، پتانسیل بالای خود را مدیون دو تکنولوژی مدرن: ابرمتن‌ها^۵ و ابررسانه‌ها^۶ است. ابرمتن خصیصه‌ای است که دسترسی به اطلاعات اضافی را با کلیک روی متن انتخابی یا گرافیکی نمایش داده شده در صفحه امکان‌پذیر می‌سازد. این خصیصه از اجزای مهم و ضروری بیشتر صفحات وب است (مهرداد و کلینی، ۱۳۸۷: ۲۰۶). در ابرمتن‌ها، اطلاعات مرتبط با استفاده از یک روش مدون به هم پیوند زده می‌شوند. با استفاده از ارتباطات تعریف شده بین اطلاعات، می‌توان با هر روش دلخواه و طی یک مسیر خطی و یا غیرخطی به اطلاعات مورد نظر دستیابی دست پیدا کرد.

به هر حال زمانی که مجموعه وسیعی از اطلاعات را با هر روش ممکن ذخیره کنیم، باید روش‌هایی را نیز برای بازیابی و دستیابی به آنان تدوین کرد. در مدل‌های قدیمی برای حرکت از یک صفحه (یک حریم اطلاعاتی) به صفحه دیگر، می‌بایست به صورت خطی حرکت نمود (ابتدا

-
1. Browser
 2. Server
 3. Tim Berners-Lee
 4. Hyper Text Markup Language
 5. Hyper text
 6. Hyper Media

صفحه یک و در ادامه صفحه دو و...). در یک ابرمتن با استفاده از اطلاعات تعریف شده می‌توان از یک واژه به واژه دیگر پرش کرد و اطلاعات مربوطه را مشاهده نمود. مثلاً در یک دایره‌المعارف که به صورت ابرمتنی پیاده‌سازی شده است، می‌توان اطلاعاتی را درباره «نیما یوشیج» مشاهده کرد و در همان وضعیت، اطلاعاتی را نیز درباره «یوشیج» زادگاه وی دید. در زمان مشاهده اطلاعات درباره «یوشیج» می‌توان اطلاعاتی را در مورد استان مازندران نیز دریافت کرد (امیریان، ۱۳۸۶: ۶). ابرمتن، کارکرد موفقیت‌آمیزی داشت و در ابتدای دهه ۱۹۸۰ برخی از برنامه‌های کاربردی شبکه از آن استفاده کردند (ناقتن، ۱۹۹۹: ۲۱۸).

ابرمتن، باعث شکل‌گیری رسانه‌ای آرمانی برای سامانه اطلاعاتی جدید برنرزی شد. به دلیل اینکه ابرمتن از روش کار افراد، نه روش کار رایانه‌ها ناشی می‌شد، برنرزی سامانه‌ای را طراحی کرد که در یک زمان هم می‌توانست منطقی و هم فازی باشد. به راحتی می‌شد امکان جابجایی بین اسناد، در یک محیط شبکه‌ای به جابجایی بین رایانه‌های مختلف تبدیل شود. ساختار و زبان آشنای وب، به سرعت پدیدار شد: سرویس‌دهنده‌ها، پایگاه‌ها^۱، موتورهای جست‌وجو^۲ و مانند آنها. وب به طرز چشمگیری رشد کرد: وب در سال ۱۹۹۲ به وجود آمد و هنگامی که مرورگر موزائیک در سال ۱۹۹۲ ظهور کرد، به عنوان یک محیط ارتباطی آرمانی پذیرفته شد و باعث شکل‌گیری آخرین مرحله پیشرفت موشک الکترونیکی برنرزی شد (برنرزی، ۱۹۹۹: ۷۵).

در گذشته اکثر اطلاعاتی که از طریق وب در اختیار استفاده‌کنندگان قرار می‌گرفت، به صورت متن^۳ بود. ولی امروزه با به‌کارگیری امکانات چندرسانه‌ای^۴ نظیر صوت، گرافیک، انیمیشن انیمیشن و تصویر می‌توان اطلاعات را با اشکال متفاوت روی سایت‌های اطلاعاتی مشاهده کرد (اشاره به خصلت ابرشبکه‌ای اینترنت). مثلاً می‌توان یک سایت اطلاعاتی از فیلم‌های ویدئویی ایجاد کرد و علاقه‌مندان، از طریق وب می‌توانند به فیلم مورد علاقه دست یابند (امیریان، ۱۳۸۶: ۶). به بیان دیگر، اطلاعاتی که از طریق وب روی اینترنت قرار می‌گیرد، می‌تواند شامل متن، صدا، تصویر و فیلم باشد. این عناصر با پیوندهایی که با استفاده از ویژگی زبان علامت‌گذاری ابرمتن (HTML) در آنها ایجاد می‌شود، با یکدیگر مرتبط شده و کاربر را به وسیله اشاره‌گرها^۵ از اطلاعاتی به اطلاع دیگر راهنمایی می‌کند. کاربر با توجه به علاقه خود از اشاره‌گرهای موجود در متن برای یافتن صفحه مورد نظر استفاده می‌کند و یا ممکن است برای یافتن آن اطلاعات به نشانی دیگر در سیستم هدایت شود. هر عنصری که در صفحه وب وجود دارد مانند متن، صدا،

-
1. Databases
 2. Search Engines
 3. Text
 4. Multimedia
 5. Pointers

تصویر، فیلم، آدرس‌ها و پست الکترونیکی، قابلیت پیوند با منابع اطلاعاتی یا اشاره‌گرهای دیگر را دارند (داوسون، ۱۹۹۷: ۴۶). بدین ترتیب اینترنت یک کانال توزیع و ارتباط جهانی خودکار است که اجازه می‌دهد محتوای رسانه‌های جمعی سنتی به طرق جدید مستقیماً به شکل دیجیتالی در خانه‌ها منتشر شده و انواع نوین محتوا، بدون واسطه از تولید به مصرف برسد (کونگ، ۱۳۸۹: ۱۵۵). علاوه بر دو ویژگی منحصر به فرد اینترنت که گفته شد یعنی ابرمتنی و ابرشبکه‌ای بودن آن، اینترنت ویژگی منحصر به فرد سومی نیز دارد و آن این که اینترنت در مقایسه با دیگر وسایل ارتباط جمعی همچون رادیو و تلویزیون، ویژگی تعاملی بودن یا کنش متقابل^۱ دارد. در واقع آنچه اینترنت را از سایر رسانه‌ها متمایز می‌کند، خاصیت تعاملی آن است. اینترنت امکان تبادل نظر را به صورت آنلاین و لحظه‌ای فراهم می‌کند و این اجازه را به مخاطب می‌دهد تا بتواند با رعایت برخی استانداردهای خاص و ساده ارتباط مؤثر برقرار کند (پیشگاه‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۹). اینترنت بین افرادی ارتباط برقرار می‌کند که قبلاً همدیگر را ندیده‌اند؛ مردمی از سراسر دنیا که به این طریق فرصت مکالمه با یکدیگر را به دست می‌آورند و می‌توانند بدون محدودیت‌های قومی، ملی، طبقاتی، مذهبی، جنسی و... با یکدیگر رابطه برقرار کنند. از این طریق امکان ایجاد جماعتی جهانی فراهم می‌شود (نیک‌بخش، ۱۳۸۳: ۲۱).

به طور کلی شبکه‌های اجتماعی مجازی محصول فناوری وب دو هستند. وب دو به آن دسته از فناوری‌هایی اطلاق می‌شود که امکان مشارکت کاربر در تولید محتوا و به اشتراک‌گذاری اطلاعات شامل: متن، عکس، فیلم، پیوند، فایل و هر گونه داده دیگر را فراهم می‌آورد. فناوری‌های وب دو امکان تعامل گسترده میان کاربران اینترنت و تبادل سریع و گسترده اطلاعات میان آنها را فراهم می‌آورند. وب دو، دنیای کندهای کاربران در محیط‌های مجازی است و شبکه‌های اجتماعی مجازی بخشی از فناوری‌های وب دو هستند که درون آنها، تعاملات کاربران و امکان ایجاد حلقه‌های دوستی، گروه‌های رأی‌دهی، ارتباطات افقی و سفارشی شدن صفحات وب فراهم می‌شود (ضیایی‌پور و عقیلی، ۱۳۸۸: ۲۴). به عنوان مثال تلویزیون تنها یک جاده یک طرفه است که داده‌ها را به سوی مخاطب می‌فرستد اما در شبکه جهانی اینترنت، این موضوع متفاوت خواهد بود. یعنی هر دستگاه رایانه که به شبکه جهانی متصل می‌شود، از یک سو گیرنده و از دیگر سو فرستنده است. کسی که یک رایانه با لوازم جانبی همچون دوربین و اسکنر و عکس و... دارد، می‌تواند برای خودش در اینترنت یک صفحه وب طراحی کند و برنامه و تبلیغ خود را عرضه کند. صفحه اینترنتی من در واقع یک «من» دیگر است و یا یک «من دوم» است و در برخی مواقع نیز هویتی جدید از من است. هویتی که تاکنون هم برای خودم و هم برای دیگران پنهان

بوده است.

ویژگی چهارم اینترنت که از لحاظ سیاسی مهم جلوه می‌نماید، تمرکززدایی قدرت درون آن است که این تمرکززدایی به واسطهٔ ویژگی امکان دستیابی به هویت مجازی و ناشناس در این فضا و همچنین ویژگی غیر انحصاری بودن امکانات تخصصی و فنی اینترنت تحقق‌پذیر است. اهمیت دستیابی به هویت مجازی را دیوید هولمز جامعه‌شناس، بدین صورت بیان می‌دارد که: از بین تحولات بی‌شمار فناورانه و فرهنگی که امروزه در حال ائتفاق افتادن است، یکی از آنها شاید محسوس‌ترین فرصت را برای فهم معمای حل ناشدنی سیاسی و اخلاقی جامعهٔ معاصر ایجاد کرده است. آمدن واقعیت مجازی و ارتباطات مجازی، هر دو به عنوان استعاره‌هایی برای فرآیندهای فرهنگی وسیع‌تر و به عنوان مفاهیم مادی‌ای است که شروع به قاب کردن جسم انسان و ارتباطات انسان کرده‌اند (هولمز، ۱۹۹۷: ۱). جان پری بارلو^۱ بیان می‌دارد که قلمرو الکترونیک دنیایی است که همه جا هست و هیچ جا نیست. اما حتماً آن جایی نیست که بدن‌هایمان هستند (دریفوس، ۱۳۸۹: ۷). به بیان دیگر، تمرکز تیم برنرزی صرف نظر از نوع نرم‌افزار، سخت‌افزار، زیرساخت‌های شبکه، زبان، فرهنگ، جغرافیا و یا ناتوانایی‌های ذهنی و جسمی به قابلیت دسترسی در سطح جهانی بود (ر.ک: پریس، ۲۰۰۵).

پس می‌توان گفت که مفهوم دسترس‌پذیری در قلب اینترنت قرار دارد. این دسترس‌پذیری با کاتالیزوری به نام امکان دستیابی به هویت ناشناس و مجازی تسهیل می‌گردد، همانگونه که مارک پاستر در کتاب عصر دوم رسانه‌ها بیان می‌دارد: غریبه‌ها در اینجا بدون حضور جسم یا صدایی بیگانه، فقط از طریق نشانه‌هایی که از یکی به دیگری انتقال می‌یابد با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. از آن گذشته، در این صحنه‌ها نمایش اخبار، نام‌های مستعار یا القاب نیز به کار برده می‌شود، افراد از نام خود استفاده نمی‌کنند و می‌توانند به آسانی هر یک از خصوصیات خود را پنهان دارند (پاستر، ۱۳۷۷: ۱۲۳). این امکان گمنام ماندن از یک طرف امکان استفاده‌های آبرومندانه و غیر آبرومندانه را از شبکه فراهم می‌کند و از طرف دیگر امکان بیان آزاد و انتشار نظرات را به گونه‌ای فراهم می‌سازد که در عرصه‌های دنیای واقعی، بیان آنها بسیار مشکل خواهد بود. به عنوان مثال این ساختار، یافتن و مجازات کردن مخالفین را برای نیروهای امنیتی مشکل‌تر می‌سازد (ناقتن، ۲۰۰۱: ۷).

علاوه بر ویژگی امکان دستیابی به هویت مجازی، ویژگی غیر انحصاری بودن امکانات تخصصی و فنی اینترنت نیز تضمین‌کنندهٔ تحقق ویژگی تمرکززدایی قدرت رسانه‌های اینترنت است. به خاطر این ویژگی است که از هر گونه محدودیتی از سوی گفتمان مسلط درون اینترنت

می‌توان عبور کرد. در ادامه برای فهم بهتر به چند نمونه از تلاش‌هایی اشاره می‌شود که گفتمان‌های حاشیه‌نشین برای دور زدن موانع اتخاذ شده از سوی گفتمان کمونیستی حاکم بر چین برای نظارت بر اینترنت و اعمال سانسور انجام داده است.

ویژگی‌های منحصر به فرد اینترنت که به آنها اشاره گردید باعث افزایش ضریب نفوذ اینترنت در میان شهروندان جهان شده است. برای پی بردن به این موضوع کافی است به ضریب نفوذ آن پس از ابداع توجه شود. پس از ابداع هر فناوری، مدتی طول می‌کشد تا فناوری مورد نظر در مقیاس عمومی استفاده شود (ضریب نفوذ). مثلاً تلفن پس از ۷۴ سال، رادیو پس از ۳۸ سال، رایانه‌های شخصی پس از ۱۶ سال، تلویزیون پس از ۱۳ سال و وب پس از ۴ سال، موفق به جذب پنجاه میلیون استفاده‌کننده شده است (نبوی و فتاحی، ۱۳۸۶: ۶۶)؛ به دیگر سخن، از ۱۹۴۵ به این سو، قیمت هر رایانه جدید هر ساله ۱۹ درصد کمتر شده و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های اطلاعات از ۷ درصد به حدود ۵۰ درصد سر زده است. به موجب قانون مور^۱ که سه دهه صادق بوده است، هر هجده ماه یک‌بار ظرفیت تراشه‌ها دو برابر می‌شود. به همینسان اینترنت و شبکه جهان‌گستر نیز رشدی نمایی و سرسام‌آور داشته است. اینترنت فقط از سال ۱۹۹۰ به روی عموم مردم گشوده شد. پهنای باند ارتباطات به سرعت در حال گسترده‌تر شدن و هزینه‌های ارتباطات پیوسته رو به کاهش است (روزنا و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۶۲). به طوری که امروزه اینترنت یک نقطه تلاقی عمومی است که در آن میلیون‌ها نفر از بیش از ۱۵۵ کشور جهان با هم در رابطه هستند. در حال حاضر، اینترنت متشکل از چندین میلیون شبکه مختلف است (عباسی‌قادی و کاشانی، ۱۳۹۰: ۶۱). همه این عوامل نشان‌دهنده افزایش تصاعدی ضریب نفوذ اینترنت در بین شهروندان جهان است.

در تحلیل نهایی، اینترنت به عنوان یک رسانه پست مدرن، تداعی‌گر مرگ فاصله‌ها در جغرافیای ذهنی است. انسان امروز بر مکان و زمان غلبه یافته است، صداهایی که شنیده نمی‌شدند حالا شنیده می‌شوند و آن تمرکزگرایی شدید در رسانه‌های حاکم سنتی با تمرکززدایی شدیدتری در رسانه‌های دیجیتالی و پست مدرن به چالش کشیده شده است (مرادی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲۳). با توجه به خصوصیات منحصر به فرد اینترنت یعنی خصوصیات ابرمتنی، ابرشبکه‌ای (پویایی و جامعیت آن)، کنش تعاملی، تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای و امکان دستیابی به هویت مجازی درون اینترنت، می‌توان با اطمینان از با اهمیت بودن اینترنت نسبت به سایر رسانه‌ها سخن به میان آورد.

رقابت برابر تکثرها، غیریتها و گفتمان‌ها درون فضای مجازی

همانگونه که در چارچوب نظری توضیح داده شد، رادیکال دموکراسی لاکلائو و موفه در تحلیل نهایی، غیر پراگماتیک جلوه می‌نماید؛ چرا که متحد گشتن جامعه حول اصول جهان‌شمول آزادی و برابری مدنظر لاکلائو و موفه انتزاعی و آرمانی است. اما آزادی و برابری که لاکلائو و موفه در نظر دارند، درون فضای مجازی تا حد زیادی عملی است. این امر ناشی از ویژگی‌های فضای مجازی است که هیچگونه تمرکزگرایی قدرت رسانه‌ای را بر نمی‌تابد. در نتیجه غیریت، تکثر، رقابت، آزادی و برابری که لاکلائو و موفه در دموکراسی رادیکال خود حصول به آنها را ارائه می‌کند، در فضای مجازی تا حد زیادی امکان‌پذیر است. از اینرو نگارندگان از آن با عنوان رادیکال دموکراسی مجازی یاد می‌کنند. رادیکال دموکراسی‌ای که مدیون ویژگی‌های اینترنت و فضای مجازی است.

به عبارت دیگر فضای مجازی، فضایی است که گفتمان‌ها می‌توانند مسائل سیاسی را که در مخالفت با گفتمان مسلط باشد، به روشنی بیان کنند. دریفوس معتقد است وقتی وارد فضای سایبر می‌شویم، از خویشتن‌های حیوانی، احساسی، شهودی، مکانمند، آسیب‌پذیر و جسم‌دارمان می‌گذریم و با این کار آزادی فوق‌العاده‌ای به دست می‌آوریم که پیش از این هرگز در دسترس بشر نبود (دریفوس، ۱۳۸۹: ۱۰).

میشل فوکو فیلسوف نامدار قرن بیستم درباره فناوری‌های قدرت^۱ می‌نویسد: وسایلی که توسط آن ایدئولوژی‌های غالب خود را نمایان می‌کند (مانند روزنامه‌ها و تلویزیون) و از تکنولوژی‌های خود^۲ به عنوان ابزاری یاد می‌کند که توسط آن افراد خود را آشکار می‌سازند؛ یعنی روش‌هایی مانند نامه‌نویسی و حفظ خاطرات که با آن از وجود در جهان خود می‌گویند. به اعتقاد محقق ارتباطی، دانیل چندلر^۳، اینترنت و به‌ویژه شبکه‌ها، تکنولوژی‌های قدرتمند خود هستند که فرصت‌هایی را برای ساختار هویت امکان‌پذیر می‌سازند. او چنین بیان می‌کند: تکنولوژی‌های خود، به ما امکان می‌دهد که نه تنها درباره هویت خود فکر کنیم و روش اندیشیدن به خود را تغییر دهیم، بلکه خود را به آنچه که دوست داریم تغییر دهیم (ترلو و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۶۳). شما می‌توانید هر کسی که می‌خواهید باشید. می‌توانید اگر بخواهید کاملاً خود را باز تعریف کنید. شما نگران مرتبه‌ای که افراد شما را قرار می‌دهند، نیستید. آنها به بدن شما نگاه نمی‌کنند، تنها کلمات شماست (ترکل، ۱۹۹۵: ۱۸۴). کلماتی که بازگوکننده گفتمان شماست که برای اولین بار مجال پژواک را درون اینترنت یافته‌اند. در واقع اینترنت در تاریخ

1. Technologies of power
2. Technologies of self
3. Daniel Chandler

تکنولوژی‌های ارتباطی، منحصر به فرد است زیرا به خرده‌گفتمان‌ها و به حاشیه‌رانده شده‌ها، توانایی برقراری ارتباط با افرادی گسترده را به طریقی می‌دهد که در گذشته تنها برای گفتمان‌های مسلط امکان‌پذیر بود. به عبارت دیگر در جهان اینترنت مخاطبان فردی همزمان در معرض ده‌ها هزار پیام مختلف قرار می‌گیرند؛ درست در نقطه مقابل روزهای خوش سیطره تلویزیون که میلیون‌ها نفر همزمان شاهد نمایش یکی از سریال‌ها و برنامه‌ها بودند (بنت و انتن، ۱۳۸۹: ۲۷). این همان روح رقابت برابر است که لاکلائو و موفه از آن دم می‌زدند و درون اینترنت تا اندازه بسیار زیادی دست‌یافتنی است.

به دیگر سخن، ویژگی‌های فضای مجازی که در بخش قبل به آنها اشاره شد، هر کدام به نحوی در شکل‌گیری رادیکال دموکراسی مجازی مؤثرند. بدین صورت که در مرحله اول ویژگی تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای، این امکان را به غیریت‌ها، گفتمان‌ها و تکثرهای موجود در جامعه می‌دهد که در قالب هویت مجازی به انتشار گزاره‌های گفتمانی خود بپردازند؛ به طوری که به تعبیر لازارسفلد و مرتن، بسیاری تحت تأثیر همه جایی بودن ارتباطات جمعی و قدرت بالقوه آنان به سختی هراسان شده‌اند (رزاقی، ۱۳۸۵: ۱۸۵)؛ هراسی که ناشی از توانایی‌ای است که اینترنت در اختیار گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌ها قرار می‌دهد تا:

الف- اطلاعات مناسب را برای گفتمان‌هایشان بی‌درنگ از سراسر جهان به دست آورند.

ب- اطلاعات را بی‌درنگ، بدون واسطه و با ابزارهای رمزگذاری و بر اساس اصول امنیتی به مخاطبان گسترده‌ای در سراسر جهان منتقل کنند.

بدین ترتیب، نتایج منطقی‌ای که این تمرکززدایی قدرت می‌تواند برای گفتمان مسلط در پی داشته باشد را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف- درون اینترنت می‌توان دست به اقدامی زد که قدرت گفتمان مسلط را تضعیف کند یا محل نظم شود.

ب- اینترنت می‌تواند حمله به مراجع قدرت را ممکن نماید و بدین صورت مطیع یا تابع قدرت مستقر نباشد.

ج- اینترنت می‌تواند از توهین به اکثریت یا ارزش‌های غالب اخلاقی و سیاسی نپرهیزد.

د- اینترنت می‌تواند سانسور را برای به اجرا در آوردن اصول گفتمان مسلط برنتابد.

چنین توانایی‌های اینترنت که مقدمه شکل‌گیری رادیکال دموکراسی مجازی را مهیا می‌کند و محصول ویژگی تمرکززدایی قدرت درون اینترنت است، همانگونه که بیان شد به واسطه ویژگی امکان دست‌یابی به هویت مجازی و ناشناس و ویژگی امکانات تخصصی و فنی غیر انحصاری اینترنت تضمین می‌گردد. ترکل درباره امکان دست‌یابی به هویت مجازی درون اینترنت بیان می‌دارد که درون فضای مجازی با افراد روبه‌رو نیستیم بلکه مطابق عنوانی که وی برای

کتاب خویش برگزیده است با «زندگی بر صفحه کامپیوتر» و نوشته‌هایی روبه‌رو هستیم که میان افراد رد و بدل می‌شود. به بیان دقیق‌تر این نوشته‌ها و پیام‌های گفتمان افراد است که درون فضای مجازی مجال حضور پیدا می‌کند. بدین ترتیب افرادی که در گفتمان‌های مختلف حضور دارند از خصیصه «گمنام بودن» برخوردارند و این گمنامی، به آنان آزادی بیشتری می‌دهد. فرد با استفاده از این ویژگی‌ها و با توسعه هویت‌های خود، به کسب تجربی می‌پردازد که در زندگی واقعی امکان تجربه کردن آنها برایش فراهم نیست. بنابراین آزادی برآمده از گمنامی تعاملات اینترنتی می‌تواند به شناخت گفتمان‌های جدید و یا ابعاد ناشناخته و گاه پنهان گفتمان‌ها منتهی گردد، بدون آنکه گفتمان‌های مسلط توانایی شناسایی و برخورد با افراد درون پادگفتمان‌هایشان را درون فضای واقعی داشته باشند.

همانگونه که بیان شد، تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای اینترنت که محصول منطقی آن دستیابی به رادیکال دموکراسی مجازی است، علاوه بر ویژگی امکان دستیابی به هویت مجازی، نیاز به تضمین‌کننده دیگری نیز دارد و آن غیر انحصاری بودن قابلیت فنی و زیرساخت تکنولوژیکی اینترنت است. به بیان دیگر، رقابت تکرها و گفتمان‌ها را که نتیجه منطقی ویژگی تمرکززدایی قدرت درون اینترنت است، نمی‌توان برای همیشه محدود کرد و از هر گونه محدودیتی به دلیل پشتوانه غیر انحصاری قابلیت فنی و زیرساخت تکنولوژیکی اینترنت می‌توان عبور نمود.

بنابراین در عصری که هر ساله حجم دانش بشری چندین برابر می‌شود، نمی‌توان محدودیتی فنی درون فضایی غیر انحصاری ایجاد کرد که بقایای ضمانت شده داشته باشد. به عنوان مثال، گفتمان کمونیستی حاکم بر چین، نظارت گسترده‌ای بر محتوای اطلاعات سیاسی صورت می‌دهد و کنترل جدی بر عقاید و اندیشه‌های متضاد با حکومت کمونیستی چین در وب حاکم است و به این منظور گفتمان حاکم کمونیست از روش‌ها و ابزارهایی برای نظارت بر اینترنت و اعمال سانسور در فضای مجازی استفاده می‌کند. اما سایر گفتمان‌ها همواره تلاش‌های فنی برای در هم شکستن موانع انجام می‌دهند تا از این طریق بتوانند گزاره‌هایشان را در این فضا منتشر سازند. لذا داشتن تخصص‌های کافی در زمینه شبکه و وب، برای گفتمان‌ها شرط اساسی تحقق رادیکال دموکراسی مجازی و بهره‌برداری بهینه از ویژگی تمرکززدایی قدرت درون اینترنت است. این شرط زمانی ضروری می‌نماید که گفتمان مسلط، دسترسی آزادانه به اطلاعات درون اینترنت را محدود کند.

برای فهم بهتر به چند نمونه از تلاش‌هایی که گفتمان کمونیستی چین برای دور زدن موانع

اتخاذ شده جهت نظارت بر اینترنت و اعمال سانسور انجام داده، اشاره می‌شود. اولین تلاش‌ها مربوط به اعضای «کنسرسیوم جهانی اینترنت آزاد» است که عمدتاً در ایالات متحده مستقرند. سامانه‌ی مقابله با فیلترینگ کنسرسیوم اینگونه کار می‌کند: سامانه‌های دولتی سانسور نظیر «دیوار آتش بزرگ» قادرند دسترسی به IP^۱ خاصی را روی اینترنت مسدود کنند. این IP معادل شماره‌های تلفن هستند و از چهار دسته عدد تشکیل می‌شوند که معرف یک وبسایت است. به عنوان مثال IP سایت google.com به صورت ۲۰۹/۸۵/۱۷۱/۱۰۰ است. شخصی در چین که می‌خواهد به یک سایت مسدود شده دسترسی پیدا کند، با کلیک روی لینکی که کنسرسیوم با ایمیل ارسال کرده، قادر خواهد بود نرم‌افزاری را دانلود کند که به کامپیوتر دیگری در خارج از کشور متصل شده و سپس درخواست کاربر را به سمت آدرس ممنوعه تغییر مسیر می‌دهد. اما سامانه‌های دولتی با بهره‌گیری از فن‌های روزآمد و پیشرفته، چنین مسیرهای جایگزینی را شکار کرده و از کار می‌اندازند. بنابراین نرم‌افزار دائماً نشانی اینترنتی کامپیوتر راه دور را تغییر می‌دهد (بیش از ثانیه‌ای یک بار). بنابراین زمانی که سانسورچی‌ها آدرسی را پیدا کنند، سیستم قبلاً آن را تغییر داده است.

دومین تلاش مربوط به زمانی بود که سرویس‌های بلاگ رایگان نظیر worldpress.com و Blogger متناوباً مسدود شدند. بلاگرها و وب‌مسترها در چین برای راه‌اندازی سرویس‌های میزبان^۲ با قیمت‌های متنوع به مذاکره نشستند. حتی برخی از سرویس‌هایی که در چین مستقر بودند، پیشنهاد تغییر آدرس IP بلاگ‌ها را در ۳۰ دقیقه در صورت غیر قابل دسترس شدن آنها دادند. تلاش سوم، ایجاد پروژه نرم‌افزاری سایفون^۳ بود؛ پروژه‌ای که در دانشگاه سیتیزن لب^۴ تورنتو، با نظارت مستقیم پروفیسور رونالد دیبرت^۵ مدیریت دانشگاه طراحی شده است. سایفون یک فناوری گیرانداز^۶ است که از طریق شبکه‌های اجتماعی عمل می‌کند و به کاربران اینترنت این امکان را می‌دهد تا سیستم فیلترگذاری را دور بزنند و به اطلاعات دسترسی پیدا کنند. بنابراین کاربران چینی امکان دسترسی به سایت‌هایی نظیر ویکی‌پدیا، دایره‌المعارف‌های برخط^۷ و دیگر اطلاعات و منابع خبری را پیدا کردند (شهیدی و اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۹).

بدین ترتیب چین تلاش‌هایی تا امروز ادامه داشته و گفتمان مسلط کمونیستی نمی‌تواند

1. Internet protocol
2. Hosting
3. Psiphon
4. Citizen Lab
5. Ronald Deibert
6. Circumvention
7. online

مانع چنین تلاش‌هایی شود. در نتیجه، این متخصصان شبکه‌ای هستند که با کشف و استفاده حداکثری از امکانات بالقوه اینترنت، مسیر شکل‌گیری رادیکال دموکراسی مجازی را در جایی که گفتمان مسلط مانع انتشار آزادانه اطلاعات می‌شود، هموار می‌سازند. بنابراین به نظر می‌رسد تنها راه چنین گفتمان‌های مسلطی برای فرار از این تمرکززدایی قدرت درون اینترنت و به تبع آن رادیکال دموکراسی مجازی، قطع اینترنت است.

در دومین گام، ویژگی ابرمتنی و ابرشبکه‌ای به ویژگی تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای اضافه شده و نیز باعث ارائه امکاناتی به غیریت‌ها و پادگفتمان‌ها می‌شود که فضای مجازی به گفتمان مسلط برای انتشار گزاره‌هایش می‌دهد (نظیر وب‌سایت، وبلاگ و...). به عبارت دیگر، ارتباط دینامیکی میان یک مدرک و سایر مدارک و تصاویری که در همان رایانه یا رایانه‌های راه دور دیگر ذخیره شده‌اند، به کاربران امکان استفاده از دایره‌المعارف جامع و به‌روزی را می‌دهد؛ دایره‌المعارفی که حاوی گزاره‌های گفتمان‌های مختلف است.

در کنار ویژگی ابرمتنی، ویژگی ابرشبکه‌ای، کیفیت انتشار گزاره‌های گفتمان‌ها را ارتقا می‌دهد. به عبارت دیگر ابرشبکه‌ای به گفتمان‌ها این امکان را می‌دهد که برای ارائه پیام خود، از طریق چند رسانه در کنار یکدیگر بهره‌گیرند که این رسانه‌ها می‌توانند حاوی داده‌هایی مانند متن، صدا، گرافیک، انیمیشن، تصویر و غیره باشند.

در نهایت، ویژگی کنش تعاملی، فرصتی برابر برای ارتباط با گستره وسیعی از افراد در اختیار گفتمان‌ها قرار خواهد داد تا به اقناع و اشباع‌کنندگی افکار عمومی بپردازند. به عبارت دیگر افراد درون اینترنت، در یک کنش متقابل یا تعامل با یکدیگر هستند. بنابراین مکمل یکدیگر و وابسته به هم می‌باشند. در نتیجه، گفتمان‌هایی که به صورت مادی در قالبی اجتماعی- فرهنگی نمی‌توانند فضایی تعاملی ایجاد کنند و یا در تولید و ساخت آن با مشکل مواجه‌اند، درون اینترنت از طریق پست الکترونیک، بحث جمعی یا کنفرانس الکترونیک، ارتباط از راه دور، انتقال فایل (پرونده)، سرویس گروه‌های تخصصی و سرویس خبری، به فضای تعاملی جامع و فراگیری دست پیدا می‌کنند. به طوری که شان ویلبر، جامعه مجازی را تجربه مشارکت در فضای ارتباطات با دیگرانی می‌داند که دیده نمی‌شوند. وی جامعه مجازی را به جمعیتی تشبیه می‌کند که در مورد موضوعی پدید می‌آیند و به مشارکت می‌پردازند (تاجیک، ۱۳۸۵: ۷۱) و به واسطه چنین مشارکت و کنش تعاملی‌ای، گفتمان‌ها درون اینترنت حتی می‌توانند به راحتی میدان نبرد را به وسعت ذهن تمام مخاطبان گسترش دهند (مرادی، ۱۳۸۹: ۴۰۱) و بدین ترتیب افکار عمومی را به سمت خود جلب کنند.

در واپسین تحلیل، در پارادایم اطلاعاتی اینترنت، رادیکال دموکراسی مجازی به یمن ویژگی‌های منحصر به فرد اینترنت پدیدار شده است. در این رادیکال دموکراسی، مجاز واقعی،

نظامی است که در آن، خود واقعیت یک‌سره در انگاره‌سازی مجازی و در جهانی خیالی و گفتمانی فرو رفته است که در آن، نمادها تنها استعاره نیستند، بلکه تجربه واقعی را تشکیل می‌دهند. در این نظام، از سویی کارکردها و ارزش‌های مسلط در جامعه به طور همزمان در جریان اطلاعات سازمان‌دهی می‌شوند و از سویی دیگر، ارزش‌ها و منافع مسلط بدون ارجاع به گذشته یا آینده‌شان در چشم‌انداز بی‌زمان شبکه‌های رایانه‌ای و رسانه‌های الکترونیکی ساخته می‌شوند. همه بیان‌ها از همه زمان‌ها و از همه مکان‌ها در یک ابرمتن در هم می‌آمیزند و بسته به منافع فرستنده و روحیه گیرنده، پیوسته در هر زمان و هر مکان آرایش مجدد می‌یابند. این فضای مجازی و عالم فراواقعی، واقعیت انسان پست‌مدرن می‌شود؛ زیرا در چارچوب این نظام‌های نمادین بی‌زمان و بی‌مکان است که مقوله‌ها ساخته می‌شوند و تصویرهایی پخش می‌شوند که رفتار را شکل می‌دهند، سیاست را ایجاد می‌کنند، رؤیایا را بارور می‌سازند، کابوس‌ها را دامن می‌زنند (حسنی، ۱۳۸۵: ۱۴۶) و امکان اقناع‌کنندگی را برای گفتمان‌ها فراهم می‌سازند.

بنابراین گفتمان‌ها درون اینترنت، زیر تاراج شبکه‌های جهانی اطلاعات و نبرد نوین گفتمانی، پتانسیل از دست دادن بخش بزرگی از حاکمیت و استقلال خود را دارند. مبانی هویت‌ساز و سرچشمه‌های مشروعیت، مورد تردید و تشکیک قرار می‌گیرد و روابط میان فرد فرد شهروندان و گفتمان‌ها به طور چشمگیری دست‌خوش تحول می‌شود. در چنین عصر اطلاعاتی، حقیقتاً توان‌گری اطلاعات^۱، گفتمانی را مسلط می‌کند و فقر اطلاعات^۲، گفتمانی را به حاشیه می‌کشد.

به عبارت دیگر مفاهیم برساخته گفتمانی در نبرد گفتمانی درون نظام رادیکال دموکراسی مجازی نمی‌توانند به صورت یک اثر مقدس، یک شیء موزه‌ای و چیزی که یک پرستشگر از خاک بیرون می‌آورد و در معرض نمایش می‌گذارد، نگریسته شوند و گفتمان‌هایی که نتوانند به واسطه نبرد گفتمانی نوین، درون رادیکال دموکراسی مجازی رشد کنند و مسلط شوند، محکوم به حاشیه‌نشینی می‌گردند. به دیگر سخن، چنین گفتمان‌هایی در مدیریت نوین افکار که ناشی از به کار گرفتن اطلاعات، تصویرهای ذهنی، آموزش و تکنولوژی درون اینترنت است، نمی‌توانند نظم حاکم بر جامعه را شکل دهند. در نتیجه با توجه به آنچه بیان شد و با در نظر گرفتن نظریه رادیکال دموکراسی و همنشینی ویژگی‌های اینترنت در کنار هم، دیدیم که امکان ایجاد رقابتی کامل و فراگیر درون اینترنت برای گفتمان‌ها فراهم خواهد شد؛ رقابتی را که لاکلاو و موفه در رادیکال دموکراسی خود جست‌وجو می‌کردند.

نتیجه‌گیری

همانگونه که فرانسیس بیکن چهارصد سال پیش نوشت، اطلاعات قدرت است. بی‌گمان انقلاب ارتباطات و ظهور اینترنت نتایج سیاسی عمیقی داشته است چرا که انتشار اطلاعات را از حالت انحصاری گفتمان مسلط که در رسانه‌های پیشین شاهد آن بودیم، خارج نموده و زمینه شکل‌گیری رادیکال دموکراسی منحصر به فردی را فراهم کرده است. در این مقاله، در پی به کارگیری نظریه رادیکال دموکراسی لاکلائو و موفه درون فضای مجازی بودیم. به عبارت دیگر، در پی اثبات فرضیه‌ای به نام رادیکال دموکراسی مجازی بودیم، رادیکال دموکراسی‌ای که درون فضای مجازی به طور قابل قبولی محقق شده است. همنشینی ویژگی‌های فضای مجازی در کنار هم باعث شده که غیریت و تکثر گفتمان‌ها در قالب رقابت حفظ گردد، رقابتی که به خاطر ویژگی تمرکززدایی قدرت رسانه‌ای اینترنت، نمی‌توان آن را برای همیشه محدود کرد و از هر گونه محدودیتی به دلیل پشتوانه غیر انحصاری قابلیت فنی و زیرساخت تکنولوژیکی اینترنت می‌توان عبور نمود.

همانگونه که بل یکی از ویژگی‌های جامعه اطلاعاتی جدید را کدگذاری دانش نظری برای ابداع و اختراع در فن‌آوری می‌داند و همچنین ویژگی قابلیت دست‌یابی به هویت مجازی، باعث شناسایی نشدن و به تبع آن عدم برخورد گفتمان مسلط با افراد درون پادگفتمان‌هایش در فضای واقعی می‌گردد. علاوه بر این ویژگی‌های ابرمتنی، ابرشبکه‌ای و کنش تعاملی، کیفیت و کمیت اطلاعات و ارتباطات را درون فضای مجازی تا حد بسیار بالایی ارتقا می‌دهند. به دیگر سخن، ویژگی‌های ابرمتنی و ابرشبکه‌ای به عنوان روشی برای رهایی از اعمال نظر متخصصانی استفاده می‌شود که بانک‌های اطلاعاتی را برای ما سازمان‌دهی می‌کنند و برای ما تصمیم می‌گیرند که چه چیز به چه چیز مربوط است. این دو ویژگی، امکانات بی‌بدیلی را برای گفتمان‌ها در جهت انتشار گزاره‌هایشان فراهم می‌آورد، امکاناتی که در سایر رسانه‌های در انحصار گفتمان مسلط شاهد آنها نیستیم. از طرفی ویژگی کنش تعاملی باعث استفاده حداکثری از امکانات ابرمتنی و ابرشبکه‌ای برای گفتمان‌ها جهت اقناع و اشباع‌کنندگی افکار عمومی می‌شود.

به تعبیر پرلمان، ما امروزه تکنولوژی‌ای داریم که کاری می‌کند که هر فردی که در یادگرفتن معلولیت عمده‌ای ندارد، هر چیزی را در بهترین سطح از هر کجا و در هر زمانی یاد بگیرد. بدین ترتیب با همنشینی این ویژگی‌ها در کنار هم شاهد رقابت چشمگیر غیریت‌ها و گفتمان‌ها هستیم؛ به طوری که می‌توان گفت رادیکال دموکراسی لاکلائو و موفه درون فضای مجازی عملی خواهد شد.

پی‌نوشت

۱- نژاد ساختگی و خیالی از ارگانیسم‌های سایبرنتیک، که در مجموعه تلویزیونی Stat Trek : The Next Generation نقش مهمی به عنوان تهدیدی برای فدراسیون متحد سیاره‌ها دارد.

منابع

- امیریان، غلامرضا (۱۳۸۶) کتاب الکترونیکی اینترنت و شبکه، جلد دوم، تهران، معاونت آموزش و پرورش.
- بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۸۸) «تحلیل گفتمانی در بازاندیشی اجتماعی»، در: فصلنامه سیاست، بهار ۱۳۸۸، دوره ۳۹، شماره یک.
- بل، دیوید، (۱۳۸۹) درآمدی بر فرهنگ‌های سایبر، ترجمه مسعود کوثری و حسین حسینی، تهران، جامعه‌شناسان.
- بنت، دابلو لنس و رابرت ام انتمن (۱۳۸۹) سیاست رسانه‌ای شده، ارتباطات در آینده دموکراسی، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بهرامی‌کمیل، نظام (۱۳۸۸) نظریه رسانه‌ها جامعه‌شناسی ارتباطات، تهران، کویر.
- پاستر، مارک (۱۳۷۷) عصر دوم رسانه‌ها، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، ایران.
- پیشگاه‌زاده، احمد (۱۳۸۸) «محواره اینترنتی و تأثیر آن در فرهنگ عمومی»، در: فصلنامه تحقیقات فرهنگی، سال دهم، شماره هفتم.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷) «متن، وانمود و تحلیل گفتمان»، در: فصلنامه گفتمان، تابستان ۱۳۷۷، شماره یک.
- (۱۳۸۳) گفتمان و پادگفتمان و سیاست، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- (۱۳۸۴) روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران، فرهنگ گفتمان.
- (۱۳۸۵) صدای پای آینده دهه چهارم و آینده‌های جامعه ایرانی، تهران، فرهنگ گفتمان.
- ترلو، کریسپین، آلیس تومیک و لورد لنگل (۱۳۹۰) ارتباطات کامپیوتر - واسط، ترجمه سروناز تربتی، تهران، جامعه‌شناسان.
- حسینی، محمد (۱۳۸۵) فرهنگ و رسانه‌های نوین، تهران، دفتر عقل.
- دریغوس، هیوبرت ال (۱۳۸۹) درباره اینترنت، ترجمه علی فارسی‌نژاد، تهران، ساقی.
- رزاقی، افشین (۱۳۸۵) نظریه‌های ارتباطات اجتماعی، چاپ دوم، تهران، آسیم.
- روزنا، جیمز و دیگران (۱۳۹۰) انقلاب اطلاعات، امنیت و فناوری‌های جدید، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شهیدی، محمدمهدی و حمیده اسماعیلی (۱۳۹۰) «بررسی و تحلیل سیستم فیلترینگ در چین»، در ماهنامه تخصصی وب، آذر ۱۳۹۰، شماره ۱۳۸.
- ضیایی پرور، حمید و وحید عقیلی (۱۳۸۸) «بررسی نفوذ شبکه‌های اجتماعی مجازی در میان کاربران ایرانی»، فصلنامه رسانه، سال بیستم، شماره ۴.
- عباسی قادی، مجتبی و مرتضی خلیلی کاشانی (۱۳۹۰) تأثیر اینترنت بر هویت ملی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فیرحی، داود (۱۳۸۱) قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، چاپ دوم، تهران، نی.
- کراناک، جو (۱۳۷۷) کتاب آموزشی World Wide Web، ترجمه محمدرضا آیت‌الله زاده، تهران، کیومرث.
- کونگ، لوسی (۱۳۸۹) مدیریت راهبردی در رسانه از نظریه تا اجرا، ترجمه علی‌اکبر فرهنگی و دیگران، تهران، دانژه.
- مرادی، حجت‌اله، یدالله محمدی، باصری، محمدباقر حبیبی و محمدحسین الیاسی (۱۳۸۹) عملیات روانی و رسانه، چاپ دوم، تهران، ساقی.
- (۱۳۸۹) قدرت و جنگ نرم از نظریه تا عمل، چاپ دوم، تهران، ساقی.

- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۹) روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی)، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۷) رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران، سمت.
- مهرداد، جعفر و سارا کلینی (۱۳۸۷) مبانی فناوری‌های اطلاعاتی، چاپ دوم، تهران، سمت.
- نبوی، فاطمه و رحمت‌الله فتاحی (۱۳۸۶) فناوری اطلاعات، ارتباطات و شبکه‌ها، استانداردها و پروتکل‌ها، تهران، کتابدار.
- نش، کیت (۱۳۸۹) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ هشتم، تهران، کویر.
- نیک‌بخش، مرسده (۱۳۸۳) «مطالعه شیوه رفتار افراد در محیط مجازی اینترنت»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.
- هوارت، دیوید (۱۳۷۹) نظریه گفتمان، مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمان به اهتمام دکتر محمدرضا تاجیک، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، فرهنگ گفتمان.

- Berners-Lee, T (1999) Weaving the Web: The Past, Present and Future of the World Wide Web by its Inventor, London, Orion Business.
- Dawson, A (1997) The Internet for Library and Information Service Professionals, London, Aslib.
- Dery, M (1994) The Discourse of Cyberculture, London, Duke University Press.
- Holmes, D (1997) Virtual Politics, London, Thousand Oaks, CA, Sage Publications.
- Laclau, E & Mouffe, C, 1985 , Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics, London, verso.
- (1990) New Reflections on the Revolution of Our Time, London, Verso.
- Naughton, J (1999) A Brief History of the Future: The Origins of the Internet, London , Weidenfeld & Nicolson.
- (2001) Contested Space: The Internet and Global Civil Society, London, Oxford University Press.
- Paris, M (2005) Website Accessibility: A Survey of Local e Government Website and Legislation in Northern Ireland, available [http:// www.springerlink.com](http://www.springerlink.com), visited: 14/10/2010.
- Phillips, L & Jorgensen, M (2002) Discourse Analysis as Theory and Method, California, sege publications.
- Turkle, S (1995) Life on the Screen: Identity in the Age of the Internet, NewYork, Touchstone.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۷۱-۵۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

کثرت‌گرایی سیاسی: میان نظریه و واقعیت

* محسن عباس‌زاده

** فرزاد سوری

چکیده

از بنیادی‌ترین پرسش‌های پیش روی سیاست‌پژوهان، موضوع قدرت، الگوهای توزیع آن، کیفیت رابطه حکومت با شهروندان و گروه‌ها و میزان تأثیرگذاری آنها بر فرایند تصمیم‌گیری سیاسی است. هدف کثرت‌گرایی در مقام رویکردی نظری به سیاست نیز تبیین و ارزیابی این مسایل بود. از اینرو سیاست را عرصه رقابت گروه‌های مختلفی تعریف می‌کرد که به دلیل دسترسی‌شان به منابع متفاوت، هیچ‌یک قادر به تسلط کامل بر سایرین نبوده، تصمیمات سیاسی نیز حاصل توازن نیروها و فرایندی گشوده تلقی می‌گشت. این مقاله پس از تبیین این رویکرد در پیوند با اندیشه دموکراسی و مقایسه برداشتهای متقدم و متأخر از آن، به بررسی دلالت‌های عینی آن در نظم سیاسی می‌پردازد تا صحت تحلیل‌های آن را در عمل ارزیابی کند. بنابراین در پاسخ به این پرسش که آیا واقعیت سیاسی موجود، مؤید مفروضات تئوریک رویکرد کثرت‌گراست، موضعی بینابینی (بسته به نوع برداشت از کثرت‌گرایی) اتخاذ می‌کند.

واژه‌های کلیدی: سیاست دموکراتیک، کثرت‌گرایی، گروه ذی‌نفوذ، پسامدرنیته و ارتباطات رسانه‌ای.

«کثرت‌گرایی» که به عنوان همبسته نظریهٔ دموکراتیک از رایج‌ترین مفاهیم دهه‌های اخیر گفتمان سیاسی است، در کلی‌ترین معنا (برتری نظری چندگانگی بر تک‌بودگی و همسانی) شامل تمامی تلاش‌های فکری‌ای می‌شود که از تنوع در برابر وحدت دفاع می‌کنند. لذا بنا به همین منطق، اصطلاحی چندلحنی و ذاتاً مجادله‌آمیز و به عنوان نظریه نوعی معماست که به رغم سابقهٔ طولانی در رشتهٔ علوم سیاسی، کماکان در حال شکل‌یابی^۱ است. با این حال دلالت‌های نظری مشخصی دارد: به لحاظ «معرفت‌شناختی» از واقعیت و مشروعیت چندگانگی در شناخت و به لحاظ «روش‌شناختی» از چندگانگی روش‌های پژوهش و الگوهای نمونه «ذاتاً» تفسیربردار سخن می‌گوید. به لحاظ «اجتماعی/ فرهنگی» با اذعان به تکثر اجتماعی، از انواع روابط اجتماعی با اهمیت، تعدد خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های چندگانه دفاع می‌کند. از نظر «سیاسی» نیز با صحبت از جایگاه گروه‌های مختلف در توزیع قدرت و ادارهٔ سیاسی جامعه، علی‌رغم شدت و ضعف تأکیدات متفاوت و برداشتهای متقدم و متأخر از آن، مقیاسی دربارهٔ التزام به تنوع در سیاست (یعنی میزان تنوع آرا و بازنمایی تفاوت‌ها در تصمیم‌گیری‌ها) ارائه می‌دهد (مکلنن، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۸).

نقطهٔ تمرکز این مقاله نیز همین بعد «سیاسی» کثرت‌گرایی است، منتها با تأکیداتی خاص: اولاً فهم جامع کثرت‌گرایی را به مثابهٔ یک الگوی تحلیلی، مستلزم بررسی چند سویه و توجه به تطورات درونی این رویکرد خصوصاً پس از شیفت پارادایمیک آن (چرخش پسامدرن در جامعه‌شناسی) تلقی می‌کند. از این زاویه، سویه‌های مشترکی با برخی از متون ترجمه‌ای موجود در ادبیات فارسی پیدا می‌کند. برای نمونه بررسی تطوگونۀ مکلنن از این مفهوم در کتاب *پلورالیسم* (۱۳۸۵) یا فصلی از کتاب *روش و نظریه در علوم سیاسی* (۱۳۸۴) اثر مارش و استوکر در توجه به ماهیت متحول رویکرد کثرت‌گرا، همپوشانی‌هایی با این مقاله می‌یابند. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر* (۱۳۸۵) کیت نش نیز در توجه به دلالت‌های چرخش پسامدرن برای نظم سیاسی دموکراتیک اشتراکاتی با این مقاله می‌یابد.

ثانیاً مسئلهٔ اصلی این نوشتار صرفاً فهم تفصیلی الگوی کثرت‌گرایی از مجرای رویکردی مقایسه‌ای نیست، بلکه میزان صدق تجربی مفروضات تئوریک آن نیز هست. بنابراین انگیزهٔ اصلی این مقاله این است که از خلال بررسی دلالت‌های عینی الگوی تئوریک کثرت‌گرایی در جهان سیاست، مفروضات بنیادی آن را ارزیابی کند. بدیهی است اتخاذ چنین رویکردی یکی از شروط لازم برای توجه به تجویزهای این الگو در فرایند سیاست‌گذاری‌های کلان است.

چارچوب نظری

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که «آیا نظم سیاسی جهان واقعی، سنخیتی با مفروضات الگوی کثرت‌گرایی دربارهٔ سیاست جوامع دموکراتیک دارد؟» با امعان نظر به تطورات درونی و چرخش پارادایمیک در این الگو، موضعی بینابینی دربارهٔ «صدق» آن در پیش می‌گیرد. بنابراین فرضیهٔ این مقاله، دموکراسی رایج در کشورهای توسعه‌یافته را به حد کفایت مؤید فرضیات کثرت‌گرایی به مفهوم متعارف یا کلاسیک آن - که به واقع در قدرت نهادهای جامعهٔ مدنی و چرخش نخبگان سیاسی تجلی می‌یابد - می‌پندارد. اما دربارهٔ میزان «تحقق عینی» برداشت‌های متأخر از کثرت‌گرایی - که در پی سیالیت محض قدرت سیاسی و بازی آزاد تمام گفتمان‌ها و گروه‌ها هستند - قائل به تحلیلی در دو سطح است:

الف) در سطح توصیفی، هرچند می‌توان همچون دلالت‌های عینی کثرت‌گرایی متعارف (جامعهٔ مدنی، چرخش نخبگان و...) به جست‌وجوی دلالت‌های عینی کثرت‌گرایی رادیکال نیز پرداخت و مصادیق بارز آن را در تکثر گستردهٔ صداها و تأثیر آن بر سیاست در جهان‌زیست رسانه‌ای شدهٔ امروزی مشاهده کرد (مانند کنشگری در فضاهای مجازی اینترنت و شبکه‌های اطلاعاتی/ارتباطی جهان‌گستر و نیز سیاست‌خیابانی جنبش‌های اجتماعی)، مدیریت سیاسی کلان جوامع را با وجود برخی دگرگونی‌های مقتضی عصر جدید، باید کماکان مبتنی بر روال متعارف و سازوکارهای رایج (نظام حزبی، دولت مافوق گروه‌ها و...) تحلیل نمود.

ب) در سطح تحلیلی/انتقادی، شکاف یادشده (میان نظریهٔ کثرت‌گرایی رادیکال و سیاست واقعاً موجود) را چندان هم نمی‌توان به بی‌کفایتی نظریه‌ها و یا شکاف کلیشه‌ای نظر و عمل برگرداند. چرا که سازگاری کثرت‌گرایی متعارف با سیاست واقعی به رویکرد عمدتاً «توصیفی» آن در قبال نظم موجود (که از پوزیتیویسم و رفتارگرایی نشأت می‌گرفت) برمی‌گشت و شکاف کثرت‌گرایی رادیکال/پسامدرن با واقعیت موجود ناشی از تحلیل «انتقادی» آن از وضع موجود است (هرچند خود معتقدند که تحلیل گفتمان اساساً ناظر به حقیقت پنهان شکل‌گیری تمامی ساخت‌ها و نظم‌هاست). از اینرو نه تنها هم‌ارزی گفتمان‌ها و صداها را واقعیت پنهان نظم سیاسی تلقی می‌کند (توصیف)، بلکه آشکار کردن این واقعیت و گشودگی نظم موجود در برابر همهٔ صداها را هدف انتقادی/هنجاری نظریهٔ کثرت‌گرا می‌داند (تجویز).

کثرت‌گرایی به مثابهٔ یک سنت فکری

جست‌وجوی تبار فکری کثرت‌گرایی از یک مسیر نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه بهتر است آن را تلاقی گاه چند نوع نگرش بدانیم: اگر منظور چندگانه‌انگاری در برابر یگانه‌انگاری است،

سابقه آن به گفتمان فلسفی یونان باستان از جمله نظریه ذره‌انگاری امپدوکلس و دموکریتوس در برابر وحدت‌انگاری پارمیندس بازمی‌گردد. در عصر مدرن (قرن هفدهم) نیز کثرت‌گرایی متافیزیکِ موندولوژیک لایبنیتس در برابر وحدت‌انگاری «همه‌وجودبینی» اسپینوزا قرار می‌گیرد و بعدتر (آستانه قرن بیست) به شیوه‌ای تازه با ذره‌باوری منطقی برتراند راسل و پراگماتیسم ویلیام جیمز مطرح می‌شود.

اما اگر مرادمان کثرت‌گرایی به مفهوم سیاسی باشد، باید تدوین و تألیف مشخص آن به مثابه یک رهیافت سیاسی را در عصر مدرن به‌ویژه اواخر قرن نوزدهم به بعد سراغ بگیریم. از یک سو تمرکز اولین موج نظریه‌های سیاسی کثرت‌گرایی بر کثرت‌گرایی کارکردی مبتنی بر تقسیم کار بود، تمرکزی که حاکی از نوعی تأثیرپذیری از آرای فون گیرکه، امیل دورکیم و لئون دوگی است که در چهار مضمون عمده خود را نشان می‌دهد: (۱) اصل نمایندگی کارکردی: یعنی مردم به انجمن‌ها و گروه‌ها بیش از واحدهای سرزمینی وفادار هستند؛ (۲) شخصیت حقوقی: یعنی برخلاف نگرش‌های مبتنی بر فردگرایی متدولوژیک، هویت انسان‌ها در گرو زندگی انجمنی و تعلق به گروه است؛ (۳) نقد حاکمیت دولت: یعنی برای تضمین شرایط زندگی انجمنی، پراکندن افقی قدرت میان دستگاه‌های ذی‌صلاح ضروری به نظر می‌رسد؛ (۴) تصور ارگانیک از جامعه: یعنی نوعی نگرشی دورکیمی به جامعه که در آن روابط میان انجمن‌ها مبتنی بر تنظیم خودکار و هماهنگی دیده می‌شد و حضور دولت نیز فقط واسطه و کانال این ارتباط متقابل تعریف می‌گشت (بلامی، ۱۳۸۸: ۲۸-۳۰).

با مهاجرت کثرت‌گرایی از فلسفه به سیاست و از اروپا به آمریکا، به تدریج ابعاد هنجاری و تحلیلی آن ناپدید گشته و با اخذ ادعای «تجربه‌باوری رادیکال» (جیمز) و بعدها تأثیر هارولد لاسکی در ترجمان آن از فلسفه به سیاست، تصویری از آن به عنوان علوم اجتماعی تجربه‌باور ارائه شد (مک‌لنن، ۱۳۸۵: ۴۷-۶۴). سپس اثبات‌گرایی متجلی در رفتارگرایی، نشان خود را بر دقت نظری آن حک کرد، دقتی که در تأکید بر ابعاد مشهود فرایندها و رفتار سیاسی و بی‌توجهی به مقولاتی مانند معنا، ارزش، محیط ذهنی و رفتار اجتماعی، از گردآوری داده‌ها، مشاهده، اندازه‌گیری و روش‌های کمی برای تحلیل رفتار سیاسی نمود می‌یافت (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۴۸-۴۴۹).

کثرت‌گرایان به پشتوانه این دکترین، تفکر تجویزی را زیر سؤال برده و ادعا کردند که بیشتر آنچه در گذشته برای علم سیاست پذیرفته شده بود، جملات اخلاقی بی‌معنا هستند. بنابراین باید یک تحلیل سیاسی علمی در مورد سیاست ساخته شود که بر امور «سنجش‌پذیر»، نظیر الگوهای رفتاری واقعی مردم (مثل رأی دادن) تمرکز کند. بنابراین به پیروی از واقع‌گرایی وبری/شومپیتری، مردم را کم‌اطلاع‌تر از آنچه دموکراسی کلاسیک مدنظر داشت می‌دانستند، اما این به

معنای پذیرش تمرکز قدرت در دست نخبگان سیاسی رقیب هم نبود، بلکه با اعتقاد به وجود عوامل تعیین‌کننده متعدد در توزیع قدرت و لذا وجود مراکز قدرت متعدد و بررسی مستقیم پویایی «سیاست‌شناسی گروهی» بر نقش گروه‌های میانجی بین نخبگان و مردم به مثابه ماده اصلی فرایند سیاسی تأکید کردند (هلد، ۱۳۸۴: ۲۸۳-۲۸۵).

البته در بطن این نگرش واقع‌گرایانه و تجربی به دموکراسی، کماکان رگه‌هایی از نگرش هنجاری وجود داشت، نگرشی که متأثر از دغدغه فلسفه سیاسی لیبرال به حقوق اقلیت و ترس از جباریت اکثریت بود؛ یعنی دیدگاه افرادی چون توکویل، میل... و خصوصاً مدیسون که نظریه‌اش آمیخته‌ای بود از دغدغه فوق و درک واقع‌گرایانه/فایده‌باورانه از زندگی جمعی در آمریکا. به زعم وی، وجود گروه‌ها هرچند نامطلوب می‌باشد، ضروری است و دو مینا دارد: طبع و نهاد انسان که وجود گروه‌ها را لازمه زندگی جمعی می‌سازد و کمبود کالاهای اساسی و توزیع نابرابر آن (بشیریه، ۱۳۸۲: ۷۵). از این زاویه، نوع خاصی از «مهندسی اجتماعی»، تضمین‌کننده استمرار یک جامعه دموکراتیک باثبات است. رابرت دال، اصیل‌ترین کثرت‌گرایی است که بعدها توانست این مفاهیم اولیه کثرت‌گرایی را با تشریح شیوه عملی پیدایش و دگرگونی فرمول مدیسون در متن نظام سیاسی آمریکا تکمیل کند؛ یعنی تأکید بر نقش گروه‌های سازمان‌یافته در تصمیم‌گیری حکومت به جای کثرت‌گرایی جغرافیایی متقدمان این سنت (کوهن، ۱۳۸۱: ۲۱۴).

به هر حال بر شانه‌های این سنت‌های چندگانه، کثرت‌گرایی سیاسی در اوایل قرن بیستم در تفکر سیاسی و اجتماعی اروپا و خصوصاً آمریکا ظاهر شد، ظهوری که دو عامل عینی در تحریک آن نقش داشت: (۱) افزایش هراس‌انگیز قدرت دولت‌ها و توده‌ای شدن زندگی سیاسی و (۲) گسترش تمدن صنعتی. بازار هر دو اینها در آغاز قرن بیستم (به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول) رونق بی‌سابقه یافت و اندیشمندان را برای صیانت فرد از بی‌هویتی و خواری در جوامع بزرگ صنعتی به فکر تدبیر راه‌هایی انداخت (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۸۹). تشدید مبانی کثرت‌گرایی و تقویت نقش جامعه مدنی در زندگی سیاسی از عمده‌ترین راه‌حلی‌هایی بود که بشر تاکنون به آن معتقد است.

کثرت‌گرایی کلاسیک و توصیف نظم دموکراتیک

از زمان انتشار کتاب فرایند حکومت (۱۹۰۸) اثر بنتلی و کارهای افرادی چون هارولد لاسکی تا زمان انتشار آثار برجسته‌تر افرادی چون رابرت دال، دیوید ترومن، چارلز لیندبلوم و...، کثرت‌گرایی چند دهه را برای تبدیل شدن به یک مکتب غالب در علوم سیاسی مدرن انتظار کشید. در این مدت، اساساً به الگویی برای بررسی تجربی نقش گروه‌های ذی‌نفوذ به عنوان

پیش شرط «دموکراسی رقابتی لیبرال» و کارکردهای واقعی نظم دموکراتیک معروف گشت. این الگو که ریشه در مشاجرات جامعه‌شناسانه درباره ماهیت توزیع قدرت در دموکراسی‌های غربی داشت، هم متأثر از سنت وبر بود که در مقابل تأکید مارکسیستی بر همگونی قدرت در جوامع سرمایه‌داری و دولت‌ابزاری، بر منابع مختلف قدرت در جامعه تأکید می‌کرد و هم واکنشی بود به نخبه‌گرایی که در نقد دموکراسی معتقد به وجود «گروه نخبه» واحدی در جامعه بودند. در عین حال نقدی بر برداشت‌های سنتی از دموکراسی (به‌ویژه ژاکوبینی) نیز بوده که از مشارکت توده مردم در زندگی سیاسی صحبت می‌کردند. کثرت‌گرایان در مقابل نخبه‌گرایان بدبینی چون پاره‌تو، موسکا، میخلز و نیز مارکسیست‌ها، با تأکید بر «کثرت‌نخبگان» استدلال می‌کردند که در جامعه مدرن با افزایش پیچیدگی ساختار اجتماعی و پیدایش نخبگان مختلف، قدرت تمایل به پراکندگی یافته و منابع آن نیز متکثر (شامل اموری چون ثروت، شأن، تحصیلات، اطلاعات و...) گشته و همین تنوع، نخبگان رقیب را ایجاد کرده است. همچنین در برابر تلقی‌های آرمانی یا «دموکراسی اکثریتی» دموکراسی را جز تعدد گروه‌های قدرت و احتمال گردش قدرت میان آنها نمی‌دانستند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵).

مبنای چنین درکی از توزیع قدرت سیاسی به نگرش وبری آن برمی‌گردد، یعنی: «احتمال اینکه یک بازیگر در یک رابطه اجتماعی در موقعیتی قرار گیرد که اراده خود را در تعقیب اهداف عمل، علی‌رغم هر مقاومتی اعمال کند». به همین نحو، در تلقی ابزاری کثرت‌گرایان از قدرت به مثابه «کنترل رفتار»، یک طرف رابطه تا جایی قدرت دارد که بتواند طرف دیگر را به کاری وا دارد که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۵۰). چنین قدرتی همچون یک دارایی، مبتنی بر منابع متنوعی است و بالطبع قدرت نیز پراکنده است نه تجمیع‌شده؛ قدرتی که با آرایشی رقابتی و غیر سلسله‌مراتبی، بخش جدایی‌ناپذیری از یک فرایند پایان‌ناپذیر داد و ستد میان گروه‌های مختلف تلقی می‌شود. بنابراین پیداست که محور تحلیل کثرت‌گرایان «گروه ذی‌نفوذ» است (نش، ۱۳۸۵: ۳۵).

با چنین ایستاری، طبعاً موضوع سیاست نیز رقابت گروه‌هایی می‌شود که به دلیل دسترسی به منابع متفاوت، هیچ‌یک قادر به تفوق کامل نبوده و فرایند سیاست نیز معطوف به ایجاد توازن و ثبات در ورای این رقابت می‌گردد؛ فضایی که در آن مفهوم کلی‌ای چون «دولت» اهمیت چندانی نداشته و به مثابه طرحی فراگیر با هدف برقراری موازنه‌ای مسئولانه میان منافع رقیب و با استعاره‌هایی چون بادنما، تخته کلید برق، دلال (واسطه)، میانجی و مدیرعامل توصیف می‌شود. کل فرایند سیاسی نیز به عنوان عامل فیزیکی اجتماعی فشارها و فشارهای متقابل،

منحنی تعادل، عرضه یا تقاضایی برای کالاهای سیاسی و توالی تکامل رقابت و سازگاری ارگانیک محسوب می‌شود (مکلنن، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷).

در مجموع، سه برداشت در این زمینه وجود دارد: (۱) حکومت به مثابه عرصه مناقشات اجتماعی (۲) حکومت به مثابه داور بی‌طرف مناقشات (۳) حکومت به مثابه یکی از گروه‌های ذی‌نفوذ (پولادی، ۱۳۸۳: ۱۷۸). در واقع کثرت‌گرایان به جای دولت، لفظ «حکومت» را به کار می‌برند که از جامعه مدنی متمایز بوده و با پادقدرت آن محدود می‌گشت.

این صحنه که مرکز تصمیم‌گیری نهایی قدرتمندی ندارد، مسئله ثبات و موازنه تحلیلی ویژه می‌طلبید. دیوید ترومن در این رابطه از «پیچیدگی متلون» مناسبات درون‌حکومتی و عضویت متداخل افراد در گروه‌های مختلف می‌گوید (هلد، ۱۳۸۴: ۲۸۹-۲۹۰). به‌علاوه در سطح فرهنگ سیاسی نیز وجود یک اجماع مشخص‌کننده محدودیت‌های عمل سیاسی و چارچوب نتایج سیاست‌گذاری‌ها، ضامن ثبات سیاسی در بستری از ستیز دایمی میان گروه‌ها معرفی می‌شد (مارش‌واستوکر، ۱۳۸۴: ۳۳۶). این پذیرش عمومی البته به معنای مشارکت دایم و گسترده مردم در سیاست نبوده، برعکس «غیرسیاسی» بودن و انفعال مردم (به مثابه امری واقعی اما از زاویه‌ای هنجاری) نوعی ارزش سیاسی نیز محسوب می‌گشت؛ چرا که مانع توده‌ای شدن سیاست و خطر استبداد اکثریت می‌شد. از اینرو مشارکت حداقلی (در حد حفظ ثبات سیاسی) تنها مشارکت مطلوب این نوع دموکراسی کثرت‌گرا بود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۱۵).

با این تعابیر، کثرت‌گرایی هم «مطلوب» (لازمه دموکراسی) و هم «واقعی» (مبین نحوه توزیع قدرت در دموکراسی) تلقی گشته و توجیحات کثرت‌گرایان هم از «هست»‌ها اخذ می‌شد و هم از «باید»‌ها (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۸۶). پس کثرت‌گرایی به واقع نظریه‌ای هنجاری/تجویزی/توصیفی است: «هنجاری» از جهت داعیه طرح بهترین شکل حکومت، «تجویزی» از جهت ارائه الگویی از دولت مطلوب و «توصیفی» از جهت شیوه تحلیل حکومت (مارش‌واستوکر، ۱۳۸۴: ۳۳۱).

در مجموع آنها در پی فهم این نکته هستند که چه کسی چه می‌کند و چگونه به اهدافش می‌رسد. از محاسن این رویکرد این است که با حذف مفاهیمی چون خودآگاهی کاذب، ایدئولوژی مسلط و سلطه، به نظریه‌ای آزمون‌پذیر درباره قدرت دست می‌یابد و با ارائه تصویری متفرق از جامعه و سیاست مدرن در مقایسه با مارکسیست‌ها و نخبه‌گرایان، تحلیل معقول‌تری از فرایند سیاست‌گذاری در جوامع لیبرال - دموکراتیک ارائه می‌کند. طبق این تصویر، جامعه مدرن به گروه‌های متعددی تقسیم شده که منافع و منابعی متفاوت با یکدیگر دارند و از منابعشان برای تأثیر بر جامعه سیاسی که خود نیز متفرق و آکنده از ستیزها و تقسیم‌بندی‌هاست، بهره می‌گیرند. بنابراین پیچیدگی دولت، جامعه و فرایند سیاست‌گذاری بدین معناست که یک گروه یا

طبقه نمی‌تواند به تنهایی در همه ابعاد چیرگی یابد و برای اینکه جامعه دموکراتیک بتواند به حیات خویش ادامه دهد، دولت باید بتواند گروه‌های مختلف اجتماعی را هماهنگ کند. بر این اساس، دموکراسی نیز متضمن چانه‌زنی در میان منافع و علقه‌های رقیب است، طی فرآیندی که در آن قدرت (البته نه به طور کامل) در میان تعدادی از انگیزه‌ها و علایق پراکنده است. به هر اندازه که این فرایند ضعیف باشد، ما را به رژیم مبتنی بر برابری سیاسی - یا به تعبیر کثرت‌گرایان - تا آنجا که ممکن است به این رژیم نزدیک می‌سازد (کوکاتاس، ۱۳۸۶: ۴۶).

این روایت از کثرت‌گرایی به رغم تأثیر فراگیرش همواره درگیر یک تنش هنجاری درونی با چشم‌اندازهای انتقادی‌تر بوده است، از جمله: (۱) تمرکز بر مطالعه رفتار و عواقب قابل مشاهده - ناشی از نقیصی روش‌شناسانه (یعنی درک تک‌بعدی/ ابزاری/ ساده‌انگارانه از قدرت برخلاف واقعیت چندبعدی و پیچیده آن) - به موانع ساختاری عمیق پیش‌روی فرایند دموکراتیک بی‌اعتناست (مکلنن، ۱۳۸۵: ۶۸). (۲) تأکید بر رفتار قابل مشاهده به تصدیق تصورات ساده‌انگارانه‌ای چون موازنه پویا، دسترسی همه گروه‌ها به حکومت و بازبودگی نظام می‌انجامد (بال و پیتزر، ۱۳۸۴: ۴۴). (۳) روش پوزیتیویستی با بی‌توجهی به نقش ایده‌ها در تصمیمات سیاستمداران، به تصور غیرواقعی وجود جامعه‌ای «اجماع‌مدار» (علی‌رغم فقدان قطعیت آن) می‌انجامد (هلد، ۱۳۸۴: ۳۰۲). (۴) برخلاف خوش‌بینی کثرت‌گرایان، سیاست‌ها همواره نه ضرورتاً محصول تبادل نظر متکثرانه و رقابتی، بلکه در واقع (به تعبیر سی‌رایت میلز) سلطه‌جویی نخبگان سیاسی، مالی یا صنعتی است (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۹۸).

نو-کثرت‌گرایی و تصدیق ملازمه ثروت و قدرت

سی‌رایت میلز معتقد بود که برخلاف دیدگاه رمانتیک کثرت‌گرایان مثلث قدرت (متشکل از نخبگان سیاسی، اقتصادی و نظامی) واقعیت ساختاری‌ای است که فهم عملکرد ساختار سیاسی جامعه آمریکا در گرو تبیین آن است. از دید او این نخبگان که صاحب نوعی اتحاد روانی و اجتماعی هستند و هیچ‌گونه تزامنی با هم ندارند، مشترکاً بر توده بی‌قدرت اعمال سلطه می‌کنند که تا حدودی حق با او بود. نظریه‌های کثرت‌گرایی اوایل دهه پنجاه هنوز به مکانیسم نظارت اعتماد داشتند، در حالی که اهداف نظام سرمایه‌داری، هماهنگی چندانی با فرایند اتخاذ تصمیمات دموکراتیک نداشت و قدرت سیاسی و اقتصادی به طور روزافزون در کل جامعه در هم آمیخته شده بود (روریش، ۱۳۷۲: ۱۹۳-۱۹۵).

پیامد این نوع انتقادات، تردید در تصور کثرت‌گرایانه و رقابت‌مدار از جامعه و آشکار شدن نواقص لیبرال دموکراسی بود. رشد جنبش‌های رادیکال‌تردشده از فرایند معمول سیاست‌گذاری نیز نشان داد که قدرت آنقدرها هم پراکنده نبوده است. از اینرو بسیاری از مدافعان کثرت‌گرایی

در انطباق با تغییرات ساختاری جوامع سرمایه‌داری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ناگزیر به پذیرش تجدیدنظریه‌هایی در مفروضات خود شدند و با پذیرش بسیاری از انتقادات وارده به کثرت‌گرایی اذعان نمودند که تعدادی از گروه‌ها در فرایند سیاست‌گذاری و ارتباط میان حکومت و گروه‌ها دخالت داده نمی‌شوند. برای نمونه ریچاردسون و جوردن پذیرفتند که در عالم واقع به ندرت رقابت کامل وجود دارد و عملاً شاهد موقعیت چند قطبی (در بهترین حالت) و یا تک‌قطبی (در بدترین حالت) هستیم، اما در عین حال هنوز هم معتقد بودند که مشخصاً بارز دولت مدرن، پیچیدگی و پراکندگی قدرت است و علی‌رغم وجود روابط بسته و نهادینه در یک حوزه سیاست‌گذاری^۱ امکان مداخله و مشارکت گروه‌ها و منافع متعدد در زمینه‌های دیگر وجود دارد. به عبارت دیگر، دولت هنوز کورپورات نشده زیرا به دلیل وجود نوعی انعطاف‌پذیری در سیستم، در هر جنبه از سیاست مجموعه متفاوتی از شرکت‌کنندگان حضور دارند و از توانایی قطع روابط کورپوراتیستی برخوردارند. در تأیید این ادعا نیز معمولاً به «کثرت‌گرایی وایت‌هال»^۲ (امکان پی‌گیری منافع برای گروه‌ها در سطح نظام سیاسی با استفاده از تفاوت میان ترجیحات وزارتخانه‌ها) اشاره می‌کنند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۳۴۷-۳۴۹) که شباهت بسیاری به نظریه «همپوشی متداخل» کثرت‌گرایان کلاسیکی چون ترومن دارد.

به همین نحو مک‌فارلند نیز با «نظریه سه‌جنبه‌ای قدرت»^۳ که ترکیبی است از ایده حکومت زیرمجموعه‌ای^۴ و استقلال دولت، تبیین جدیدی از کثرت‌گرایی ارائه می‌دهد، تبیینی که بیش از تجزیه و تحلیل «تکثر قدرت» به تحلیل نخبه‌گرایانه فرایند سیاست‌گذاری شباهت دارد. به زعم وی، در مقابل تلاش گروه‌های تولیدکننده اقتصادی برای لابی در حکومت، گروه‌های مخالف منافع تولیدکنندگان نیز وجود دارد. بنابراین با توجه به استقلال نسبی دولت، در هر حوزه سیاست‌گذارانه سه بازیگر (سازمان دولتی تا حدودی مستقل، گروه تولیدکننده، گروه مقابل) وجود دارد. از این نظریه با عنوان «کثرت‌گرایی نخبگان» نیز یاد شده که افرادی چون نوردلینگر در طرح نظریه «کثرت‌گرایی در دولت» تأثیر زیادی از آن پذیرفتند (همان: ۳۵۰-۳۵۱).

بنابراین ضرورت اصلاحات در چنین برداشتی از دموکراسی نمایان گشت. «کثرت‌گرایی اصلاح‌شده» به رغم پذیرش بسیاری از انتقادات و اقرار به موقعیت چند قطبی (در بهترین حالت) و یا تک‌قطبی (در بدترین حالت)، کماکان ویژگی محوری دولت مدرن را پیچیدگی و تفرقی

1. Policy area

2. Whitehall pluralism

3. Triadic power

4. Sub-sectoral

می‌دید که با وجود امکان روابط بسته و نهادینه در یک حوزه سیاست‌گذاری، در زمینه‌های دیگر امکان دخالت منافع مختلف و سیاست‌گذاری بازتر وجود داشته (کثرت‌گرایی وایت‌هال) و با توجه به انعطاف‌پذیری در سیستم، دولت را هنوز کورپورات نمی‌دانست.

«نوکثرت‌گرایان» نیز نخبگان (به‌ویژه اقتصادی) را نسبت به دیگر گروه‌ها دارای نفوذ بیشتر (اما نه چندان آشکاری) بر سیاست‌های حکومت می‌دیدند که می‌تواند نفوذ مؤثر دیگر گروه‌ها را محدود کند (نش، ۱۳۸۵: ۳۶). برای مثال: خودِ دال در مقدمه‌ای بر *دموکراسی اقتصادی* (۱۹۸۵) - در چرخشی واضح از مقدمه‌ای بر *نظریه دموکراتیک* (۱۹۶۵) - برخلاف پیش‌بینی توکویل، میل و... چالش جدی نظریه دموکراتیک و اصل آزادی را نه درخواست‌های کسب برابری، بلکه نابرابری یا نوع خاصی از آزادی، یعنی آزادی انباشت اقتصادی نامحدود دانسته و «سرمایه‌داری صنفی» را متمایل به ایجاد چنان نابرابری اقتصادی/ اجتماعی عظیمی می‌پندارد که ضمن تعرض شدید به برابری سیاسی و طبعاً فرایند دموکراتیک، با ایجاد قید و بندهای موجود در نهادهای حکومتی (ناشی از ضرورت‌های انباشت خصوصی) انتخاب خط‌مشی را منظم‌اً محدود می‌سازد (هلد، ۱۳۸۴: ۳۰۶-۳۰۷).

این چرخش هرچند نمایانگر نوعی همگرایی بین مارکسیسم، کثرت‌گرایی و نخبه‌گرایی است، کثرت‌گرایان جدید (برخلاف نخبه‌گرایان) کماکان نخبگان را نه متحد و یکپارچه و نه قادر به فریب شهروندان دانسته و علی‌رغم باور به امکان تضعیف فرایند دموکراتیک توسط هژمونی طبقات اقتصادی، سیاست را اساساً عرصه دولت ندانسته و (برخلاف مارکسیست‌ها) قائل به تلقی ابزاری از دولت نیستند (نش، ۱۳۸۵: ۳۶). در واقع آنها در مقایسه با کثرت‌گرایی کلاسیک، تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از دولت مدرن داشتند که علی‌رغم پذیرش بهره‌مندی سرمایه‌داران از برخی مزایا، اجازه وابسته دانستن سیاست را به آنها نمی‌داد.

بازیابی انتقادی کثرت‌گرایی در برداشت‌های متأخر

روند بازاندیشی در الگوی کثرت‌گرایی به تجدیدنظرهای درونی ختم نمی‌شود، چرا که در اثر تحولات نظری و جنبش‌های اجتماعی اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد، موج دیگری هم ظهور کرد که برداشت‌های کثرت‌گرایانه را بدون سازوکاری برای توجه به گروه‌هایی می‌دانست که احساس می‌کردند منافع و هویتشان از عرصه سیاست رسمی کنار نهاده شده است. در یک سوی این موج، جماعت‌گرایان^۱ و چندفرهنگ‌گرایانی بودند که می‌توان به تعبیر ویل کیملیکا، آنها را بر اساس تأکید بر سه نوع حقوق دسته‌بندی کرد: (۱) حقوق «خودگرانی» (در قالب مطالبات

جدایی خواهانه اقلیت‌های ملی و یا مطالبات غیر سرزمینی حول خطوط مورد نظر کثرت‌گرایی (کارکردی) ۲) حقوق چند-قومی (در قالب درخواست معافیت از برخی قوانین که برای برخی اقوام دردسر ایجاد می‌کند) ۳. حقوق نمایندگی ویژه (در قالب تأکید بر ایجاد تساوی آرای گروه‌های اقلیت در فرایند قانون‌گذاری). البته این سه مانع‌الجمع نبوده و اغلب در یک گروه به صورت ترکیبی یافت می‌شوند. بدیهی است روایت‌های غلیظ این نوع کثرت‌گرایی تبعات عظیمی برای سیاست دارد، زیرا توافق بر سر ابزارها، غایات و محدوده‌های دموکراسی را به هم می‌ریزد و مباحثه سیاسی در چنین محیط‌هایی بیشتر با حاصل جمع صفر و کمتر تابع مذاکره خواهد بود. در سوی دیگر این موج، کثرت‌گرایی‌ای قرار دارد که بر تحولات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی معروف به پسامدرنیته استوار است. این برداشت از کثرت‌گرایی که به روشی برای مذاکره بر سر تنازعات موجود در سه الگوی فوق (کلاسیک، نو-کثرت‌گرایی و چندفرهنگ‌گرایی) می‌اندیشد، بر شناسایی تفاوت‌ها (مشمتمل بر شناسایی و مشارکت با دیگران از جمله ناراضیان داخلی خود هر گروه) تأکید دارد (بلامی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۷).

اواخر قرن بیستم، همزمان با فریادهای «پایان‌گرایانه» و نقدهای «ساخت‌شکنانه» به مفاهیم و نهادهای مدرن، کثرت‌گرایی «مذهب مختار» دوران شده بود و جالب اینکه موازی با نزدیک شدن کثرت‌گرایان کلاسیکی چون دال و لیندبلوم به موضعی شبیه مارکسیسم (نوکثرت‌گرایی)، برخی پسامدرنیست‌ها و پسامارکسیست‌ها به احیای کثرت‌گرایی روی آوردند که طبق امکانات سیاسی پسامدرنیته قابل تفسیر است. پسامدرنیته که حاصل تحولات سیاسی/ معرفت‌شناسانه دهه ۱۹۷۰ بود، هرچند در مقابل تعریف شدن صریح و مشخص مقاومت می‌کند، با این حال مشخصه‌هایی دارد که در نقد و سازانۀ گفتمان روشنگری، ثنویت دکارتی، عقل‌گرایی کانتی، هویت ثابت اومانیستی و روش‌های عقلی/ تجربی جلوه‌گر می‌شود. بنابراین می‌توان آن را نامی برای مجموعه‌ای انتقادی دانست که در مسیر به چالش کشیدن عناصر تجربه مدرن، گفتمانی بازاندیشانه بر اساس نقد کثرت‌گرایانه می‌آفریند. به طور کلی در این تعبیر جدید کثرت‌گرایی، به گونه‌ای نسبی‌گرایانه بر نکات زیر تأکید می‌شود: وجود گستره‌ای از ارزش‌های فرهنگی؛ نقد علم‌زدگی و عقل‌گرایی روشنگری؛ تنوع روش‌شناختی؛ خلاقیت و صراحت در نظریه‌پردازی؛ پذیرش اینکه طیف وسیعی از علایق اجتماعی و گروه‌های ذی‌نفوذ در صحنه جدید سیاست وجود دارد، بدون برتری هیچ‌کدام بر دیگری؛ دموکراسی را فی‌نفسه یک غایت دیدن؛ برساخته دانستن هویت‌های اجتماعی و سیاسی؛ افق‌های سیاسی ضد آرمان‌شهری؛ حرمت نهادن به اصل «برابر ولی متفاوت» و... (مکلنن، ۱۳۸۵: ۸).

برداشت‌های متأخر (رادیکال یا پسامارکسیست / پست‌مدرن) اشتراکات و افتراقاتی با

برداشت‌های متقدم (کلاسیک) دارد. متأخرها برخلاف وجه فلسفی/ معرفت‌شناختی، در تحلیل امور سیاسی با فرضیه‌های کلاسیک مثل تعدد و منازعه گروه‌ها و تأثیرش بر قدرت سیاسی همراه‌اند. هر دو، گروه‌ها را رکن مهم جامعه مدنی پیچیده و متکثر دانسته (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۳۵۵-۳۵۶) و با بدبینی به دولت بر نقش نهادهای داوطلبانه (زندگی انجمنی) به عنوان ناظر بر دولت و نیز مکانیسم‌های بدیل برای تخصیص منابع تأکید داشته و با مفهوم‌بندی‌های کل‌گرا از عرصه سیاسی و وجود هرگونه سازمان انحصار ساز فرایندهای سیاسی یا روابط اجتماعی مخالفند (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۸۲).

درعین حال تفاوت‌هایی عمیق نیز دارند: متقدم‌ها که در تجویزهای خود در نهایت به «تأیید» لیبرال دموکراسی به عنوان شکل مناسب موازنه گروه‌ها می‌رسیدند، فرد را دارای منافع نسبتاً ثابتی می‌دیدند که به قصد تحقق آنها ذیل گروه خاصی به رقابت با دیگر گروه‌ها می‌پرداخت (اسمیت، ۱۹۹۸: ۱۴۸). اما برای متأخرها، جست‌وجوی توازن اصولاً بی‌معنی است، زیرا منازعه را واقعیت ذاتی زندگی سیاسی دانسته و بنابراین تلاش برای نهادینه کردن آن در فرهنگ و نهادهای دموکراتیک را راه اصلی محافظت از دموکراسی می‌دانند (پولادی، ۱۳۸۵: ۸۰-۸۱).

برای متقدم‌ها قدرت سیاسی فی‌نفسه متعلق به گروه‌های ذی‌نفوذ بود، اما برای جلوگیری از نقش تخریبی منازعه، بخشی از آن به حکومت منتقل می‌شد. دموکراسی نیز تمهیدی بود برای قاعده‌مند کردن منازعات و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت حکومتی. اما برای متأخرها، دولت مدرن حاوی جایگاه کاملاً تازه‌ای برای قدرت سیاسی است: «فضایی خالی» که بر سر نحوه پر کردن آن منازعه جریان داشته و دولت نباید هدف از پیش‌معینی برای جامعه تعیین کند (لاکلا و موف، ۱۹۸۵: ۱۸۶-۱۸۸). در واقع متأخرها (که دولت کثرت‌گرایان کلاسیک را نه چندان داور بی‌طرف، بلکه حامی ثروتمندان می‌پندارند (اسمیت، ۱۹۹۸: ۱۴۸))، نه در پی ارائه تصویری واقعی از جامعه سرمایه‌داری، بلکه با انتقادی شدید از نحوه توزیع قدرت، آن را آنقدرها هم پراکنده و «دموکراسی واقعاً موجود» را سازوکاری برای دربرگیری همه صداها نمی‌دانند؛ چرا که تعریف محدودش از شهروندی را عامل طرد بسیاری از هویت‌های «ناپهنجار تلقی شده» می‌دانند. بنابراین خواهان باز تعریف حقوق شهروندی و شهروندی پهنجار (لاکلا و موف، ۱۹۸۵: ۱۸۵) در سیاست جدیدی (بازی هویت‌ها و تفاوت‌ها) هستند که به ابراز هویت میدان داده و در عین حفظ تفاوت‌ها به شدت «سیاسی‌شده» است؛ امری که مستلزم برداشتی جدید از کثرت‌گرایی است که درعین فراهم‌ساختن امکان گفت‌وگو در مورد تفاوت‌ها، کماکان در بستر یک نظم دموکراتیک قابل تحقق باشد. چنانکه موف نیز می‌گوید، برخلاف اعتقاد بسیاری از متفکران پست‌مدرن به کثرت‌گرایی بی‌حد و مرز، کثرت‌گرایی مدنظر آنها به این هویت‌یابی با قواعد دموکراسی نیاز دارد (موف، ۲۰۰۵: ۱۲۰).

کثرت‌گرایی در سیاست موجود: از عینیت جامعه مدنی تا کنشگری مجازی

صحت از ارزیابی دلالت‌های عینی کثرت‌گرایی، خواه‌ناخواه یادآور تحلیل‌های پوزیتیویستی رفتارگرایانه است، زیرا حتی با وجود قائل بودن ما به نواقص رفتارگرایی و لزوم تکمیل آن با جهت‌گیری انتقادی متأخر، انگیزه کلی این مقاله بی‌شبهت به تحلیل‌های رفتارگرایانه متقدمان این سنت نیست؛ یعنی همان‌ها که با سرخوردگی از تحقق دموکراسی آرمانی (برداشت هستی‌شناختی یا زیست‌جمعی دموکراتیک)، دموکراسی به مثابه روش حکومت‌داری (برداشت روش‌شناختی یا تجربی) را برگزیدند، برداشتی که دو پیش‌فرض اصلی داشت: (۱) همه جوامع بر اساس نظارت نخبگان و پاسخ به رقابت آنها عمل می‌کنند (بنا بر نظریه «گردش نخبگان» پاره‌تو). (۲) رقابت، میان «نخبگان موافق دموکراسی» است که در تئوری، قواعد بازی دموکراتیک را به رسمیت می‌شناسند (اتول‌زول، ۱۳۸۷: ۱۶۰). برآمد چنین رویکردی، گشودگی گروه‌های نخبه، عضوگیری شایسته‌سالارانه و مشارکت مردم (حداقل به معنای امکان‌گزینش میان گروه‌ها و احزاب رقیب) بود (باتامور، ۱۳۷۱: ۱۲۳).

این رهیافت مورد توجه وبر، شومپیتر، مانهایم، لیپست، لاسول، سارتوری و مشهورترین جمع‌بندی آنها در دال بود که با ترجیح واژه پولیارشی بر دموکراسی، از «دموکراسی سیاسی آنگونه که در کشورهای واقعی جریان دارد» سخن می‌گفت، نه دموکراسی آرمانی (دال، ۱۳۷۹: ۳۴)؛ یعنی برداشتی حداقلی (نوعی نظام سیاسی) که نیازمند وجود رویه‌ای برای نظارت شهروندان بر رهبران است (دال، ۱۹۵۶: ۳). به زعم او، جوامع کثرت‌گرای معاصر که توازن درونی آنها مانع انحصار یک گروه واحد است، بستر این امکان‌اند، زیرا وقتی آرایش قدرت به صورت پراکنده، رقابتی و جزئی از «فرایند بی‌پایان دادوستد» میان گروه‌های مختلف باشد، زمینه تأثیرگذاری تمامی گروه‌ها بر تصمیمات سیاسی فراهم می‌آید (دال، ۱۹۶۷: ۲۴).

به نظر می‌رسد که چنین درکی از کثرت‌گرایی (کلاسیک) تا حدودی با واقعیت دموکراتیک جوامع توسعه‌یافته غربی همخوان باشد، البته در صورتی که نگاه واقع‌گرایانه آنها به رابطه اقتصاد و سیاست (نوکثرت‌گرایی) را نیز ضمیمه آن سازیم، خصوصاً با انتقاداتی که دموکراسی امروز پس از بحران سرمایه‌داری و اعتراضات متعاقب آن به خود می‌بیند. کثرت‌گرایان از آنجا که در صدد مشاهده «واقعیت توزیع قدرت در دموکراسی‌ها» (خصوصاً وزن منابع) بودند، به جایگاه ویژه سرمایه‌داران اذعان داشتند (همان: ۷۶). در واقع واقعیت کثرت‌گرایی و فرق آن با یک دموکراسی مستقیم را در همین برتری برخی منابع نسبت به سایرین می‌دانستند، منتها قائل به حقوق سیاسی برابر (حداقل در نظر) برای همه بودند.

در کنار این، اگر مسئله برداشت‌های متأخر کثرت‌گرایی (رادیکال/پسامدرن) را وجود فرصت‌های لازم برای فعالیت همه صداها و اشکال جدید همبستگی در جهت احترام واقعی به تفاوت‌ها از طریق تأکید تازه‌ای بر کثرت‌گرایی همچون هنجاری حذف ناشدنی (ر.ک: موف، ۱۹۹۶) و گونه‌ای دموکراسی رادیکال (ر.ک: موف، ۲۰۰۷) بدانیم، می‌توانیم رگه‌هایی از آن را در زندگی سیاسی جوامع رسانه‌ای شده سراغ بیابیم. از این زاویه، هرچند سلطه مالکیت الیگوپولیستیک^۱ بر رسانه‌ها در قالب مجتمع‌های عظیم چندملیتی باعث نوعی خودسانسوری (ناشی از مقتضیات بازار) و لذا محدود شدن عرصه عمومی تبادل آراء و اطلاعات (برخلاف تصور لیبرالیسم بازار مبنی بر تقارن ارتباطات با آزادی و نه نظارت) شده است (کین، ۱۳۸۳: ۵۰-۵۹) و با این منطق بدبینانه، برخی نه تنها فضاهای مجازی یا اینترنت را پایگاه گشوده به روی تمامی صداها جهان نمی‌دانند بلکه تحت هژمونی شرکت‌های بزرگ تجاری (مانند یاهو و...) (بلوینز، ۱۳۸۵: ۲۸۴-۲۸۳) یا طراحان اولیه آن (غرب) می‌دانند (گانکل، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۱۷۸). با این همه می‌توان امکانات رسانه‌ای (مجازی) دموکراسی‌های توسعه‌یافته (و حتی در حال توسعه) کنونی را تا حدی تحقق‌بخش مفروضات کثرت‌گرایی متأخر (حضور تمامی صداها) دانست که فضای عظیمی برای قدرت‌یابی شهروندان، کنشگری گفتمان‌های مختلف و تأثیرگذاری آنها بر فضای سیاسی ساخته است، تأثیراتی که هم‌اکنون در حال وقوع است (خصوصاً کشورهای در حال توسعه).

«اینترنت» به عنوان کلان‌فضای مجازی مملو از امکان‌های ارتباطی برای اشاعه ایده‌ها، نمونه‌ای است از دلالت کثرت‌گرایی رادیکال در زندگی جمعی، زیرا هرچند در وهله اول خطری برای جامعه مورد تحسین کثرت‌گرایان (اجتماعات افراد هم‌فکر) محسوب می‌شود - چرا که مقصودشان جامعه‌ای واقعی بود نه فضای مجازی فاقد تعامل رودررو - در مقابل، امکان پخش اطلاعات در آن و فراروی از انحصار حکومت بر اطلاعات، گونه‌ای مشارکت آزادانه‌تر برای مردم در هزاران اجتماع کوچک خودمختار فضای مجازی (مندیلو، ۱۳۸۵: ۱۲۰-۱۲۸) و ایجاد امواج و جریان‌های سیاسی اجتماعی نیز هست. برای مثال پژوهش‌هایی تجربی انجام شده که نشان می‌دهد چگونه افزایش دسترسی به رسانه‌های الکترونیک در جوامعی چون آفریقا، با افزایش ارتباطات و تضارب آراء، اهرم بزرگ‌تری در اختیار جامعه مدنی در مقابل دولت و نخبگان نهاده و بنابراین به روند تحقق جامعه کثرت‌گرا کمک کرده است (ر.ک: ات، ۱۹۹۸).

«تکنولوژی موبایل»، نمونه دیگری است که به تعبیر هوارد راینگولد در کتاب *توده‌های زیرک*، به دلیل ایجاد ارتباطات افقی و شبکه‌های اجتماعی می‌تواند در تسهیل کنشگری سیاسی گروه‌ها و افراد، فارغ از عرصه رسمی، آشنا و متعارف جامعه مدنی مؤثر باشد. این تکنولوژی هرچند (به دلیل

۱. Oligopolisitic: رقابت محدود به شمار اندکی از فروشندگان یا تولیدکنندگان

تقلیل دادن مشارکت چهره‌به‌چهره به ارتباط مجازی در محیط‌های بسته کوچکی چون خانواده و دوستان) ممکن است به فرسایش فرهنگ مدنی بینجامد، در عین حال با خلق جهان‌های شناور ارتباطات مبتنی بر هم‌پیوندی‌های مجازی (خوشه‌های موندی) می‌تواند ساختاری از ارتباطات سیاسی (به لحاظ فیزیکی غایب اما در ارتباط مجازی دایم) بیافریند که بین حکومت ملی و جامعه مدنی یا محلی جای گرفته و مشارکت از درون فرهنگ محلی را ترسیم می‌کند. در اینگونه فضاها، مردم در حین هماهنگ کردن واژگان و اعمالشان با هم می‌توانند جماعت‌های معنادار متکثری را خلق کنند که همچون یک کنش سیاسی تأثیرگذار عمل کند. مثل استفاده از اس‌ام‌اس برای هماهنگ کردن مواضع سیاسی (گرچن، ۲۰۰۸: ۳۰۱-۳۰۸).

روی‌هم‌رفته در ارزیابی نهایی «صحت تجربی» الگوی تحلیلی کثرت‌گرایی می‌توان از چند زاویه بحث را جمع‌بندی کرد:

الف) دموکراسی‌های موجود غرب با سازوکارهای حزبی، سیستم نمایندگی و جامعه مدنی فعال و البته همبستگی چشمگیر اقتصاد و سیاست، صحت تجربی فرضیات برداشت کلاسیک از کثرت‌گرایی (و تکمیل آن با نوکثرت‌گرایی، آنطور که دال، لیندبلوم و... بحث کردند) را نشان می‌دهد.

ب) فضاهای مجازی جوامع امروز (عصر دوم رسانه‌ها) نه تنها تا حدی مصداق صحت تجربی برداشت‌های متأخر از کثرت‌گرایی‌اند، بلکه ادبیات مربوط به آن، شأن هنجاری/ ترغیبی نیز برای آن قائل‌اند. یعنی هم‌ارزی صداها در جهان‌زیست رسانه‌ای شده را امکانی برای رهایی گفتمان‌های حاشیه‌ای محسوب می‌کنند. در تحلیل واتیمو، هرچند رسانه‌ها جامعه را شفاف‌تر نکرده و به مرگ واقعیت انجامیدند، همین امر پشتوانه حیاتی دموکراسی واقعی‌ای است که تنها با فروپاشی متافیزیک و ظهور هم‌ستیزی برداشت‌ها امکان‌پذیر است (واتیمو، ۱۳۸۵: ۲۴۶-۲۵۴). وی آزادی ناشی از رسانه‌های گروهی در جهانی پسامدرن را که نافی آرمان شفافیت، خودآگاهی کامل و بازنمایی موبه‌موی واقعیت است، فراهم‌سازنده عرصه‌ای برای «آزادی تفاوت‌ها و عناصر محلی» تلقی می‌کند که در آن به جای عقلانیت مرکز بنیاد، مجموعه‌ای متکثر از عقلانیت‌های محلی (اقلیت‌ها) داریم که با آزاد شدن از قید سکوت تحمیلی واقعیت، صدای خود را یافته و به شکلی قابل شناخت ارائه می‌دهند (واتیمو، ۱۳۸۶: ۵۵-۶۰).

ج) به نظر می‌رسد تحقق توأمان دو برداشت یادشده (متقدم و متأخر) مستلزم وضعیت کثرت‌گرایی جدیدی است که گروه‌های مختلف در آن نه تحت حاکمیت دولت‌های مستبدند و نه حاکمیت بازار. بنابراین قادرند در جوامع مدنی مستقل در دولت‌های قانونی چند لایه به شیوه‌ای دموکراتیک فعالیت کنند. بنابراین الگوی کلاسیک و متأخر (رادیکال) تا حدودی با هم قابل

جمع‌اند، منتها ذیل تلقی اصلاح شده‌ای از سیاست رسانه‌ای. چنین فهمی از دموکراسی در جامعه متکثر کنونی به بسط جامعه مدنی باز، جهانی و خودگردانی می‌انجامد که سرمایه‌گذاری‌ها در آن علنی است و دقیقاً به دلیل اینکه تحت سلطه فرایند تولید و مبادله کالا نیست، به صورت واقعی کثرت‌گرا و گشوده به روی همه صداهاست (کین، ۱۳۸۳: ۱۷۴-۱۷۵). در ادبیات سیاسی این حوزه، مصداق عینی چنین برداشتی از دموکراسی کثرت‌گرا را «دولت یا جامعه سیاسی تفاوت‌گرا»^۱ می‌نامند، یعنی وضعیتی که در آن به جای شیوه‌های رسمی/ بروکراتیک، شیوه‌های تمرکززدا، خلاقانه‌تر و پاسخگوتری از تصمیم‌گیری ترویج می‌شود (یتمن، ۱۳۸۴: ۱۹۵).

نتیجه‌گیری

مسئله این مقاله، پرسش از میزان صدق تجربی فرضیات کثرت‌گرایی به عنوان یک الگوی تحلیلی بود. طبعاً پاسخ مقتضی در وهله اول مستلزم توجه به تحولات نظری درونی این الگو بود. بنابراین فرایند انجام پژوهش، ناگزیر شکلی مقایسه‌ای به خود گرفت. برداشت کلاسیک از کثرت‌گرایی، تعدد گروه‌ها در عرصه سیاسی برای نیل به ترجیحات سیاسی اقتصادی خود را واقعیت دموکراسی‌های پیشرفته قلمداد می‌کرد؛ رقابتی که البته کاملاً برابانه هم نبوده، بلکه به دلیل وزن منابع برخی گروه‌ها در رقابت بین چند گروه متنفذ خلاصه می‌گشت. طبعاً با چنین درکی از کثرت‌گرایی، گشودگی فرایند سیاست در واقع همان گردش نخبگان است، نه عرصه‌ای برای کنشگری کثرتی از سوژه‌های خودآیین و گروه‌ها (گفتمان‌ها)ی هم‌عرض اما متفاوت. هرچند این تعبیر از کثرت‌گرایی با عقل سلیم^۲ موافق است و ناظران آگاه می‌توانند با به کارگیری معیارهای آن به آسانی کشورهای دموکراتیک را از کشورهای کمتر دموکراتیک و نیز غیر دموکراتیک تمییز دهند، با برداشت آرمانی از کثرت‌گرایی فاصله‌ای مشخص دارد که با معیارهای یک رویکرد انتقادی نیازمند بازاندیشی و بازسازی است.

برداشت‌های متأخر که در پی فعالیت تمامی صداها در عرصه سیاست هستند، با چنین درکی از جامعه کثرت‌گرا سر ستیز می‌یابد؛ ستیزی که پیامدش بازاندیشی و رادیکالیزه کردن کثرت‌گرایی است. در نتیجه این بازاندیشی، مشارکت به سبک کنشگری در فضای پولیارشیک که حضور مردم در سیاست به رأی دادن تقلیل می‌یافت، الگوی مناسبی برای کنشگری در جامعه جهانی شده/ پسامدرن امروزی و مدیریت جوامع چند- فرهنگی (از اختلاط هویتی گرفته تا هم‌حضور فرهنگی‌ها) توصیه نمی‌شود.

1. polity oriented to differences

2. common sense

در وهلهٔ دوم، ارزیابی دلالت‌های عینی این الگوی تئوریک در دو روایت متقدم و متأخر در دستور کار قرار گرفت و به این نتیجه انجامید که دلالت‌های عینی برداشت‌های کلاسیک را می‌توان در دموکراسی‌های موجود مشاهده کرد، اما برداشت‌های متأخر که به مدل‌های مستقیم و مشارکتی‌تر چشم داشتند، زمانی قابل تحقق به نظر می‌رسند که مطابق با شرایط خاص جوامع امروز (گسترده‌گی، پیچیدگی و رسانه محوری) مورد خوانش قرار گیرند. با این زمینه، امکانات فضاهای مجازی را به نحوی می‌توان مصداق تحقق فرضیات کثرت‌گرایی رادیکال دانست، اما سیاست موجود را طبق همان الگوی کلاسیک (یا دقیق‌تر: نوکثرت‌گرایی) تحلیل کرد، زیرا از آنجا که هنوز در اوایل عصر دیجیتال قرار داریم، برای ایجاد پیوندی تجربی و قابل اثبات میان میزان دسترسی به رسانهٔ الکترونیک و توسعهٔ جامعهٔ کثرت‌گرا (خصوصاً در جوامع در حال توسعه) مشکلاتی وجود دارد. از اینرو بدون تلاش‌های موازی‌ای که تضمین‌کنندهٔ «دسترسی همگانی» به رسانه‌های ارتباطی جدید باشد، چشم‌اندازهای امیدوارکنندهٔ کنونی برای نیل به یک «سیاست کثرت‌گرای ایده‌آل» عقیم می‌ماند. به عبارت دیگر، حتی در شرایط مطلوب کثرت‌گرایی (امکان ابراز تمامی صداها) نباید از یاد برد که هنوز هم قدرت مادی و عینی (اقتصادی/سیاسی)، عامل اصلی نابرابری است.

منابع

- اتول زول، دونالد (۱۳۸۷) فلسفه سیاسی قرن بیستم، ترجمه محمد ساوجی، تهران، آگه.
- باتامور، تی.بی (۱۳۷۱) نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دانشگاه تهران، اسفند.
- بال، آلن و پیترز گای (۱۳۸۴) سیاست و حکومت جدید، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، قومنس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ نهم، تهران، نی.
- (۱۳۸۳) عقل در سیاست، تهران، نگاه معاصر.
- بلامی، ریچارد (۱۳۸۸) «تحولات در رویکردهای پلورالیستی و نخبگی»، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، در: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بلوونیز، جفری لین (۱۳۸۵) «رسانه‌های ضد سرکردگی و ضد هژمونی: آیا فضای سایبر می‌تواند در برابر مستعمره‌سازی شرکت‌های بزرگ مقاومت کند؟»، ترجمه پرویز علوی، در: امپریالیسم سایبر: روابط جهانی در عصر جدید الکترونیک، بوسا ابو، تهران، ثانیه.
- بودن، ریمون و فرانسوا بوریکو (۱۳۸۵) چندسالاری (پلی‌آرشی)، فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران، فرهنگ معاصر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷) «قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیسم»، در: گفتمان، شماره صفر، بهار.
- تانسی، استیون (۱۳۸۶) مقدمات سیاست، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، نی.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۱) دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن، تهران، روزنه.
- دال، رابرت (۱۳۶۴) تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسن ظفریان، تهران، مترجم.
- (۱۳۷۹) درباره دموکراسی، ترجمه حسن فشارکی، تهران، شیرازه.
- روریش، ویلفرید (۱۳۷۲) سیاست به مثابه علم، ترجمه ملک‌یحیی صلاحی، تهران، سمت.
- ژیژک، اسلاووی (۱۳۸۴) گزیده مقالات نظریه، سیاست، دین، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، مازیار اسلامی و امید مهرگان، تهران، گام نو.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷) «پلورالیسم سیاسی»، در: خرد در سیاست، تهران، طرح نو.
- کگل، استوارت (۱۳۸۳) چارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، دفتر مطالعات راهبردی.
- کوکاتاس، چاندران (۱۳۸۶) «فردریک هایک: نخبه‌گرایی و دموکراسی»، ویراستار اپریل کارتر و جفری استوکس، ترجمه حمیدرضا رحمانی‌زاده دهکردی، در: دموکراسی لیبرال و منتقدان آن، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- کوهن، آلوین استانفورد (۱۳۸۱) تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران، قومنس.
- کین، جان (۱۳۸۳) رسانه‌ها و دموکراسی، ترجمه نازنین شاه رکنی، تهران، گام نو.
- گانکل، دیوید.جی (۱۳۸۵) «سیاست‌های فرهنگی اینترنت: امپراتوری دوباره برمی‌گردد»، ترجمه پرویز علوی، در: امپریالیسم سایبر، بوسا ابو، تهران، ثانیه.
- گیبینز، جان.آر و بو ریمر (۱۳۸۴) ترجمه منصور انصاری، سیاست پست‌مدرنیته، تهران، گام نو.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، دفتر مطالعات راهبردی.
- مکلنن، گرگور (۱۳۸۵) پلورالیسم، ترجمه جهانگیر معینی‌علمداری، چاپ دوم، تهران، آشیان.
- مندیلو، جوناتان (۱۳۸۵) «اینترنت و مسئله مشروعیت: دیدگاه دوتا‌کویل»، ترجمه پرویز علوی، در: امپریالیسم

سایبر، بوسا ابو، تهران، ثانیه.

نش، کیت (۱۳۸۵) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱) «پست‌مدرنیسم و سیاست: امکان یا امتناع شالوده‌شکنی از پارادایم‌های کلاسیک و مدرن سیاست»، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دی.

----- (۱۳۸۵) صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته، تهران، نقش جهان.

واتیمو، جیانی (۱۳۸۶) «پسامدرن، جامعه‌ای شفاف؟»، گزینش و ویرایش مانی حقیقی، در: سرگشتگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقدهای پسامدرن، چاپ چهارم، تهران، مرکز.

----- (۱۳۸۵) «دموکراسی، واقعیت و رسانه‌های گروهی: پرورش ابرمرد»، آرتور ملز، جری واین برگر، ریچارد زینمان، ترجمه گروه شیراز، زیر نظر شاپور جورکش، در: دموکراسی و هنر، تهران، چشمه.

هلد، دیوید (۱۳۸۴) مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران.

یتمن، آنا (۱۳۸۱) تجدیدنظرهای فرامدرنی در سیاست، ترجمه مریم وتر، تهران، کویر.

Dahl, Robert.A (1956) A preface to Democratic Theory, Chicago: university of Chicago press.

Gergen, Kenneth j (2008) "Mobile Communication and the Transformation of the Democratic Process" in: Handbook of Mobile Communication Studies, ed: James E Katz, the MIT Press, P. 297-308.

Laclau, Ernesto; Mouffe, Chantal (1985) Hegemony and socialist strategy: Towards a Radical Democratic politics , London. New York: verso.

Mouffe, Chantal (2007) "Democracy As Agonistic Pluralism", in: Rewriting Democracy, Elizabeth Deeds Ermarth ,Ashgate publishing company.

----- (2005) On The Political ,London. New York: Routledge.

Ott, Dana (1998) "Power to the People: The Role of Electronic Media in Promoting Democracy in Africa", in: [http:// arachnis.com/kerryo/ott.html](http://arachnis.com/kerryo/ott.html).

Smith, Anna Marie (1998) Laclau And Mouffe; radical democratic imaginary, London. New York: Routledge.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۱۱۲-۷۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۳/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی از چشم‌انداز گفتمانی:

منطق و برآیندهای معرفت‌شناختی

* علی حسن پور

** علی اشرف نظری

چکیده

در سال‌های اخیر در اثر تحولاتی مانند جهانی شدن، گسترش ارتباطات، شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی، مفاهیم کلاسیک جامعه‌شناسی سیاسی مانند دولت، ایدئولوژی، قدرت، گروه‌ها و نظام اجتماعی، طبقه و... تحولات عمیقی یافته‌اند؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد نظریه‌های مارکسیستی، نظرات اثبات‌گرایی و رفتارگرایی، تحلیل وبری از جامعه و دولت، نخبه‌گرایی، کارکردگرایی، پلورالیسم و کورپوراتیسم برای تحلیل جامعه امروز ناتوان و ضعیف به نظر می‌رسد. در سال‌های اخیر، نظریه گفتمان توانسته است بین عناصری مانند قدرت، ایدئولوژی و فرهنگ ارتباط برقرار کند و در حوزه‌های مختلف علوم انسانی به‌ویژه علوم سیاسی، کاربرد وسیعی پیدا کند. در این پژوهش تلاش شده پس از فهم نظریه گفتمان، ماهیت دولت، مبنای شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی، قدرت، فرهنگ، «جنبش‌های اجتماعی جدید» و نحوه منازعه گفتمان‌ها در عرصه جامعه برای تبدیل شدن به گفتمان هژمون، نقش سوژه در مبارزات سیاسی و «جایگاه دولت» از منظر جامعه‌شناسی سیاسی تحلیل و بررسی شود. از جمله مهم‌ترین نتایج پژوهش حاضر می‌توان به اهمیت یافتن فرهنگ به عنوان عرصه منازعه و مواجهه، توجه به «بازنمودها» و وانموده‌ها، تکرار نگرش‌ها و منافع، تفکیک‌زدایی از حوزه‌های مختلف جامعه و کشیده شدن منازعه قدرت به سطح جامعه و عرصه «خیابان» و... اشاره کرد.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی سیاسی، دولت، قدرت، فرهنگ، گفتمان هژمون و جنبش‌های اجتماعی.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

A.hassanpour.a65@gmail.com

Aashraf@ut.ac.ir

** استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

به‌رغم پیشینه دیرینه بینش جامعه‌شناختی در فلسفه سیاسی قدیم، ریشه جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از دانش‌های سیاسی امروزی را باید در تحولات فکری قرن نوزدهم یافت. در آن قرن کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی در قالب مکتب اصالت اثبات^۱، تحولی اساسی در کل این علوم به وجود آورد. در همین راستا رابطه میان دولت و جامعه و توضیح جایگاه دولت یا به شکل دقیقتر، ساختار سیاسی درون شبکه پیچیده علایق و منافع اجتماعی و اقتصادی و روابط حاصل از آنها، موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی بوده است. در نگرش کلاسیک جامعه‌شناسی سیاسی، شاهد برداشت جدیدی از سیاست، کنترل، تنبیه و مجازات هستیم که از آن به «قدرت دولتی» تعبیر می‌شود. در نگرش کلاسیک، قدرت سیاسی در متن ساختارهایی نظیر امپراطوری، فئودالیسم، نظام قبیله‌ای مطالعه می‌شد و این تصور که قدرت دولتی در دامان مجموعه پیچیده‌ای از روابط متنوع اجتماعی شکل می‌گیرد و دولت خود رابطه قدرتی متشکل از فرایندهای پیچیده و متنوع است که درون شبکه گسترده‌ای از روابط قدرت قرار دارد، بعدها مورد توجه قرار گرفت. موضوع تفکر اجتماعی مدرن در دوران اولیه خود، این مسئله است که چگونگی پی‌ریزی نظام سیاسی را بر پایه «حاکمیت دولت» مطرح کند و چارچوب‌بندی لازم را برای فرمول‌بندی سیاست - به عنوان قلمرو اعمال قدرت - به دست دهد. میشل فوکو^۲ معتقد است که در بخش‌هایی از اروپای قرن شانزدهم، پرسش‌های ویژه‌ای درباره حکومت سر برآورد که استحکام خاصی داشت. حکمرانی شامل چه چیزی است؟ چه اشخاص و نهادهایی می‌توانند حکومت کنند؟ بر چه کسی یا چه چیزی می‌توان حکومت کرد؟ یا چه چیزی توانایی آن را دارد که تابع حکومت باشد؟ به نظر فوکو این پرسش‌ها عمدتاً در نتیجه تحولی عمده مطرح شد:

در این برهه، شاهد تخریب نهادهای فئودالی و شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی و اداری هستیم. نتیجه مهم تضعیف روابط فئودالی این بود که دیگر نمی‌شد مسائل مربوط به روابط فردی را روابطی دانست که شبکه‌هایی از وابستگی شخصی و تعهد متقابل آنها را به طرز مؤثری تنظیم می‌کنند. از این رو سؤالاتی درباره حکومت و اینکه چه کسی می‌تواند به صورت مشروع، مدعی حکمرانی بر این حکومت شود - در زمانه‌ای که دولت‌های جدیدالتأسیس مترصد ایجاد سیستم‌های کلان اداری خود بودند - اهمیت خاصی یافت (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۲۳-۱۲۴).

اساساً ظهور دولت مدرن به عنوان چارچوب نهادینه تنظیم هویت اجتماعی، نتیجه تمرکز

1. Positivism
2. Michel Foucault

قدرت سیاسی و روند عقلانیت روزافزونی است که با فروپاشی نظام فئودالی و گذار از «دولت مطلقه» به «دولت لیبرال» شکل گرفت. بر اساس این امر، قدرت تقسیم‌شده و حاکمیت ناقص عصر فئودالی، جای خود را به «قدرت متمرکز» و «حاکمیت مطلق» داد که در چارچوب «دولت مدرن» تجلی یافت و مصلحت دولت در آن بالاترین ارزشی تلقی شد که چگونگی کاربست قدرت سیاسی را تعیین می‌کند. این روند تا به امروز تحولات گسترده‌ای را پشت سر گذاشته و جامعه‌شناسی سیاسی از آبخورهای متعددی تغذیه شده است. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به نظریات مارکسیستی، اثبات‌گرایی، رفتارگرایی، ساختارگرایی، مکتب علوم فرهنگی، کارکردگرایی، نخبه‌گرایی، پلورالیسم و کورپوراتیسم اشاره کرد.

امروزه «ظهور جنبش‌های اجتماعی»، گسترش ارتباطات و نقش رسانه‌ها، فعالیت شرکت‌های چندملیتی و جهانی شدن که دربردارنده جریان کالاها، سرمایه، انسان‌ها، اطلاعات، عقاید و اندیشه‌ها و خطرات بین مرزهای ملی است که با ظهور شبکه‌های اجتماعی و نهادهای سیاسی که دولت-ملت را محدود می‌کنند، توأم شده است. در واقع در فضای کنونی، امکانات و توانایی‌های سیاسی دولت-ملت بازتعریف و بازسازی شده‌اند. به عقیده «لش و یوری»^۱ (۱۹۹۴) دولت-ملت به طور روزافزونی بین‌المللی شده است و امروزه باید از «دولت بین‌المللی شده»^۲ سخن به میان آورد (نش، ۱۳۸۸: ۸۸).

از طرف دیگر اکنون آشکار گردیده است که دولت-ملت دیگر در برگیرنده یک فرهنگ ملی واحد، متحد یا یکپارچه نیست و در حقیقت هرگز نبوده است. بلکه تعلق به یک ملت، فرآیند مداوم ساخت و همانندسازی است، نه یک حقیقت عینی یا وفاداری جاودانه به سرزمین یا مردم. در حالی که به عقیده «کیت نش»^۳، این امر مسلم است که هنوز دولت-ملت‌ها، بازیگران اصلی اداره امور جهانی هستند؛ حتی برخی نهادها مانند اتحادیه اروپا نیز قدرتش را با واگذاری اختیاری جنبه‌هایی از حاکمیت دولت-ملت‌ها به دست آورد. اما آنچه بدیهی و ضروری به نظر می‌رسد اینکه مجموعه نهادهایی که امروزه دولت نامیده می‌شود، باید به شکلی کاملاً متفاوت از الگوی جامعه‌شناسی سیاسی سنتی درک شوند (نش، ۱۳۸۸: ۸۰؛ مولایی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). این امر تنها به دولت محدود نمانده بلکه جامعه و گروه‌های درون آن، برداشت از منافع، نوع مبارزات این گروه‌ها برای تثبیت و تداوم قدرت، نوع رابطه آنها با دولت و به صورت جدی‌تر مبنای شکل‌گیری این گروه‌بندی‌ها، تحولات عمیقی یافته است. دیگر نظریات قبلی جامعه‌شناسی

1. Lash, S and Urry, J
2. Internationalized-state
3. Kate Nash

سیاسی، توانایی پاسخ‌گویی به بسیاری از مسائل جامعه امروز را ندارد. از این رو برای درک و فهم دقیق‌تر این روابط، سطح دیگری از تحلیل ضروری می‌نماید.

از اواسط قرن گذشته، رقبای جدیدی همچون نظریه‌های زبانی، هرمنوتیک، انتقادی، گفتمان و پساساختارگرایی، پارادایم اثبات‌گرایی را به چالش کشیده‌اند. در سال‌های اخیر نظریه گفتمان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، به‌ویژه علوم سیاسی کاربرد وسیعی یافته است. شاید مهم‌ترین دلیل رشد این نظریه را بتوان در ناکارآمدی نظریه‌های اثبات‌گرایانه جست‌وجو کرد. تحلیل گفتمانی از نظر روش‌شناختی ویژگی‌هایی دارد که این روش را از دیگر روش‌های علوم اجتماعی متمایز می‌کند و می‌تواند با ویژگی‌های خاص خود محققان جامعه‌شناسی سیاسی را در سامان دادن پژوهش‌ها بر اساس نگرش‌ها و چشم‌اندازهای جدید یاری کند.

نظریه گفتمان

«زلیگ هریس»^۱ برای اولین بار گفتمان و تحلیل گفتمان را به عنوان یک اصطلاح تخصصی در زبان‌شناسی به کار گرفته است و از آن زمان تا به حال تحلیل گفتمان در حوزه زبان‌شناسی، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۵). از بعد تحلیلی، مفهوم گفتمان از اصول معرفت‌شناختی مختلفی الهام گرفته است که از جمله مهم‌ترین این ابعاد و وجوه مفهومی، می‌توان به فرا-روایت‌های ژان فرانسوا لیوتار (یا روایت‌های بزرگ رهایی‌بخش^۲)، موضع ضد بنیان‌گرایی^۳ ریچارد رورتی، جریان ضد-جوهرگرایی^۴ ژاک دریدا (هوارث، ۲۰۰۰: ۱۱۷-۱۱۸؛ احمدی، ۱۳۷۰: ۳۸۸؛ افتخاری‌راد، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۷؛ حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۶۹؛ امامی، ۱۳۸۲: ۱۸-۱۹) اشاره کرد.

سوسور - زبان‌شناس سوئیسی - در این چارچوب با طرح ساختارهای زبانی، اولین قدم را در ایجاد نظریه گفتمان برداشت. به عقیده سوسور، اصوات یا تصاویر نوشتاری و معانی هر زبان تنها در جریان روابط آنها با یکدیگر وجود دارد و به سبک نظام روابط تعلق دارد؛ نه اصوات و نه معانی واژه‌ها و کلمات، هیچ‌کدام پیش از نظام مذکور وجود خارجی ندارد، بلکه از نظام نشأت می‌گیرد (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۶۶؛ حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۸۰). میشل فوکو با ایجاد چشم‌اندازهای جدید نظری، تأثیر عمیقی بر نظریه‌پردازی درباره زبان، قدرت و اجتماع داشته است. از نظر فوکو، گفتمان عبارت است از «گروه‌های وسیع جملات یا گزاره‌ها و قضایای متنوع با معانی و فحوای مختلف و مضامین و کارویژه‌های گسترده و در عین حال مشخص» (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۳۹؛ سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۰).

1. Harris. Zellig
2. Meta-Narratives or Grand Narratives Emancipation
3. Anti-Foundationalism
4. Anti-Essentialism

فوکو معتقد است که هرگز گفتمان‌ها (توصیف، تعریف، طبقه‌بندی، اندیشیدن و حتی دانش و نظام‌های اندیشه) از روابط قدرت خالی نیستند و صدور دستورالعمل و وضع قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌ها در مباحث اخلاقی، نشان از سلطه و اعمال قدرت در این حوزه دارد (صالحی‌امیری، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

گفتمان‌های مختلف، مفاهیم^۱ و مقولات^۲ مختلفی را ارائه می‌کنند و هر آنچه به چیزی دلالت کند یا دارای معنی باشد، می‌توان آن را بخشی از گفتمان تلقی کرد. معانی در فرآیندهای فنی، نهادی، در الگویی برای رفتار عام، در اشکالی برای انتقال، انتشار و پخش و در اشکال آموزشی- تربیتی نهفته‌اند. گفتمان در نزد فوکو عبارت است از تفاوت میان آنچه می‌توان در یک دوره معین (طبق قواعد دستوری و منطقی) به صورت درست گفت و آنچه در واقع گفته می‌شود. بر اساس این نگرش، گفتمان‌ها نظام‌هایی خودبنیادند که برای دستیابی به قدرت، زبان و همه پدیده‌های اجتماعی را در سیطره خود می‌گیرند (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰؛ عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۱). در واقع زبان صرفاً جهان را نام‌گذاری نمی‌کند بلکه آن را برای ما معنی‌دار و منظم نیز می‌سازد (نش، ۱۳۸۸: ۴۷).

نظریه گفتمان، ریشه در مطالعات زبان‌شناختی دارد که به تدریج در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی کاربرد یافته است. این نظریه، در صدد فهم کنش‌های معنادار و آرمان‌های اجتماعی در زندگی سیاسی و تحلیل شیوه‌هایی است که طی آن نظام‌های معنایی یا گفتمان‌ها، فهم مردم از نقش خود در جامعه را شکل می‌دهد و بر فعالیت‌های سیاسی آنان تأثیر می‌گذارد (تورفینگ، ۱۹۹۹: ۸۴). بنابراین همه انواع تفکر و کنش، عناصر برآمده از زیست‌جهان اجتماعی - فرهنگی و تاریخی مشخصی به شمار می‌روند؛ دنیایی که این انواع تفکر و کنش در آن اموری مسلم فرض شده و جامعه آن را پذیرفته است. البته این سخن به معنای نادیده گرفتن مجال برای آزادی و کنش خلاقانه «کارگزار»^۳ نیست، بلکه از آنجایی که ساختارهای گفتمانی دائماً در معرض نوسانات، تنش‌ها و از جا کنده‌گی‌هاست، کنشگران این موقعیت را می‌یابند تا با درک خلأهای موجود و فرا رفتن از قیود ساختاری موجود، با آزادی عمل به خلق، گزینش یا استقرار گفتمانی جدید مبادرت ورزند. این همان چیزی است که آنتونی گیدنز از آن به «ساختاریابی»^۴ تعبیر می‌کند و با پر نمودن شکاف و دوگانگی میان زمینه‌های ساختاری و نیت‌مندی سوژه، ناظر بر تعامل و کناکنش ساختار- کارگزار است (برایانت و جری، ۱۹۹۷: ۲۰۱-۲۰۲).

این نظریه بر آن است تا نحوه ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه‌ها را به مثابه یک گفتمان که

1. Concepts
2. Categories
3. Agent
4. Structuration

سازنده معانی و کنش‌های سیاسی است، درک و تحلیل نماید. بهره‌گیری از نظریه گفتمان، زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا با درک الگوها و انگاره‌های معنابخشی که در متن کنش‌های اجتماعی وجود دارد، بتوان «ساختارهای معنایی نهفته» را شناسایی کرد و دریافت که چگونه به مقتضای «صورت‌بندی گفتمانی»^۱، نحوه خاصی از بودن و عمل سیاسی محوریت می‌یابد. بر این اساس نظریه گفتمان، بحث اصلی خود را واکاوی زمینه‌های هویتی مستقر در جامعه از طریق فهم سازوکارهای چگونگی تثبیت «انگاره‌ها» و «معانی»^۲ بر اساس منطق درونی آن گفتمان می‌داند. در تحلیل گفتمان، هویت سیاسی واجد نشانه‌ها، رمزگان و کنش‌های نمادینی است که حاملان آن، گفتمان را به صورت یک کل همبسته در ارتباط با هم نگه می‌دارد (پشو، ۱۹۸۲: ۱۸). «نمادها و نشانه‌های فرهنگی به تولید مفاهیم جدید، اشکال جدید اجتماعی، نظریه جدید تفکر و کنش، نگرش‌های نو و واقعیات اجتماعی در زمینه هویت سیاسی یاری می‌رسانند» (کانر، ۱۹۹۷: ۵۲).

گفتمان، جریان و بستری است که زمینه اجتماعی خاص خود را دارد. اظهارات و مطالب بیان شده، گزاره‌ها و قضایای مطرح شده، کلمات و عبارات مورد استفاده و معانی آنها، جمله‌گی به این نکته بستگی دارد که توسط چه کسی، کی، کجا و چگونه، له یا علیه چیزی یا کسی صورت گرفته‌اند (کولدر، ۱۹۹۷: ۳۴). بستر زمانی - مکانی، موارد استفاده و سوژه‌های استفاده‌کننده هر مطلب یا گزاره تعیین‌کننده شکل، نوع و محتوای هر گفتمان به شمار می‌رود. در نظریه گفتمان تلاش می‌شود با تلاش برای فهم تمام معانی و زوایای الگوهای هویتی، به هر مؤلفه و عنصری در چارچوب گسترده‌تر هویتی که به آن معنا بخشیده است، توجه شود. گفتمان، عرصه ظهور، بازتولید و در عین حال نقد قدرت است و صرفاً منظومه تعاملات پیچیده‌ای که بر آمده از شرایط سیاسی و اجتماعی خاصی است، می‌تواند فهمیده و تحلیل شود (فرکلاف، ۱۹۹۱: ۴۳-۴۵). گفتمان در این مفهوم، تأکیدی است بر این «واقعیت» که هر صورت‌بندی اجتماعی، معنای خاص خود را دارد که برای تحلیل آن باید شرایط وجوبی و امکانی آن را شناخت (میلز، ۱۹۹۷: ۱۵-۱۷).

گفتمان به مثابه کلیت معناداری است که عاملان و کنشگران اجتماعی با درک موقعیت و جایگاه خود در این دستگاه، به شکلی معنادار بر پایه ارزش‌ها و نمادهای به رسمیت شناخته شده عمل می‌کنند. مطابق نظر فوکو، هر گاه بتوانیم سیستم پیچیده و پراکنده بین شمار متنوعی از اظهارات، قضایا و گزاره‌ها را تعریف کرده و حدود و ثغور آن را تعیین کنیم و هر گاه بتوانیم بین موضوعات، اشیا، انواع اظهارات، گزاره‌ها، قضایا، مفاهیم و یا گزینه‌های مضمونی نوعی قاعده‌مندی و نظم، همبستگی و ارتباط متقابل برقرار کنیم، می‌توانیم بگوییم با صورت‌بندی

1. Discursive formation

2. Images & Meaning

گفتمانی سروکار داریم. در این معنا می‌توان گفتمان را «به مجموعه‌ای از احکام و گزاره‌ها اطلاق کرد که در یک عصر به وحدت می‌رسند» (فوکو، ۱۹۸۵: ۲۹).

گفتمان یعنی افق دید و اندیشه‌ای که در هر عصری به صور گوناگونی ظاهر می‌شود. همه انسان‌ها از یک افق و زاویه دید به دنیا می‌نگرند و جهان را بر اساس ادراکی که در پرتو واژگان و مفاهیم درون گفتمانی فراهم می‌شود، درک نموده یا به نحو تازه‌ای می‌سازند. واقعیت‌های پیرامونی وابسته به نحوه نگاه ما است و قرار گرفتن در چشم‌اندازهای متفاوت گفتمانی، موجب نگاه‌های متفاوتی به جهان می‌شود. گفتمان، ساختاری است که کارکرد معنابخشی و موقعیت‌مندی (هویت‌یابی) را در زندگی اجتماعی به عهده دارد. به تعبیر بهتر گفتمان، «افقی نظری»^۱ برای سازمان‌دهی و موجودیت هر پدیده است (تورفینگ، ۱۹۹۹: ۹۲).

بنابراین گفتمان‌ها، روش‌های خاصی برای سازمان‌دهی به معرفت در چارچوب استفاده از انواع خاصی از مناسبات قدرت‌اند. گفتمان‌ها را نباید از دیدگاه نویسنده یا خوانندگان آن نگریست، بلکه باید از این دیدگاه نگریست که چگونه سازنده روابط قدرت‌اند. فوکو در یکی از مقالات خود با عنوان «مؤلف کیست؟»، تمایزی میان مؤلف^۲ و نویسنده^۳ قائل می‌شود. در نزد وی، مولد گفتمان نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از شرایط عینی خود، گفتمانی را تولید کند. به عنوان مثال، برای پی بردن به گفتمانی مانند «غرب‌زدگی» و «تهاجم فرهنگی» در ایران، نباید همیشه به نوشته‌های کسانی مانند آل احمد و شریعتی و دیگرانی که شاید با به کار بردن این کلمات بیشترین نفوذ را داشته‌اند، روی آورد، بلکه باید به دنبال گفتمانی بود که در عینیت جامعه و نزدیک‌تر به نبض زندگی اجتماعی است. در واقع برای درک بهتر این گفتمان‌ها باید با مردم کوچه و بازار، با کارگر و کارمند و دانش‌آموز و دانشجو تماس گرفت، زیرا در گفتمان‌های همین مردم معمولی است که بازی قدرت و مقاومت، خود را آشکار می‌سازد (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۸؛ کاظمی و محسنی آهویی، ۱۳۸۷: ۳۷).

بنابراین «هرگاه بتوانیم یک نظام پیچیده و پراکنده بین شمار متنوعی از اظهارات، قضایا، گزاره‌ها را تعریف کرده و حدود و ثغور آن را تعریف کنیم، هرگاه بتوانیم بین موضوعات، اشیا، انواع اظهارات، گزاره‌ها، قضایا، مفاهیم و یا گزینه‌های مضمونی نوعی قاعده‌مندی (نظم، همبستگی و ارتباط متقابل، موقعیت‌ها، کارکردها، تحولات و جابه‌جایی‌ها) برقرار کنیم، در آن صورت می‌توانیم بگویم که با صورت‌بندی گفتمانی^۴ سروکار داریم...» (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۴).

1. Theoretical Horizon
2. Author
3. Writer
4. Discursive Formations

بنابراین بر اساس نگرش گفتمانی، منازعه برای قدرت دیگر در نهادها، سازمان‌ها و محیط‌های خاص مانند احزاب و گروه‌های فشار صورت نمی‌گیرد؛ بلکه منازعه اصلی در «خیابان» صورت می‌گیرد. در واقع «کف جامعه» عرصه منازعه است. قدرت گفتمان حاکم و نهادهای همسو، رقیب و یا مقاوم (غیر یا دشمن) که در عرصه جامعه فعالیت می‌کنند و به طور کلی تمامی آنچه در جامعه‌شناسی سیاسی سنتی، نهادهای تعیین‌کننده تلقی می‌شدند، به مبارزات «خیابان» بستگی دارد. به عقیده آلبرتو ملوچی^۱، انگیزه مشارکت در کنش جمعی با «تعامل^۲» ایجاد می‌شود. بدین معنی «بازیگران متعهد» یا «سازمان، گروه و یا حزب»، بازیگران اصلی کنش جمعی نیستند، بلکه گفتمان‌ها قبل از هر چیز با «شبکه‌های شناور نامحسوس^۳» تقویت می‌شوند که به وسیله آنها تجربیات زندگی منتقل می‌شود، تجربیات جدیدی خلق می‌گردد و هویت‌های جمعی در زندگی روزمره ساخته می‌شود. پس با توجه به اینکه موجودیت گفتمان‌ها به صورت اقدامات غیر دایمی و غیر شناور و غیر ثابت شکل گرفته و به این طریق قدرتش را کسب و حفظ می‌کنند، آنها نسبتاً به ندرت به عنوان یک پدیده کاملاً مرئی و آشکار ظاهر می‌شوند. از نظر ملوچی، جوامع پسا صنعتی قبل از هر چیزی به «نشانه‌ها» توجه دارند. حتی تولید و توزیع کالاهای اقتصادی نیز به گونه‌ای نمادین به واسطه طرح، آگهی، تبلیغات و رسانه‌ها انجام می‌گیرد. در حالی که تجربیات و اهداف زندگی خصوصی، ارتباط متقابل و مستقیمی با تعهداتی که به طور عمومی بیان شده‌اند، دارد. تأکید بر هویت فردی در جوامع پیچیده به اشکال جدید کنش جمعی در جنبش‌های اجتماعی ارتباط دارد. آشکارترین دلیل این امر آن است که افراد تنها بدین خاطر به مشارکت در گفتمان‌ها ترغیب می‌شوند که «به آنها معنی می‌دهد» و به زعم خودشان نیازهای شخصی‌شان را برآورده می‌کند. در همین زمینه همه نوآوری‌های فرهنگی که در فرآیند کار افراد روی خودشان از طریق بخت و تعامل با دیگران ایجاد شده است (در مورد مسایلی نظیر زبانی که استفاده می‌کنند، عادات جنسی‌شان، پیوندهای مؤثر، نوع لباس پوشیدن، آداب غذا خوردن و...)، کنش جمعی را که نظم اجتماعی را تغییر می‌دهد، تشکیل می‌دهند (نش، ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۷۲).

از نظر فوکو گفتمان‌ها درباره موضوعات صحبت نمی‌کنند و هویت موضوعات را تعیین نمی‌کنند، بلکه خودشان سازنده موضوعات هستند و البته در فرآیند این سازندگی، مداخله خود را پنهان می‌کنند. فوکو برای پی بردن به گفتمان‌های خاص در هر دوره معین، به بررسی قواعدی می‌پردازد که تعیین می‌کند در یک دوره خاص چه احکامی به عنوان «احکام درست و

1. Melucci, Alberto
 2. Interaction
 3. Invisible submerged networks

معنی‌دار» پذیرفته می‌شود (کاظمی و محسنی آهویی، ۱۳۸۷: ۳۸؛ صالحی‌امیری، ۱۳۸۶: ۱۶۲). در این نگاه گفتمانی، معنا در گفتمان و بر اساس قواعد آن شکل می‌گیرد و قواعد گفتمانی، قواعد زبانی هستند. یعنی معنا از رابطه ذاتی میان دال (لفظ) و مدلول (مفهوم) پدید نمی‌آید، بلکه حاصل رابطه‌ای قراردادی و سیال میان دال و مدلول است. این سیالیت موجب شناسایی صورت‌بندی‌های گفتمانی می‌شود که هر کدام معنایی از جهان ارائه می‌دهند و آن را واقعی قلمداد می‌کنند.

مباحث نظری فوکو، بخشی از مبانی نظری این مقاله را شکل می‌دهد و شرط لازم برای شکل‌بندی صورت و محتوای آن تلقی می‌شود، اما کافی به نظر نمی‌رسد. توجه به نقش آگاهانه افراد و سوژه‌های انسانی، حکومت‌ها و نهادها در تولید و بازتولید گفتمان حاکم از جمله مواردی هستند که در نظریات فوکو یا بدان‌ها توجه نشده و یا به طور جدی به آنها پرداخته نشده است. بنابراین ترکیب مباحثی که گرامشی مطرح کرده، می‌تواند در اینجا کارساز باشد. از آنجا که مفهوم گفتمان، قلمرو وسیعی دارد و ناگزیر سازوکارهایی که هر تحلیل استخدام می‌کند، به اعتبار طبیعت «گفتمان» موضوع تحقیق، ویژگی‌های خاصی دارد که موجب گزینش شیوه‌ای خاص از میان شیوه‌های متعدد «تحلیل گفتمان» می‌شود (فیرچی، ۱۳۸۴: ۵۳)، بنابراین در سطحی استعلایی، تحلیل گفتمان لاکلا و موف می‌تواند برای این پژوهش راه‌گشا باشد.

ارنستو لاکلا^۱ و شنتال موف^۲ در نوشته‌های خود سعی کردند با استفاده از فلسفه فرامدرن، به مفهوم ایدئولوژی در مارکسیسم عمق بیشتری دهند. آنها در حوزه فلسفه سیاسی، مفهوم گفتمان فوکو را با دیدگاه‌های سوسور، دریدا، لاکان، گرامشی، آلتوسر و دیگران درآمیخته‌اند و نظریه‌ی پساساختارگرایانه‌ای ارائه داده‌اند که بر اساس آن همه پدیده‌های اجتماعی تحت تأثیر فرآیندهای گفتمانی شکل می‌گیرد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۶). نظریه‌پردازان گفتمان به جای صحبت درباره اقتصاد به عنوان عرصه‌ای مجزا از عرصه دولتی و ایدئولوژیک، درباره مفصل‌بندی اعمال متفاوت در صورت‌بندی‌هایی که گرامشی آنها را «بلوک‌های قدرت» نامیده است، فکر می‌کنند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۱۸). گفتمان عرصه ظهور، بازتولید و در عین حال نقد قدرت است که در ارتباط با شرایط اجتماعی و سیاسی هر گفتمان می‌تواند فهمیده و تحلیل شود. بنابراین مهم‌ترین نقش و کارکرد نظریه گفتمان را باید در حوزه سیاست به‌ویژه در مفهوم‌پردازی قدرت دید (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۳۲؛ مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۳۳؛ لاکلا، ۱۳۷۷: ۴۸).

لاکلا و موف برداشتی از گفتمان ارائه می‌دهند که مؤید شخصیت رابطه‌ای هویت است.

معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها را با توجه به بافت کلی که اینها خود بخشی از آن هستند، می‌توان فهمید. هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی که در حال وقوع است و هر عملی را با توجه به گفتمان خاصی که آن عمل در آن قرار دارد، باید شناخت. گفتمان فرایندی است که بر اساس آن، این توانایی در فرد ایجاد می‌شود که با به‌کارگیری نمادها، نشانه‌ها و زبان مشترک به عمل با یکدیگر بپردازند (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۳۰).

بر این اساس، گفتمان به جای فرهنگ می‌نشیند و همان‌گونه که همه چیز ملفوف در گفتمان فرض می‌شود، فرهنگی نیز فرض می‌شود. گفتمان در این معنا، هم سازنده است و هم برساخته و نه تنها در تولید و بازتولید ساختارهای اجتماعی دخیل است، بلکه آن را منعکس نیز می‌کند. هر گفتمان به مسائل، موضوعات و اهداف معینی می‌پردازد و به مفاهیم و مضامین خاصی توجه می‌کند، در حالی که مفاهیم دیگر را کنار می‌گذارد (مک‌دائل، ۱۳۸۰: ۵۹؛ تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۷؛ ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۱). هر گفتمان اغلب برخی انتخاب‌ها را به عنوان انتخاب‌های اشتباه، بی‌معنا یا غیر مناسب کنار می‌گذارد. تحلیل گفتمان به بررسی راه‌هایی می‌پردازد که در آن ساختارهای معانی، نحوه خاصی از عمل سیاسی را ممکن می‌سازد. برای این کار، تحلیلگر سعی در درک چگونگی تولید، کارکرد و تحول گفتمان‌هایی می‌کند که فعالیت اجتماعی کارگزاران را ساخت می‌دهد. بنابراین برای درک این موضوعات پژوهشی مفهومی مانند: ^۱ضدیت، ^۲عاملیت، ^۳قدرت و سلطه اهمیت مرکزی می‌یابد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۱۹۶).

الف) ضدیت، خصومت و غیریت‌سازی: ایجاد و تجربه ضدیت اجتماعی، امری محوری برای نظریه گفتمان تلقی می‌شود و از سه جهت اهمیت دارد: اول اینکه ایجاد یک رابطه خصمانه که اغلب منجر به تولید یک «دشمن» یا «دیگری» می‌شود، برای تأسیس مرزهای سیاسی ضروری است. ثانیاً شکل‌گیری روابط خصمانه و تثبیت مرزهای سیاسی امری محوری برای تثبیت بخشی از هویت صورت‌بندی‌های گفتمانی و کارگزاران اجتماعی است. ثالثاً تجربه ضدیت، حدوثی بودن هویت را نشان می‌دهد. ضدیت حول ایجاد یک مرز میان مستکبرین^۳ و مستضعفین^۴ متمرکز می‌شود. برای تحقق چنین امری تمام مظاهر گوناگون استعمارگر مانند زبان، سنت‌ها و نهادها و... دشمن تلقی می‌شود (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۰۶).

غیریت‌سازی عملکرد دوسویه‌ای دارد: از یک سو سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است

-
1. Antagonism
 2. Agency
 3. The Oppressors
 4. The Oppressed People

و از سوی دیگر مانع عینیت و تثبیت گفتمان‌ها و هویت‌هاست. غیریت‌سازی گفتمان‌ها لزوماً همیشه همراه طرد و سرکوب نیست و غیر می‌تواند به عنوان رقیب وجود داشته باشد و در عین حال به عنوان غیر و بیرون سازنده در ایجاد و شکل‌گیری هویت نقش داشته باشد. غیریت‌سازی همواره تداوم ندارد و با مداخلهٔ هژمونیک محو می‌شود. مداخلهٔ هژمونیک وضعیتی است که به مفصل‌بندی وضعیتی مبهم و بازسازی گفتمان به کمک زور انجام می‌گیرد و باعث بازسازی جزئی معنی می‌شود. مثلاً در شرایط عادی ممکن است گفتمان‌ها و هویت‌های متفاوتی در داخل یک کشور به دلیل روابط غیریت‌سازانه با هم در حال نزاع باشند، اما در حالتی که این کشور در جنگی با یک کشور درگیر شود، عموماً این هویت‌های متفاوت به نفع وحدت ملی تضعیف می‌شود. در این صورت مداخلهٔ هژمونیک صورت گرفته است که باعث امحای گفتمان‌های متخاصم و تشکیل یک گفتمان جدید می‌شود (سلطانی، ۱۳۸۴: ۹۴؛ حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۵).

ضدیت در نظریهٔ گفتمان به این دلیل رخ می‌نماید که اثبات یک هویت کامل و اثباتی برای کارگزاران و گروه‌های اجتماعی ناممکن است. حضور بیگانه در یک رابطهٔ خصمانه است که مانع تحصیل یا تحقق هویت توسط خودی و دوست می‌گردد. بنابراین ضدیت‌ها، موضوع جریان ساخت‌سازی و شالوده‌شکنی هستند و این همان چیزی است که لاکلا و موف آن را «منطق تمایز»^۱ نامیده‌اند (فیرحی، ۱۳۸۴: ۵۷). هویت جمعی و گروهی دقیقاً مانند هویت سوژه یا هویت فردی حاصل می‌شود. هر گفتمانی ضرورتاً نیاز به گفتمان رقیب دیگری دارد تا به واسطهٔ آن هویت یابد و از این جهت جامعهٔ بدون غیریت‌سازی وجود خارجی ندارد. البته گاه گفتمان‌ها بیش از یک غیریت دارند و از مجموعه‌ای از غیرها برای هویت‌یابی در شرایط مختلف استفاده می‌کنند و از این‌رو می‌توان میان غیر «داخلی» و «خارجی» تمایز قائل شد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱).

ب) مفصل‌بندی و نقش آن در شکل‌گیری گفتمان: مفهوم مفصل‌بندی^۲ جایگاه برجسته‌ای در نظریهٔ گفتمان دارد. عناصر متفاوتی که جدا از هم شاید بی‌مفهوم باشند، وقتی در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد می‌آیند، هویت نوینی را کسب می‌کنند. لاکلا و موف برای ربط و جوش دادن این عناصر با هم از مفهوم مفصل‌بندی سود می‌جویند. به عبارتی دیگر، مفصل‌بندی به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو می‌پردازد و معنای برخی از نشانه‌ها به واسطهٔ مفصل‌بندی، گاه آن چنان رایج و مرسوم می‌شود که از نظرمان کاملاً طبیعی جلوه می‌کند. لاکلا و موف به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل‌بندی درون یک صورت‌بندی هژمونیک به دست می‌آید. فرآیند هژمونی و

1. The Logic of Difference

2. Articulation

صورت‌بندی‌های هژمونیک موقتی‌اند. بنابراین هیچ‌وقت به تثبیت نهایی نمی‌رسند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۷۳؛ هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۳).

مفهوم لاکلا و موف از گفتمان، تأکید بر وجوه ارتباطی آن است. معنای اجتماعی کلمات، کلام، معنا و نهادها، همه در ارتباط با زمینه کلی فهمیده می‌شود که هر کدام جزیی از آن را تشکیل می‌دهند. هر معنایی در رابطه با مجموعه اعمالی که انجام می‌گیرد و نیز هر عملی در رابطه با یک گفتمان خاص قابل فهم است (فیرحی، ۱۳۸۴: ۶۵). از این‌رو گفتمان‌ها بیشتر به یکپارچه کردن عناصر و اعمال بخش‌های مختلف جامعه می‌پردازند که به آن مفصل‌بندی می‌گویند. این اصطلاح ناظر به هر عملی است که عناصر مختلف را با هم پیوند می‌زند. اما این مفصل‌بندی در اطراف یک دال مرکزی^۱ به هم پیوند می‌خورد؛ دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها حول آن نظم می‌گیرند. بنابراین می‌توان «ولایت» و «ولایت فقیه» را دال مرکزی نظام جمهوری اسلامی تلقی کرد که مفاهیم متعددی مانند جهاد، عاشورا، منازعه با استکبار و... در اطراف آن مفصل‌بندی شده است. این مفاهیم در زنجیره هم‌ارزی و تفاوت^۲ با سایر نشانه‌هایی که آنها را از معنی پر می‌کنند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های دیگری قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد آنها را تهدید می‌کنند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۹-۵۴۰).

جایگاه دولت در تحلیل گفتمان

مهم‌ترین تحولات فکری فوکو درباره سلطه، قدرت و مقاومت^۳ و سخنرانی‌های قبل از مرگش در مورد «حکومت‌مندی»^۴ است. فوکو «حکومت» را «هدایت رفتار»^۵ و تلاش برای تأثیرگذاری بر اعمال سوژه‌های آزاد تعریف می‌کند. او معتقد است که حکومت بین روابط باثبات و سلسله‌مراتبی سلطه و روابط قابل واژگونی قدرت قرار دارد. بنابراین حکومت کردن از طریق نهادهای دولت تنها یک جنبه استراتژی‌های مربوط به حکومت‌بودگی است. «هدایت رفتار» به شیوه‌های گوناگون در نهادها و کردارهای سراسر حوزه اجتماع صورت می‌گیرد (نش، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۵).

چنین وضعیتی را می‌توان به شکلی دقیق‌تر با مفهوم هژمونی توضیح داد. هژمونی بیشتر کنترل حیات فکری از طریق وسایل صرفاً فرهنگی است. هر گروهی بر آن است که نه تنها در عرصه نهادهای اجتماعی بلکه در میدان اندیشه، ارزش‌ها و معیارهای مقبول توده مردم دست بالا پیدا کند و از این طریق می‌توان قدرت سیاسی را نیز تسخیر کرد (کولاکوفسکی، ۱۳۸۷: ۲۷۸).

1. Nodal Point
2. Equivalence And Difference
3. Resistance
4. Governmentality
5. Conduct of conduct

قدرت هژمون با ایجاد نهادها و وادار کردن سایر بازیگران به تبعیت از اصول و قواعد و هنجارهای آنها، به تثبیت قدرت خود می‌پردازد. تحقق و تداوم هژمونی منوط به فراهم شدن و برقراری سه شرط لازم است: توانمندی مادی، کفایت (اراده و تصمیم هژمون برای رهبری و اجتماع قاطعی میان نخبگان فکری و نخبگان اجرایی) و تداوم (مبتنی بر ایدئولوژی مشروعیت بخش) (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۲۱-۱۲۲).

مفهوم هژمونی در اندیشه آنتونیو گرامشی نقش محوری دارد؛ زیرا هدفش این است که ماهیت قدرت در جامعه مدرن را از نو تعریف کند و اهمیت بیشتری برای منازعه‌ای که در سطوح ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی اتفاق می‌افتد، قائل شود. رهیافت گرامشی بیشتر بر بعد رهبریت^۱ قدرت هژمونیک تأکید می‌کند تا بر جنبه به‌کارگیری قدرت (قدرت مادی) توسط دولت هژمونیک. بنابراین این رهیافت نه تنها قدرت عینی و ظاهری هژمونی^۲ یعنی حاکمیت و سلطه اقتصادی و سیاسی را در نظر می‌گیرد و لازم می‌شمارد، بلکه تأکید زیادی بر قدرت معنوی^۳ و رهبری معنوی و مطلق^۴ نیروهای اجتماعی دارد. توجه به عامل «خودانگیختگی» عمل در تحلیل گرامشی، توجه به قدرت گرفتن نیروهای مختلف است که به هژمونی قدرت برتر، توانایی خاصی برای مقابله با دیگر گروه‌ها می‌دهد (گرامشی، ۱۳۸۳: ۳۷؛ پوراحمدی، ۱۳۸۳: ۳۷).

در چارچوب هژمونی، دولت مسلط و حاکم با ایجاد یک نظام ایدئولوژیکی پایه‌ریزی شده بر اساس مقیاس‌ها، ارزش‌ها، اصول و چارچوب‌های پذیرفته شده برای تفاهم و رضایت همگانی و دو طرفه اقدام می‌کند. در واقع کارکرد این نظام بر اساس همین مقیاس‌ها، ارزش‌ها، اصول و چارچوب کلی و عمومی صورت می‌گیرد که برتری مداوم و مستمر دولت هژمونیک یا مجموعه طبقات اجتماعی هژمونیک را تأمین می‌کند. اما در عین حال، یک نظام به طور همزمان اقدام به ارائه انواع معیارها، مقیاس‌ها، ارزش‌ها و اصولی می‌کند که همچنین به طور موازی تأمین‌کننده رضایت، خشنودی و بخشی از اهداف و منافع نیروهایی می‌گردد که در سطح پایین‌تری از قدرت قرار دارند (هالوب، ۱۳۷۴: ۸۲). در نتیجه سلطه به واسطه زور یا حتی ضرورتاً استدلال فعال اعمال نمی‌شود، بلکه به واسطه قدرتی پیچیده‌تر از اقتصاد با ابزارهای حکومتی مانند آموزش و پرورش، نهادهای مذهبی و رسانه‌های جمعی اعمال می‌شود.

از نظر گرامشی تمام خرده‌ساختارهای زندگی روزمره، مکان و محل استقرار قدرت هستند. بدین ترتیب شبکه‌های قدرت تا اعماق جان و روح سوژه نفوذ می‌کنند و او را تحت سیطره خود قرار می‌دهند. مفهوم هژمونی گرامشی تلاشی است برای درک رابطه قدرت در خلل و فرج

1. The Leadership
2. The Real Power of Hegemony
3. The Moral Power
4. The Intellectual Leadership

زندگی روزمره که می‌تواند رابطه سلطه را در محرمانه‌ترین اعمال زندگی روزمره ریشه‌یابی کند. نظم هژمونیک، نظم‌ای است که افراد آن را کاملاً منطبق و همسو و در راستای منافع خود می‌یابند. در حقیقت چنین نظم‌ای دربرگیرنده نوع خاص و ویژه‌ای از سلطه و حاکمیت ایدئولوژیکی و فرهنگی است که بسیار عمیق‌تر از سلطه معمولی زور و قدرت سرکوب است که به ظاهر ملایم‌تر و بنا بر اتفاق نظر، تفاهم جمعی و رضایت همگانی پایه‌ریزی شده است (پوراحمدی، ۱۳۸۳: ۴۰).

تلاش برای کسب هژمونی^۱ و تأسیس آن توسط برنامه‌های سیاسی، اهمیت بسیار زیادی دارد. تجارب برتری‌جویانه در مرکز دایره جریان‌های سیاسی قرار دارد و جریان‌های سیاسی نیز برای صورت‌بندی، کارایی و زوال گفتمان‌ها حیاتی هستند. هژمونی زمانی تحقق می‌یابد که یک برنامه یا نیروی سیاسی، قواعد و معانی را در صورت‌بندی اجتماعی خاص تعیین کند. مفهوم هژمونی این نکته را که سرانجام چه کسی مسلط می‌شود، در بطن خود دارد. این قدرت سیاسی است که درباره اشکال مسلط رفتار و معنی در متن اجتماعی معین تصمیم می‌گیرد. در دستگاه‌های هژمونیک، نوع خاصی از عمل مفصل‌بندی شده است که درون آن، قواعد مسلطی که هویت‌های گفتمانی و صورت‌بندی‌های اجتماعی ساخت می‌یابند، تعیین می‌شود. هدف اعمال هژمونیک، ایجاد یا تثبیت نظام معنایی یا صورت‌بندی هژمونیک و نحوه سازمان یافتن این صورت‌بندی‌ها در اطراف یک دال مرکزی است. در آثار متأخر، لاکلا تمام پروژه‌های هژمونیک و ساختارهای اجتماعی را تصادفی می‌بیند، به طوری که همواره در معرض تهدید از سوی سوژه‌ها و گفتمان‌های غیر قرار دارد (فیرحی، ۱۳۸۴: ۵۷؛ جورجین و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۴۸).

گفتمان‌های سیاسی، طرحی ایدئولوژیک را پی می‌نهند که برای بنیان سیاسی جدید، دستور کار جدید و کنش سیاسی جدید به کار گرفته می‌شوند و خود برنامه‌ای از یک طرح و برنامه سیاسی برای درانداختن هژمونی غالب است. این دیدگاه متضمن نوعی همسویی میان راهبردهای گفتمانی و راهبردهای سیاسی هژمونیک برای ایجاد اتحاد و جذب گروه‌های فرودست است که بر ارزش مفهوم هژمونی برای کاوش درباره تغییر گفتمانی و زبان ایدئولوژیک تأکید می‌کند. هرچند این نکته را باید به خاطر سپرد که میزان و درجه ایدئولوژیک بودن گفتمان‌ها با هم یکسان نیست. گفتمان غالب تنها از راه استیلای هژمونیک می‌تواند تعاریف خود را از واقعیت بر دیگر گفتمان‌های بدیل تحمیل کند (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۴۲). در بستر گفتمان هژمونیک، قدرت و مقاومت معنا می‌یابد. در واقع نیروهای مقاومت تلاش می‌کنند تا با ایجاد دال‌های معنابخش و کسب مشروعیت اجتماعی، موقعیت هژمونیک گفتمان غالب را به چالش بکشند. مسئله اصلی یک گفتمان آن است که کدام گروه، مرجع یا شخص، قدرت و اقتدار آن را دارد که

قواعد یک گفتمان را تعریف و تنظیم کند؛ مرزهای گفتمانی خود را مشخص کند و به عناصر مفصل‌بندی شده معنایی جدید بخشد. به عقیده میشل پشو^۱، واژه‌ها، مفاهیم، تعبیر، گزاره‌ها و قضایا و... مبانی خود را بر اساس مواضع کسانی که آنها را به کار می‌برند، تغییر می‌دهند (مک‌دائل، ۱۳۸۰: ۶۷). از طرف دیگر گفتمان‌ها، نه تنها مربوط به چیزهایی است که می‌تواند گفته یا درباره‌اش فکر شود، بلکه دربارهٔ این نیز هست که «چه کسی»، در «چه زمانی» و «با چه آمریتی» می‌تواند صحبت کند (صالحی‌امیری، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

جایگاه سوژه و فرد در مبارزات سیاسی

گرامشی نقش مهمی برای ذهنیت انسانی^۲ قائل شده است. به عبارت دیگر دل‌مشغولی نسبت به نقش ایده‌ها، آگاهی و ذهنیت انسانی در کانون آثار گرامشی قرار دارد. چنین مسئله‌ای را می‌توان در تلاش او در رد جبرگرایی اقتصادی^۳، توجه پیچیده‌تر او به رابطهٔ ایدئولوژی و آگاهی، ادعان او نسبت به استقلال گستردهٔ دولت و تفسیر ابتکاری او در مورد نقش روشنفکران در منازعهٔ طبقاتی مشاهده کرد. به عقیدهٔ گرامشی، فرآیندهای اجتماعی را نمی‌توان از راه «مشاهده» از بیرون شناخت چون اصلاً چنین مشاهده‌ای میسر نیست. او ارادهٔ انسان را تابع جبر و ضرورت تاریخی نمی‌داند. در عین حال آن را فارغ از هر قید و بندی نیز نمی‌داند (کولاکوفسکی، ۱۳۸۷: ۲۸۶-۲۸۹؛ مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۸۷). از دیدگاه گرامشی، در رابطه با مفهوم جهان، افراد به گروه‌بندی‌های معینی تعلق دارند و دقیقاً به همهٔ آن عناصر اجتماعی متعلق‌اند که شیوهٔ اندیشه و عمل آنان را تعیین می‌کند. البته این به معنای نفی سوژگی افراد نیست، بلکه نشان‌دهندهٔ میزان تأثیر فرهنگ و اجتماع بر سوژه‌ها و همچنین نقش تعیین‌کنندهٔ افراد در تولید و بازتولید ساختار اجتماعی است که این ساختارها آن‌چنان از افراد فاصله می‌گیرند که به نظر می‌آید افراد هیچ نقشی در تعیین آنها ندارند.

فوکو همانند ساختارگرایان و پساساختارگرایان، بر ساختار در برابر سوژه و زبان در برابر اندیشه تأکید داشت و صورت‌بندی‌های دانش (اپیستمه) را به طور بنیادین، مستقل از نیت‌های سوژه یا فرد عاقل می‌دانست. اما در گرایش ساختارگرایان که ساختارهای زبانی را تبدیل به مطلق‌های جدیدی می‌کردند که در پرتو آنها تمامی محتوای قلمرو و واقعیت انسانی درک‌شدنی باشد، سهیم نبود. به نظر فوکو، ساختارگرایان با تأکید زیاد بر «منطق نشانه و تفاوت» همیشه تمایل دارند عملکرد و جایگاه قدرت را در این باره نادیده بگیرند؛ اما خود او تأکید داشت که زبان

1. M. Pesho

2. Human Subjectivity

3. Economic Determinism

و دانش نیز عمیقاً در بند ساختار اجتماعی برآمده از قدرت است. استیلاي قدرت با ایجاد «نظم در پراکندگی»^۱، وحدت و مبانی انسجام یک صورت‌بندی گفتمانی را تشکیل داده و شرایط امکان را برای ظهور دانش خاص در وضعیت تاریخی معینی فراهم می‌کند (فیرحی، ۱۳۸۴: ۵۹-۶۰).

فرکلاف، سوژه را کاملاً گرفتار جبر گفتمانی نمی‌داند، بلکه معتقد است انسان ظرفیت تغییر آنچه را که خود به وجود آورده است، دارد. در واقع مقاومت و تحول نه تنها ممکن است، بلکه همواره در حال وقوع است. البته نباید این تلقی را به نحوی رادیکال تفسیر کرد، زیرا خلاقیت فردی از هر قید و بندی رها نیست (سلطانی، ۱۳۸۴: ۶۱؛ فرکلاف، ۱۳۸۱: ۲۵۱-۲۹۷). هیچ‌یک از رویکردهای تحلیل انتقادی گفتمان و نظریه گفتمان لاکلا و موف، نگرش سنتی به فرد را به عنوان یک سوژه خودمختار نمی‌پذیرند. انسان آزاد، خودمختار و صاحب اراده که در عصر روشنگری در فلسفه عقل‌گرای دکارت و نگرش‌های فردگرایانه لاک به دنیا آمده بود، بعدها به دست مارکس، گرامشی، لاکان، آلتوسر و دیگران به تدریج محو شد. گفتمان‌ها به کمک عمل هویت‌یابی سوژه‌ها تقویت می‌شوند و هویت سوژه نیز متأثر از موقعیت‌های سوژگی است که از طریق گفتمان‌ها بر آنها تحمیل می‌شود. به طور کلی با بررسی مباحث گرامشی و نگرش گفتمان فوکو، این باور تقویت می‌شود که جهان، انسان و اجتماع در قالب گفتمان‌های مسلط در هر عصر و دوره‌ای خاص معنا یافته و شکل گرفته‌اند و اندیشه‌ها نیز در چارچوب همین گفتمان‌ها امکان تحقق می‌یابند (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۳۴).

لاکلا و موف برای توضیح دقیق جایگاه سوژه، تقسیم‌بندی مفیدی انجام می‌دهند. آنها میان فردیت^۲، عاملیت اجتماعی^۳ و سوژگی سیاسی^۴ تفاوت قائل می‌شوند. لاکلا و موف دیدگاه آلتوسر را مبنی بر اینکه سوژه‌ها به شکل گفتمانی ساخته می‌شوند، می‌پذیرند اما دلالت ضمنی دیدگاه او بر جبرگرایی را انکار می‌کنند. آنان بین موقعیت فرد و فردیت سیاسی تمایز قائل می‌شوند. مفهوم موقعیت سوژه مربوط به اشکال متعددی است که توسط آن کارگزاران، خودشان را درون گفتمان‌ها به عنوان کنشگران اجتماعی تصور می‌کنند و مفهوم فردیت سیاسی مربوط به زمانی است که کنشگران به شکل‌های بدیع عمل می‌کنند، یا به اتخاذ تصمیم می‌پردازند. زمانی که بی‌قراری گفتمان‌های هویت‌بخش آشکار می‌شود، امکان ظهور سوژگی سیاسی فراهم می‌شود. بنابراین در شرایط فروپاشی هژمونی گفتمان، امکان اتخاذ تصمیم، بیرون از گفتمان‌ها و در مورد آنها برای افراد فراهم شده و در این شرایط فرد یک عامل اجتماعی و سوژه سیاسی مطرح

-
1. Regularity in Dispersion
 2. Subjectivity
 3. Social Agency
 4. Political Subjectivity

می‌شود. بنابراین در این نظریه، سوژه تکه‌تکه تصور می‌شود نه یکپارچه. از اینرو سوژه خود بنیاد و مستقل افسانه‌ای بیش نیست. این تلقی - نفی سوژه خودمختار - را می‌توان در اندیشه‌های نیچه، هایدگر، فروید و... نیز جست‌وجو کرد که سوژه را به موقعیت‌های سوژگی که گفتمان‌ها برای خود فراهم می‌کنند، تقلیل می‌دهند و از این طریق، سوژه خودمختار با هویت و منافع ثابت را طرد می‌نمایند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۷). سؤالی که مطرح می‌شود این است که گفتمان‌ها چگونه تغییر می‌کنند؟ و افراد و سوژه‌های انسانی چه نقشی در روند این تغییرات دارند؟

لاکلا و موف برای توضیح این سؤال مفهوم ازجاشدگی^۱ را به خدمت می‌گیرند. ازجاشدگی حوادثی هستند که حاصل رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در جامعه‌اند. آنها حوادثی هستند که نمی‌توانند با نظم گفتمانی موجود نمادپردازی شوند. از اینرو می‌کوشند آن را متلاشی کنند. این وضعیت، تمایل به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود دارد و جامعه را به بحران هدایت می‌کند و به ممکن بودن و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی و تغییراتی که جهت آنها از پیش تعیین نشده است، اشاره دارد. بنابراین ازجاشدگی هرچند متضمن نوعی تغییر است، اما تغییری که جهت آن مشخص نیست. بوروکراسی، جهانی شدن و... همه و همه با کلیدواژه ازجاشدگی تبیین می‌شود. ازجاشدگی امکان ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند؛ چرا که در شرایط بی‌قراری و ازجاشده‌گی گفتمان‌ها و ساختارها، سوژه‌ها امکان عاملیت را به دست می‌آورند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۱-۵۴۲).

البته باید توجه داشت که این عاملیت بدین معنا نیست که سوژه‌ها دیگر در فضای فارغ از قدرت و سلطه می‌توانند زندگی کنند. بلکه این تازه شروع قدرت است؛ بدین معنی که سوژه‌ها تنها می‌توانند انتخاب کنند که در کدام ساختار از قدرت زیست کنند. مهم‌ترین بحثی که در اندیشه سیاسی فوکو بر جامعه‌شناسی سیاسی تأثیر گذاشته است، بحث ساختن سوژگی است. به عقیده وی سوژه‌ها همواره «مطیع شده»^۲ و در گفتمان‌ها و کردارهای قدرتی ساخته شده‌اند که آنها را در «موقعیت سخنگویانی» در تصرف خودآگاهی و مهمتر از همه در قرن بیستم در تصرف یک ناخودآگاه که آمال را تعیین می‌کند، قرار می‌دهد (نش، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۱). بنابراین گفتمان‌های موجود در جامعه در یک منازعه دایمی، تلاش در گسترش خود داشته و به دنبال تثبیت و توسعه نظام معانی، مفاهیم و... است و از طرف دیگر به شالوده‌شکنی مفاهیم گفتمان‌های رقیب می‌پردازد. این منازعه حتی برای لحظه‌ای متوقف نخواهد شد و گفتمان‌ها برای بقا و تداوم خود به آن نیازمند هستند. سوژه‌های بیرون از گفتمان وجود ندارد اما این بدین معنی نیست که افراد فقط به یک گفتمان تعلق دارند و امکان رهایی از آن وجود ندارد (هرچند این مسئله بسیار

1. Dislocation
2. Subjected

مشکل می‌نماید و بسیاری آن را غیرممکن دانسته‌اند)، بلکه در زمان‌های ازجاشدگی گفتمان، افراد می‌توانند تغییر موضع داده و سخنگوی گفتمان دیگری باشند که توانسته به گونه‌ای موفق عمل کند. واگرایی گفتمان‌ها زمانی اتفاق می‌افتد که آشوب اقتصادی و اجتماعی فراگیری حاصل می‌شود و یا چنین آسیب‌هایی موجب می‌شود تا سوژه‌ها احساس بحران هویت کنند. در چنین شرایطی، سوژه‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های جایگزین، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی نمایند.

در اینجا ما هویت‌های مختلط^۱ سوژه‌ها را به دو معنا به کار می‌گیریم. هویت مختلط در معنای اول به این مسئله اشاره دارد که فرد فقط یک هویت ثابت ندارد و سوژه در سطوح مختلف به هویت‌های مختلفی تعلق دارد. مثلاً در یک سطح هویت قومی و در سطحی بالاتر به هویت ملی و در سطح جهانی دارای هویت دینی اسلامی، لیبرال، مارکسیستی و یا متعلق به یک جنبش اجتماعی جدید باشد. در این معنی، فرد در عین حال دارای هویت‌های مختلطی است که هر کدام از این سطوح هویتی می‌توانند در راستای یکدیگر (تقویت‌کننده) یا در مقابل هم (تضعیف‌کننده) قرار گیرند. برای مثال در بین یک گروه، هویت قومی می‌تواند در راستای تقویت هویت جهانی و بالعکس باشد در حالی که این دو در جهت تضعیف هویت ملی قرار گیرند (جلایی‌پور و قنبری، ۱۳۸۸: ۱۸۴-۱۸۵). همین مسئله ممکن است در یک گروه دیگر معکوس باشد؛ یعنی هویت جهانی و هویت محلی (و حتی ملی) تضعیف‌کننده هم باشند (حبی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

هویت مختلط در معنای دوم که پیش‌تر مد نظر این پژوهش نیز می‌باشد، هویتی است که درون دولت تعریف می‌شود؛ بدین معنی که درون حوزه دولت-ملت، گفتمان‌های متعددی قابل تصور است که نگاه چشم‌اندازگرایانه^۲ یعنی تاریخ‌مندی^۳، زمان‌مندی و مکان‌مند بودن سوژه‌ها، میزان دسترسی و عدم دسترسی به گفتمان‌های مختلف را مشخص می‌کند. در این صورت افراد تحت سه شرط بالا (یعنی تاریخ‌مندی، زمان‌مندی و مکان‌مندی که خاص سوژه است) می‌توانند به هر کدام از این گفتمان‌ها تعلق داشته باشند. بنابراین گروه‌ها نه بر مبنای منافع و ویژگی‌های مشترک ذاتی بلکه در ضمن اتحاد و برخورد با دیگران ساخته می‌شوند. در حقیقت «همبستگی‌های متقاطع» بین گروه‌ها وجود دارد، همچنان که افراد بسته به اینکه چگونه هویت سیاسی‌شان را در زمینه‌های اجتماعی متفاوت تجربه می‌کنند، متعلق به بیش از یک گروه هستند (نش، ۱۳۸۸: ۳۶). یعنی سوژه و هویت او تمام شده نیست بلکه در منازعه میان گفتمان‌های مختلف، هویت در لحظه تثبیت شده و در آن دیگر شناور می‌شود. به همین دلیل گفتمانی موفق و منشأ هویت فرد است که دائماً در حال تثبیت باشد.

-
1. Hybrid identities
 2. Perspectivism
 3. Historicity

ساخت فرهنگی قدرت

بدون مواجهه با مفهوم قدرت نمی‌توان وارد عرصه سیاست شد. مفهوم قدرت از زوایای مختلفی بررسی شده است. از این میان دو رویکرد، یکی رویکرد دوگانه‌ساز وبری به قدرت و دیگری رویکرد پسا‌ساختارگرایانه به قدرت فوکو (و بسیاری از اندیشمندان فرانسوی این نحله) و بسیاری از متفکران پسا‌مارکسیسم مانند گرامشی، لاکلا و موف (تاجیک، ۱۳۸۵: ۳۱؛ منوچهری و رنجبر، ۱۳۸۹: ۳۰۷) و... برجسته می‌نماید. این نوشته برخلاف مباحث متفکران طیف اول، نه بحث درباره چپستی و منشأ قدرت، بلکه بررسی چگونگی اعمال قدرت، ابزارهای اعمال قدرت و پیامدهای آن در چارچوب نظریه گفتمان است. بنابراین منظور ما از قدرت، قدرتی است که با ابزارهای فرهنگی اعمال می‌شود و پیامدهایی که این نوع اعمال قدرت می‌تواند به دنبال داشته باشد.

مفهوم پسا‌ساختارگرایانه قدرت، مبتنی بر اندیشه‌های میشل فوکو است. به زعم فوکو، قدرت نه تنها بر فرمانبران بلکه بر اعمال‌کنندگان قدرت و حاکمان نیز تأثیر می‌گذارد و نظم و انضباط خود را بر ذهنیت‌ها، رفتار و گفتار آنها تحمیل می‌کند. در این نوع از قدرت، دیگر سوژه خودمختار و عاقلی که کنترل قدرت را در اختیار داشته باشد، وجود ندارد، بلکه این خود قدرت است که سوژه و هر آنچه را به او باز می‌گردد، تولید می‌کند. همین قدرت است که نهادهای اجتماعی از جمله نهادهای رسانه‌ای و مطبوعاتی را زیر چتر خود می‌آورد و شیوه‌های اندیشه و گفتار را تعیین می‌کند. کاربرد قدرت باید بیش از هر چیز بیانگر اثرگذاری بر ذهن یا به عبارت دیگر، بازی تصورات و نشانه‌هایی باشد که با احتیاط اما با ضرورت و روشنی، در ذهن همگان جریان یابد و دیگر نه بدن و جسم، بلکه روح را محور کار قرار دهد. منظور او به روشنی این است که امروزه دیگر همبسته تکنیک، قدرت روح است (فوکو، ۱۳۸۷: ۱۲۸؛ سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۷). از این‌رو «...کیفرمندی به جای کفاره‌ای که قبلاً بر بدن وارد می‌کرد، مجازاتی را اعمال می‌کند که بر اعماق قلب و اندیشه و اراده و امیال تأثیر بگذارد...» (فوکو، ۱۳۸۷: ۲۷).

به عقیده فوکو، هنر قدرت باید بر پایه یک تکنولوژی تمام‌عیار بازنمایی^۱ استوار شود. از این‌رو گفتمان جدید قدرت از رهگذر نظریه منافع، تصورات، نشانه‌ها و از رهگذر مجموعه‌ها و شکل‌بندی‌هایی که بازسازی کرده، نوعی روش کلی برای اعمال قدرت بر انسان‌ها ارائه داد: «ذهن» به عنوان صفحه‌ای برای نوشتن قدرت بر آن، به همراه نشان‌شناسی به منزله ابزار آن؛ مطیع کردن بدن از رهگذر کنترل ایده‌ها و تحلیل تصورات به مثابه اصلی در سیاست بدن‌ها، اصلی کارتر و به مراتب مؤثرتر از روش‌های قبلی است (فوکو، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۳۱).

قدرت انضباطی، قدرتی است که هدف آن «تربیت کردن» است که افراد را می‌سازد. این

قدرت همچون اقتصادی محاسبه شده اما همیشگی عمل می‌کند. این حالت و این شیوه در مقایسه با قدرت پادشاهی یا دستگاه‌های عظیم کشور، حالتی متواضعانه و خردند و دقیقاً همین حالت و شیوه‌ها بودند که به تدریج این شکل‌های بزرگ را تسخیر کردند و سازوکارهای آن را تغییر دادند و روش‌های خود را بر آن تحمیل کردند. از این‌رو در جریان گردش روزمره نهادها، انضباط موجب تربیت، پرورش، فردی شدن، نظم، مطیع و منقاد شدن سوژه‌ها می‌شود. انضباط از طرق مختلف و در نهادهای متعددی اعمال می‌شود: در مدرسه، کارخانه یا بیمارستان، بسیاری از افراد در چارچوب قواعد و تنظیماتی خاص، تحت مقررات و برنامه‌های زمان‌بندی شده و دقیق ساعات کاری و امتحانات معینی قرار می‌گیرند که جملگی ابزار عمده انضباط محسوب می‌شود. بر اساس عقیده فوکو، هیچ تردیدی نیست که انضباط «تکنولوژی و ابزار دقیق و حساب شده انقیاد» است (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۱۸۶-۱۸۷).

قدرت مد نظر فوکو، هم نیرویی مولد و هم نیرویی انقیادآور است. قدرت از آن جهت مولد است که کل جهان اجتماعی و شیوه فهم ما از آن جهان را تولید می‌کند و از آن جهت انقیادآور است که به واسطه انضباط، تنظیم کل امور روزمره انسان‌ها را با اعمال مقررات دقیق بر زمان و مکان حضور بدن‌هایشان به عهده می‌گیرد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۶؛ فوکو، ۱۳۸۷: ۳۸). البته این بدین معنا نیست که قدرت یک مسیر کلی را طی می‌کند و هیچ مقاومتی در این زمینه شکل نمی‌گیرد و افراد و گروه‌ها کاملاً مطیع قدرت هستند. به نظر فوکو، قدرت و مقاومت لازم و ملزوم یکدیگرند و مبارزات سیاسی میان گفتمان‌های غالب و فرهنگ‌های مقاوم در این چارچوب می‌تواند تشریح شود. اعمال قدرت مستلزم حدودی از آزادی در موضوعات تحت قدرت‌اند. لذا هر جا امکان مقاومت (مبتنی بر آزادی) منتفی باشد، بحث از روابط قدرت هم بی‌معنا است (هیندس، ۱۹۹۷: ۱۰۰).

فوکو گفتمان را در ارتباط با قدرت تعریف می‌کند. گفتمان برای فوکو بیان آرمان‌گرایانه پندارها نیست، بلکه در چارچوبی کاملاً ماده‌گرایانه، بخشی از ساختار قدرت در جامعه است. اهمیت گفتمان‌ها در این است که بازی قدرت را آشکار کرده، فعالانه به زندگی مردم شکل می‌دهند (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۵-۵۶). فوکو معتقد است که قدرت را نباید به منزله امتیازی دانست که می‌توان از آن بهره برد، بلکه باید به منزله شبکه‌ای از مناسبات در حال گسترش و فعالیت دید. این قدرت اعمال می‌شود، نه تصاحب و امتیاز کسب‌شده یا حفظ‌شده طبقه حاکم نیست، بلکه اثر و نتیجه کلی موقعیت‌های استراتژیک این طبقه است؛ اثری که موقعیت کسانی که تحت سلطه‌اند، آن را آشکار و گاه همراهی می‌کند. این قدرت صرفاً به منزله اجبار (بر کسانی که آن را ندارند) یا ممنوعیت اعمال نمی‌شود، بلکه آنان را محاصره می‌کند و از طریق و خلال آنان می‌گذرد. فوکو علاوه بر انضباط به توصیف دو شیوه یا رویه دیگر در ایجاد انقیاد می‌پردازد که در

پیوند با قدرت حاکم و حاکمیت قانون قرار دارد (مک‌دائل، ۱۳۸۰: ۱۸۸؛ فوکو، ۱۳۸۷: ۳۹).

از نظر فوکو، سوژه در چنبره قدرت شکل می‌گیرد و در واقع گفتمان، تجلی آشکار سوژه متفکر، دانا و سخن‌گو نیست، بلکه برعکس کلیتی است که در آن پراکندگی سوژه و گسستگی‌اش با خود ممکن است تعیین یابد. به گونه‌ای که دیگر «خود» از زبان برای بیان خودش بهره نمی‌گیرد، بلکه زبان به واسطه فرد سخن می‌گوید. خود فرد رسانه‌ای می‌شود برای فرهنگ و زبانش. از میان نظرات گفتمان، تنها نظریه گفتمان لاکلا و موف این تعبیر از قدرت را می‌پذیرد. در همین زمینه برداشت فرکلاف از قدرت، مبتنی بر مفهوم هژمونی گرامشی از قدرت است. هژمونی هم در برگیرنده سلطه است و هم شامل فرآیند مذاکره‌ای که بر اساس آن گروه‌های اجتماعی برای تثبیت معنا با هم مذاکره می‌کنند و در فرآیند مذاکره امکان مقاومت برای گروه‌های رقیب فراهم می‌شود. روابط قدرت از نظر فرکلاف، نامتقارن، نابرابر و سلطه‌آور است و ایدئولوژی، سلطه و روابط نابرابر قدرت را توجیه می‌کند. او ایدئولوژی را ساخت‌های معنایی می‌داند که در تولید، بازتولید و تغییر روابط قدرت نقش دارند. در نتیجه معنا در فهم ایدئولوژی اهمیت بسیار دارد زیرا «معنا در خدمت قدرت است» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۴۸-۶۲).

بدون شک فوکو توضیحی همه‌جانبه از قدرت ارائه می‌دهد که اساس این پژوهش را تشکیل می‌دهد. اما نمی‌توان همچون فوکو قدرت را در همه عرصه‌ها یکسان در نظر گرفت و قدرتی را که از طریق نهادهای اجبار اعمال می‌شود با قدرتی که از طریق نظام آموزشی اعمال می‌شود، در یک سطح دید. علاوه بر این مقاومتی که افراد و سوژه‌ها در مقابل قدرت انجام می‌دهند، در مباحث فوکو به شکلی محدود به آن پرداخته شده است. در اینجا باید با ادوارد سعید همگام شد که برخلاف فوکو معتقد است هر سوژه منفردی، تأثیر فراوان و تعیین‌کننده‌ای دارد (سعید، ۱۳۸۶: ۴۹).

بنابراین پایه این پژوهش را مباحث فوکو از قدرت تشکیل می‌دهد و روی این پی، اندیشه‌های گرامشی می‌تواند نتایج مطلوبی داشته باشد و در همین زمینه استفاده از روش گفتمانی لاکلا و موف می‌تواند مؤثر باشد. هرچند فرکلاف توجه ویژه‌ای به مفهوم قدرت در اندیشه گرامشی دارد، در این پژوهش کمتر از آن استفاده می‌شود. زیرا اولاً نگاه دوگانه‌ساز او (همین نگاه در اندیشه گرامشی وجود دارد) را به جامعه نمی‌پذیرد و جامعه را متشکل از گروه‌های متعددی می‌داند؛ ثانیاً تفسیر قدرت در آن مبنایی وبری دارد، درحالی‌که قدرت مد نظر فوکویی است. بنابراین قدرت، استراتژی در حال گسترش تلقی می‌شود با کارویژه‌های انقیاد و انضباط (فوکو) که دولت، نهادها و افراد، آگاهانه و یا ناآگاهانه و با شناخت از این استراتژی سعی در تثبیت معنا، حفظ و گسترش این رابطه نابرابر قدرت دارند و مقاومت (در اندیشه گرامشی) نیز از همین جا ناشی می‌شود.

مفهوم قدرت در اندیشه گرامشی، مفهومی بسیار گسترده است و شامل مجموعه وسیعی از

نهادهای می‌شود که واسطه روابط قدرت در جامعه هستند. این نهادها شامل آموزش و پرورش، رسانه‌های همگانی، مساجد، پارلمان‌ها و دادگاه‌ها هستند و همگی فعالیت‌ها و ابتکاراتی هستند که به عنوان ابزارهای استیلای سیاسی و فرهنگی به کار گرفته می‌شوند. مطابق نظر گرامشی، حاکمیت یک طبقه خاص، بر اساس دو جنبه جداگانه اجبار (سلطه) و رهبری اخلاقی ممکن می‌شود. هژمونی به شیوه‌ای از حاکمیت اشاره دارد که سلطه طبقاتی صرفاً بر مبنای اجبار نبوده، بلکه بر اساس پذیرش فرهنگی و ایدئولوژیک طبقات فرودست نیز هست. بنابراین استیلای سیاسی صرفاً با زور یا رضایت تنها حاصل نمی‌شود، بلکه محصول هر دو امر است. بر این اساس یک طبقه زمانی مستولی است که بتواند رضایت فعال طبقه فرودست را کسب کند. البته نباید تصور کرد که رضایت، امری ابدی است، بلکه نشان‌دهنده منازعه‌ای میان دیدگاه‌های ایدئولوژیک مختلف و رقیب است که همواره تغییر می‌یابد تا خود را با ماهیت متحول شرایط تاریخی و تقاضاها و اعمال انعکاسی انسان‌ها وفق دهند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۸۹).

بنابراین دولت از طریق هژمونی سعی می‌کند قدرت خود را به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و با رضایت عامه بازتولید کند و آن را تداوم بخشد و امکان هرگونه مقاومت را به حداقل برساند. دولت برای این کار از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کند، برای مثال برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است. بدین طریق قدرت هم به تولید معنا می‌پردازد و هم با به‌کارگیری ابزارهای انضباط و انقیاد، دشمن و غیر را حذف و طرد می‌کند. به کمک همین سازوکار است که قدرت پس یک گفتمان با تأثیرگذاری بر ذهن سوژه‌ها، اقدام به تولید اجماع و تعریف نشانه‌ها به شیوه‌ای خاص می‌کند و در واقع مدل‌های خاصی را به دال مرکزی گفتمان می‌چسباند و آن را هژمونیک می‌کند و همزمان سعی می‌کند با ساختارشکنی دال مرکزی گفتمان رقیب، مدل‌هایش را از دال جدا کند و هژمونی‌اش را بشکند. در حقیقت برجسته‌سازی با تولید اجماع، چهره قدرت را طبیعی و بدیهی جلوه می‌دهد و آن را از نظر پنهان می‌کند. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، دو چهره سخت‌افزاری و نرم‌افزاری دارد که بیانگر جنبه‌های کاربردی قدرت‌اند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

همان‌طور که مارکس در نامه‌ای به کوگلمان^۱ اشاره می‌کند: «هر بچه‌ای می‌داند که هر صورت‌بندی اجتماعی که شرایط تولید را همزمان بازتولید نکند، حتی برای یک سال هم دوام نخواهد آورد» (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۹۱). بنابراین اگر دولت‌ها شرایط تولید قدرت خود را همزمان بازتولید نکنند، خیلی زود یکی از فرهنگ‌های مقاوم (که شرایط لازم را کسب کند)، آن را کنار می‌زند. زور در همه حالات (چه به صورت زور خشونت‌بار و چه مزاحمت و نفاق‌افکنی) فقط

می‌تواند یک چاره موقت تلقی شود. تجربه نشان داده است که کاربرد زور تأثیری موقت و کوتاه‌مدت دارد و در برنامه‌های درازمدت چندان مؤثر نخواهد افتاد. هرچند می‌توان با کاربرد زور موقتاً مردم بیشتری را تحت سلطه و کنترل درآورد (خصوصاً در شرایط دوران پس از پیروزی یک انقلاب که گروه حاکم جدید، خواهان دگرگونی اشکال مختلف الگوهای عادت و رفتار اجتماعی پیش از انقلاب است)، همانند ساختن، یکپارچه کردن و وفق دادن مردم با شرایط جدید، بستگی تام به دگرگون کردن ذهنیت‌ها، افکار و سطح آگاهی آنان دارد. اگر این دگرگونی ذهنی و فکری صورت نپذیرد، اعضای جامعه خود را جزیی از نظم موجود نمی‌بینند و همیشه به دنبال فرصت هستند تا شرایطی به وجود آورند که از طریق آن، هویت از دست رفته خود را بازیابند. طرح‌ریزی چنین هویت جمعی که مستلزم شکستن ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیشین و به دنبال آن ساختن اجتماعی تازه است، نمی‌تواند تنها به زور انجام شود (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۶۵).

بنابراین در مطالعات فرهنگی، سیاست میکرو فیزیک قدرت، جای ماکرو فیزیک قدرت می‌نشیند. هژمونی، تثبیت نسبی رابطه میان دال و مدلول و نظریه‌ای در باب تصمیماتی که در عرصه‌ای تصمیم‌گیری ناپذیر اتخاذ می‌گردند، تعریف می‌شود و رقابت سیاسی به عنوان تلاش نیروهای رقیب برای تثبیت نسبی دال‌های مذکور در قالب پیکره‌هایی خاص معنا می‌یابد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۶۴).

گفتمان، فرهنگ و ایدئولوژی مبنای تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی معاصر

در میان نظریات موجود، فقط نظریه گفتمان است که بین عناصری مانند قدرت، ایدئولوژی، زبان و فرهنگ رابطه برقرار می‌کند. به عقیده فرکلاف، زبان صورت مادی ایدئولوژی است و در واقع با آن آغشته است. گفتمان و ایدئولوژی، وجود مادی و کاربست‌هایی دارند که موجب انقیاد و سوژه‌سازی می‌شوند. ایدئولوژی به مثابه گفتمان چیزی است که لاکلا و موف از آن استفاده می‌کنند. بدین معنی که ما نمی‌توانیم مانند فرکلاف بر این عقیده باشیم که زبانی که دیگران از آن استفاده می‌کنند، ایدئولوژیک است و زبان ما غیر ایدئولوژیک؛ مانند آنچه مارکسیست‌ها از آن سخن می‌گویند. بنابراین با به کار بردن گفتمان به جای ایدئولوژی، صحبت از گفتمان‌های مختلف در عرصه اجتماع است که دیگر نه بحث از درست یا نادرست بودن، بلکه بحث بر سر چگونگی رقابت آنهاست (حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۸۳؛ مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۱۸۵).

هر گفتمان در ساختار خود ایدئولوژی‌ای دارد که می‌تواند به عنوان مجموعه‌ای از رمزگان، ساختار نظام یا «صورت‌بندی روابط معنایی» مشخص یا هنجارمند و مقید به تاریخ خاص، مبنای

عمل قرار گیرد. چنان که پل ریکور^۱ می‌گوید: «ایدئولوژی دیگر آن چیزی نیست که ما درباره آن فکر می‌کنیم، بلکه چیزی است که ما درون آن فکر می‌کنیم» (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۳۹).

ادوارد شیلز^۲، ابعاد ایدئولوژی را در ارتباط با مفاهیمی نظیر مفصل‌بندی، اقتدارمندی، فرمول‌بندی یا دکترین، میزانی از اجتماع حامیان، تجویز رفتارهای متناسب با عقاید، میزان سوءظن نسبت به اندیشه‌های غیر و بیگانه، تعمیق احساسات و عواطف میان حاملان ایدئولوژی و تقویت تعهد اجتماعی تحلیل می‌کند (نظری و سازمند، ۱۳۸۷: ۴۰). بنابراین هنجارهای ایدئولوژیک در عملکرد دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، نه تنها درک ما را از جهان بلکه همچنین درک ما را از خودمان، هویتمان و از ارتباطمان با دیگران و به طور کلی با جامعه شکل می‌دهد. لاکلا و موف همه آنچه را که در اجتماع اتفاق می‌افتد، گفتمانی (گفتمان به مثابه ایدئولوژی و فرهنگ) می‌بینند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۰۶؛ کاظمی و محسنی آهویی، ۱۳۸۷: ۲۵).

در پایان دهه ۱۹۶۰، حوادث و حرکتهای سیاسی متفاوت بسیاری موجب شد تا فرهنگ نه دیگر امری خارج از عرصه سیاست و نه جزئی از نگرش ارگانیک (لوپس) یا کارکردی (پارسونز) به جامعه، بلکه عرصه مواجهه و منازعه مدنظر گرفته شود و انگیزه‌های پنهان بسیاری که آمیزه‌ای از انگیزه‌های فکری، سیاسی و شخصی بودند، در پس هر تحلیل فرهنگی دیده شود (تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۶).

بنابراین هرچند از نظر روش‌شناختی، رویکردهای متفاوتی نسبت به مسئله فرهنگ وجود دارد. آنچه در این پژوهش به آن توجه می‌شود، بررسی فرهنگ در چارچوب رویکرد گفتمانی است. این رویکرد به فرهنگ را می‌توان رویکرد پساساختارگرایانه نیز نامید. در این دیدگاه، فراسوی گفتمان، هیچ سوژه استعلایی، مفاهیم ماتقدم، حقایق ماقبل گفتمانی و... وجود ندارد. در گفتمان‌های متفاوت، جهان به صورت‌های متفاوت درک می‌شود. گفتمان، پنهان و ناخودآگاه عمل کرده، معنا و ارتباطات اجتماعی را می‌سازد و ذهنیت و ارتباطات اجتماعی و سیاسی قدرت را شکل می‌دهد. به طور کلی در تحلیل گفتمانی، برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناختی، صرفاً به عناصر نحوی و لغوی تشکیل‌دهنده جمله به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا یعنی بافت متن^۳ سروکار نداریم، بلکه فراتر از آن ما با عوامل برون‌زبانی یعنی بافت موقعیتی^۴ فرهنگی و غیره سروکار داریم (حاضری و مهر آیین، ۱۳۸۱: ۱۰۸-۱۱۰).

به عقیده لاکلا و موف در بحث گفتمان هر چیزی فرهنگی است. برای مثال حتی سن، برساخته‌ای اجتماعی- فرهنگی است. از سن ممکن است به عنوان مقوله‌بندی گروهی استفاده

1. P. Ricoeur
2. E. Shils
3. Context
4. Context Of Situation

شود، یعنی طبقه‌بندی‌های سنی همیشه با نوعی نگرش سوگرایانه به لحاظ فرهنگی همراه است. یک گروه سنی ممکن است دارندهٔ فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارها، رفتارها و زبان خاص خود در نظر گرفته شود (کاظمی و آهویی، ۱۳۸۷: ۲۵؛ تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۸).

تلقی حاکم در مطالعات فرهنگی آن است که بازتولید هنجارین سلطه^۱ و هژمونی، مستلزم گفتمان‌های ایدئولوژیک است. گفتمان‌های ایدئولوژیک، مجموعه رمزهایی است که سوژه‌های اجتماعی از طریق آن، زندگی خود و جایگاه‌شان در مناسبات اجتماعی را معنا می‌کنند. از این حیث، بر اساس نظریهٔ بازتولید که ناظر بر مسئلهٔ معنا و تکوین ذهنیت افراد است، گروه‌های قدرتمند جامعه تلاش می‌کنند تا فرآیند معناسازی و شکل‌گیری ذهنیت افراد را با کنترل فرآیندهای شکل‌گیری گفتمان‌های ایدئولوژیک در جامعه کنترل کنند (آزادارمکی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۲۶).

آلتوسر^۲ میان دستگاه‌های اجبار دولت^۳ و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت^۴ تمایز قائل می‌شود. قبل از آلتوسر نیز کسانی مانند مارکس در هجدهم برومر لویی بناپارت و نبرد طبقاتی در فرانسه و گرامشی در یادداشت‌های زندان (۱۹۷۱)، چنین تمایزی را مطرح کرده بودند (آزادارمکی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

آلتوسر از دو نوع سازوبرگ دولت سخن به میان می‌آورد: یکی سازوبرگ‌های دولت (دستگاه اجبار) که شامل هیأت دولت، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و... می‌شود. این سازوبرگ‌ها با قوهٔ قهریه سروکار دارند یا اینکه نهایتاً با این قوه سروکار دارند. دیگری سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت که مشمول برخی از واقعیات است که در نگاه ناظر، مستقیماً به صورت نهادهای منفک و تخصصی پدیدار می‌شوند. آلتوسر معتقد است که سازوبرگ‌های ایدئولوژیک برخلاف سازوبرگ‌های دولت مستقیماً سازمان‌دهی واحدی ندارند، بلکه به شکلی نامحسوس و نامرئی با هم در ارتباط‌اند. اینجاست که تأثیر اندیشهٔ گرامشی بر آلتوسر را می‌توان به خوبی مشاهده کرد. به عقیدهٔ گرامشی، تفکیک میان حوزهٔ عمومی و خصوصی، تفکیک داخلی قانون بورژوازی است و تنها در حوزه‌های وابسته به آن که این قانون در آنها قدرتش را به کار می‌گیرد، اعتبار دارد. مدرسه و کلیسا با روش‌های ویژهٔ خود در واپس‌زنی، طرد و تنبیه، نه تنها بندگان بلکه پیشوایان را نیز «تأدیب» می‌کنند. خانواده و سازوبرگ ایدئولوژیک فرهنگی نیز به همین صورت است. به عقیدهٔ آلتوسر، هیچ دولتی بدون سازوبرگ‌های ایدئولوژیک نمی‌تواند دوام بیاورد و هژمونی خود را تداوم دهد (آلتوسر، ۱۳۸۷: ۳۷-۴۰). هر یک از سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت در تداوم هژمونی دولت، نقش مشترکی را پی‌گیری می‌کند؛ سازوبرگ سیاسی، افراد را به فرمان‌برداری از

1. Normative Reproduction of Domination
2. L. Althusser
3. Repressive State Apparatus
4. Ideological State Apparatus

ایدئولوژی سیاسی دولت، ملزم می‌کند. سازوبرگ مطبوعاتی، رادیو و تلویزیون، مسائلی را به خورد شهروندان می‌دهند که به بازتولید قدرت کمک می‌کند. به عقیده آلتوسر کارکرد تمام ایدئولوژی‌ها آن است که افراد عادی^۱ را به سوژه مورد نظر خود تبدیل می‌کند (آزاد ارمکی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۲۸؛ آلتوسر، ۱۳۸۷: ۴۸).

ایده اصلی گرامشی به جای تمرکز بر محتوای فرهنگ، توجه به نقش فرهنگ و عملیات آن است (کولاکوفسکی، ۱۳۸۷: ۲۶۹). گرامشی با تأکید بر جامعه مدنی، به نحوه شکل‌گیری هژمونی می‌پردازد. جامعه مدنی، قلمرویی است که در آن نزاع همیشگی برای کسب چنین اقتداری صورت می‌گیرد. به عقیده گرامشی، هژمونی فرهنگی نسبت به هژمونی سیاسی اهمیت بیشتری دارد. جامعه مدنی، قلمرویی است که در آن همه پویش‌های تشکیل‌هویت، منازعه ایدئولوژیک، فعالیت‌های روشن‌فکرانه و ساختار ایدئولوژیک (چه اخلاقی و چه فریب‌کارانه) شکل می‌گیرد. جامعه مدنی، بستری است که در آن، فرد آگاهی یافته، وارد عمل سیاسی می‌شود. در جامعه مدنی، تراکم منافع شکل می‌گیرد، منافع محدود به دیدگاه‌هایی جهان‌شمول‌تر تبدیل می‌شود، ایدئولوژی‌ها پذیرفته و اصلاح می‌شود و ائتلاف‌ها صورت می‌گیرد (غریاق زندی، ۱۳۷۶: ۶).

گرامشی در مقابل زور و خشونت از مفهوم رضایت^۲ سخن می‌گوید. به نظر گرامشی فارغ از نوع دولت، نبود رضایت خودجوش در جامعه مدنی، دولت را وادار می‌کند تا به قوه قهریه متوسل شود. وی جوامع زورمدار را بدون سازوکارهای لازم برای تولید اجماع و توافق بر سر چگونگی سامان‌دهی جامعه می‌داند (بایتس، ۲۰۰۲: ۲۴۹). رضایت خودجوش^۳ بر وضعیتی روان‌شناختی دلالت دارد که مستلزم پذیرش نظم سیاسی-اجتماعی یا جنبه‌های حیاتی این نظم است. این پذیرش از این جهت خودجوش تلقی می‌شود که نتیجه فعالیت آموزش نظام‌مند گروهی از قبل آگاه و پیشرو محسوب نمی‌شود، بلکه حاصل تجربیات روزانه و از رهگذر «معرفت عامیانه» شکل می‌گیرد. به عقیده گرامشی، نهادهای فرهنگی مثل مدرسه، جامعه را به پذیرش نظم موجود ترغیب می‌کنند و سلطه خویش را مشروع می‌سازند. بر این اساس، رضایت نه با تحمیل اغواگونه و مودیانة همه منافع و خواسته گروه‌های مسلط، بلکه به مدد توجه به منافع گروه‌های فرودست اعمال می‌کند. در واقع گروه پیشرو باید دست به نوعی از خودگذشتگی بزند. اما این مصالحه و مسامحه نمی‌تواند مسائل ضروری و بنیادی را در برگیرد (گرامشی، ۱۹۷۱: ۱۹۸-۱۹۹؛ آزاد ارمکی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۳۷).

یکی دیگر از مباحث گرامشی درباره مفهوم هژمونی، این است که تسلط هژمونی بر گروه‌های

-
1. Individuals
 2. Consent
 3. Spontaneous

تابع هرگز در عمل کاملاً تضمین نمی‌شود. در واقع ساختار مستحکم جامعه مدنی که زادگاه و محل اعمال هژمونی است، عرصه‌ای است که در یک طرف آن، گروه‌های مسلط سعی در نهادینه کردن معانی تولیدی‌شان دارند و از طرف دیگر، طبقه تحت سلطه در عین اینکه در مقابل این معانی مقاومت می‌کنند، در صدد تولید معانی و هویت خاص خودشان بر می‌آیند؛ هویتی که مبتنی بر ابژه‌های مخصوص خودشان است (معیدفرو و شهلی‌بر، بی‌تا: ۱۸۷؛ غریباق زندگی، ۱۳۷۶: ۹). در نظریه گرامشی، توجه خاصی به ایدئولوژی‌های ضد هژمونی و چگونگی شکل‌گیری آن شده است. به علاوه گرامشی، متون ایدئولوژیک را حاوی پیام‌هایی می‌داند که فقط یک معنای مشخص و از پیش تعیین شده ندارد. بنابراین امکان خوانش‌های مختلف وجود دارد (آزادارمکی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

در این چارچوب، متون فرهنگی (متون به مفهوم فراگیری که در بالا توضیح داده شد)، واجد معانی ثابت نیستند. همچنین معانی این متون را نیات یا مقاصد تولیدکنندگان آنها تعیین نمی‌کند، بلکه این معانی همواره از زمینه‌ای خاص، برهه تاریخی خاص و گفتمانی خاص سرچشمه می‌گیرند و انسان‌های مختلف برحسب اینکه در چه زمینه‌ای و برای دفاع از کدام سیاست این معانی را بیان کنند، می‌توانند از متنی واحد، معانی چندگانه و متفاوتی ارائه دهند. به سخن دیگر، معنا محصولی اجتماعی است و متن صرفاً حکم‌محمل بیان آن معنا را دارد. فرهنگ، عرصه تعارض‌های ایدئولوژیک، یا اگر بخواهیم اصطلاح گرامشی را به کار ببریم، عرصه اعمال هژمونی است، از این دیدگاه که معانی گوناگون و متضادی را می‌توان به متون فرهنگی نسبت داد (پاینده، ۱۳۸۱: ۲۰۵).

بنابراین مواضع سوژه‌ای به مجموعه‌ای از باورهایی اطلاق می‌شود که از طریق آن، فرد موقعیت ساختاری‌اش را در یک شکل‌بندی اجتماعی تفسیر می‌کند. از این منظر، فرد فقط تا جایی عاملی اجتماعی محسوب می‌شود که موقعیت‌های ساختاری‌اش را به واسطه مجموعه‌ای از مواضع سوژه‌ای خود تفسیر می‌کند.

سیاست فرهنگی یکی از مباحث بنیادین در نظریه اجتماعی معاصر است که در دل سنت مطالعات فرهنگی^۱، در دهه‌های ۱۹۷۰م. و ۱۹۸۰م. در چارچوب نظریه آنتونیو گرامشی و خصوصاً جرح و تعدیل آن در چشم‌اندازی که پسامارکسیست‌ها پدید آوردند، شکل گرفت. سیاست فرهنگی در وسیع‌ترین معنایش عبارت است از هرگونه قدرت نام‌گذاری^۲، قدرت بازنمایی^۳ جهان اجتماعی با توجه به مقوله‌هایی چون طبقه، جنسیت، نژاد و شهروندی و قدرت

1. Cultural Studies Tradition
2. Naming
3. Representation

به وجود آوردن نسخه‌هایی رسمی^۱ که برای بازتولید و یا نقد جهان اجتماعی باشند. این نوع از سیاست منجر به سیاسی شدن کل عرصه‌های زندگی اجتماعی به خصوص عرصه فرهنگ می‌شود. اینجاست که سیاست فرهنگی^۲ از سیاست‌گذاری فرهنگی^۳ متمایز می‌شود. در حالی که سیاست فرهنگی، متمرکز بر بازنمایی‌ها و اعمالی است که نقشه‌های فرهنگی ما از معانی را به وجود می‌آورد و این معانی به نوبه خودشان روابط خاصی از قدرت را تولید یا تخریب می‌نمایند، سیاست‌گذاری فرهنگی، اشاره به فرآیندها، استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی دارد که به دنبال نظم بخشیدن و اداره تولید و توزیع تولیدات و اعمال فرهنگی هستند که غالباً کار دولت‌هاست (معیدفر و شپلی‌بر، بی تا: ۱۸۵-۱۸۸).

به عقیده پیر بوردیو^۴، قدرت نمادین، ابزار اعمال خشونت پنهان در جامعه است. قدرت نامریبی که فقط با همدستی کسانی اعمال می‌شود که نمی‌خواهند بدانند منقاد این قدرت‌اند یا اینکه خود آنها چنین قدرتی را بر خود اعمال می‌کنند. این نوع خشونت به فرآیندهایی اشاره دارد که بر اساس آنها نظم اجتماعی به جای آنکه از طریق کنترل اجتماعی مستقیم و اجباری برقرار شود، با دخالت سازوکارهای غیر مستقیم فرهنگی حاصل می‌شود. این مفهوم ناظر بر تحمیل نظام‌های نمادی و معنایی بر گروه‌ها یا طبقات اجتماعی است، به طوری که چهره‌ای مشروع و مقبول از این معانی عرضه می‌کند. کارکرد این شیوه مقبول‌سازی نمادها و معانی در جامعه، پنهان کردن مناسبات قدرتی است که عامل اجرای موفق این تحمیل است. از اینرو این مناسبات با دخالت فرهنگ بازتولید می‌شوند (آزاد ارملی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

بر این اساس فرهنگ عامه، محل منازعه میان نیروهای مقاومت گروه‌های زبردست در جامعه و نیروهای یکسان‌ساز در جامعه تلقی می‌شود. به طور کلی متون فرهنگ عامه، درون چیزی که گرامشی «تبادل سازشی» می‌نامد، جای می‌گیرند. به بیان دیگر همان طور که استوارت هال^۵ مطرح می‌کند، فرهنگ عامه محلی است که «ادراک اجتماعی جمعی ساخته می‌شود» و این فرهنگ در سیاست‌های مناقب‌خشی و تلاش برای سوق دادن خوانندگان به طریق خاص دیدن جهان نیز به کار برده می‌شود. عرصه فرهنگ و سیاست فرهنگی تنها مربوط به تولید متون و نوع بازنمایی جهان اجتماعی که در آن صورت می‌گیرد، نمی‌شود، بلکه مرحله مصرف یک متن فرهنگی و نوع معنایی‌ای را که در این مرحله مصرف‌کنندگان می‌سازند، در بر می‌گیرد. مرحله مصرف، اهمیت زیادی دارد و به قول استوارت هال، پیش از آنکه پیامی تأثیری بگذارد، نیازی را

-
1. Official Versions
 2. Cultural Politics
 3. Cultural Policy
 4. P. Bourdieu
 5. S. Hall

ارضا کند یا استفاده‌هایی از آن شود، باید ابتدا به شکل معناداری رمزگشایی شود و به گفتاری معنادار تبدیل شود. در واقع همان طوری که مرحله تولید و رمزگذاری، لحظه تعیین‌کننده‌ای در خلق یک پیام است، مرحله مصرف و رمزگشایی هم لحظه تعیین‌کننده دیگری برای وارد شدن آن پیام به درون ساختار اعمال اجتماعی است (معیدفرد و شهلی‌بر، بی‌تا: ۱۸۹-۱۹۰).

در مطالعات فرهنگی، ما به دنبال کشف و جست‌وجوی کارکردهای سیاسی خاص فرهنگ هستیم؛ فرهنگ به عنوان شکلی از هژمونی و یا «حاکمیت ذهنی» یعنی ابزاری برای تولید شهروندان «سازگار» یا «سر به راه» است. در همین زمینه برخی پست‌مدرنیست‌ها متأثر از فوکو بر این اعتقادند که فرهنگ نه غایت فی‌نفسه است و نه محصول عوامل خود بنیاد - چه افراد و چه اجتماعات - بلکه سازوکاری برای انتقال اشکال «حاکمیت» برای نظم دادن و اداره کنش، فکر و زندگی است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۴-۶۰).

به ندرت اتفاق می‌افتد که تلاش طبقات حاکم برای طبیعی جلوه دادن معانی‌شان، حاصل نیت آگاهانه اعضای منفرد آن طبقات باشد (هرچند مقاومت در مقابل آن تلاش غالباً - اما نه همیشه - هم آگاهانه و هم با قصد قبلی است). به بیان دقیق‌تر می‌توان گفت که این تلاش را باید کارکرد ایدئولوژی‌ای نقش شده در رفتار فرهنگی و اجتماعی هر طبقه و بنابراین اعضای آن طبقه تلقی کرد. این ما را به فرض بنیادی دیگری رهنمون می‌سازد: فرهنگ، واجد خصوصیات ایدئولوژیک است. افرادی مانند لاکلا، موف، استوارت هال و نورمن فرکلاف در صدد تعدیل مفهوم ایدئولوژی برآمده تا آن را در کنار مفهوم گفتمان به کار گیرند. پس بدون ترجیح هیچ یک از این مفاهیم بر دیگری، گاه از گفتمان‌های ایدئولوژیک سخن می‌گویند. افرادی مانند فوکو و رورتی، مفهوم ایدئولوژی را کنار گذاشته و به جای آن مفهوم گفتمان را قرار می‌دهند (آزادارمکی و رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۱؛ فیسک، ۱۳۸۱: ۱۱۸).

منازعه گفتمانی، شکل‌گیری گروه‌ها و گفتمان‌های سیاسی

منازعه میان گفتمان‌ها، منازعه برای تثبیت معناست، زیرا شرط حاکمیت یک گفتمان، مشروعیت و مقبولیت آن در نزد مردم است و مشروعیت یک گفتمان نیز به توانایی آن برای تثبیت معنای مورد نظر خود در ذهن مردم به مثابه سوژه‌ها بستگی دارد. وقتی معنای یک گفتمان در ذهن تثبیت شد، آنگاه آن گفتمان، کل رفتار و گفتار آنها را در اختیار خود می‌گیرد و به واسطه این امر همچنان تلاش می‌کند دامنه گستره معنایی خود را افزایش دهد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۶۲-۱۶۳). از این‌رو می‌توان گفت که ذهنیت تمامی سوژه‌ها ذهنیتی گفتمانی است، زیرا رهایی از چنبره گفتمان میسر نیست. سوژه ممکن است از گفتمانی به گفتمان دیگر

پناه برد، اما رهایی از گفتمان‌ها به صورت مطلق شدنی نیست. موفقیت یا ناموفق بودن یک گفتمان بستگی به عوامل متعددی دارد که تأثیر آنها منوط به موقعیت‌های ویژه است. به طور کلی در موفقیت و ناموفقیت یک گفتمان، سه نکته مهم مطرح است:

- ۱- آیا گفتمان محرک می‌تواند شنوندگانی نیز به دست آورد یا نه؟ این خود بستگی به این دارد که تبلیغ‌کنندگان چنین گفتمانی در چه سطحی تبلیغ می‌کنند و تبلیغشان تا چه حد مؤثر است. این نیز مربوط می‌شود به توانایی تبلیغ‌کنندگان در دسترسی به کانال‌های ارتباطی متفاوت که در جامعه موجود است (رسمی و غیررسمی، تأسیس‌شده و بدیع) و استفاده از آنها.
- ۲- آیا گفتمان اقناع‌کننده هست یا نه؟ البته باید در نظر داشت که قدر اقناع گفتمان، فقط یکی از آثار انسجام منطقی و ایدئولوژیک گفتمان است.
- ۳- آیا گفتمان در به دست آوردن دنباله‌رو موفق می‌شود یا نه و تا چه اندازه؟ آیا گفتمان می‌تواند احساساتی را تحریک کند که از طریق آن ساختاری جدید و بدیع در اجتماع پدید آید؟ (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۷۳-۷۴).

لاکلا با مفهوم «قابلیت دسترسی»^۱ تبیین می‌کند که چگونه در طول بحران‌ها، برخی از گفتمان‌ها نسبت به دیگران با استقبال و موفقیت بیشتری روبه‌رو می‌شوند. اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به طوری که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل کند، مفهوم قابلیت دسترسی کمک می‌کند تا پیروزی گفتمان خاصی تضمین پیدا کند (لاکلا، ۱۹۹۰: ۶۶). لاکلا قابلیت دسترسی و اعتبار را برای توضیح چگونگی موفقیت گفتمان‌ها به کار می‌برد. ویژگی در دسترس بودن، با نیازی که به معنابخشی به دال‌های شناور وجود دارد، تعریف می‌شود. دال‌های شناور^۲، نشانه‌هایی هستند که گفتمان‌های مختلف سعی می‌کنند به آنها به شیوه خاص خود معنا ببخشند. وجود دال‌های شناور که معنای مشخص ندارند، به سردرگمی و ابهام می‌انجامد. در این شرایط گفتمان‌هایی که بتوانند با جذب این دال‌ها به خلأ و ابهام معنایی موجود پایان بخشند، در دسترس عوامل اجتماعی قرار می‌گیرند و امکان هژمونیک شدن آنها فراهم می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۷).

جامعه یک کل سازمان‌یافته نیست، بلکه شبکه‌ای پیچیده از گروه‌هاست که هر یک منافع خاص خود را دارند و در چارچوب ارتباطات مبتنی بر قدرت با طبقات حاکم، به یکدیگر وابسته هستند. روابط اجتماعی در چارچوب قدرت اجتماعی، ساختار سلطه و تبعیت که هرگز ایستا نیست بلکه همیشه محل کشمکش و منازعه است، فهمیده می‌شود. داشتن قدرت اجتماعی به

معنای آن است که بتوان ساختار اجتماعی را در مجموع در خدمت تأمین منافع طبقاتی یا گروهی خود قرار داد و منازعه اجتماعی - یا به اصطلاح سنتی مارکسیست‌ها، منازعه طبقاتی - عبارت است از اعتراض گروه‌های فرودست به این قدرت. در حوزه فرهنگ، این اعتراض به شکل منازعه برای معنا متبلور می‌شود، منازعه‌ای که در آن طبقات حاکم تلاش می‌کنند معانی تأمین‌کننده منافع خود را به صورت «عرف عام» جامعه به طور کلی «طبیعی» جلوه دهند، درحالی‌که طبقات فرودست در مقابل این روند به روش‌ها و میزان مختلفی مقاومت می‌کنند و می‌کوشند تا معانی‌ای به وجود آورند که در خدمت منافع خودشان باشد. در اینجا چنان‌که بارت^۱ می‌گوید، «وظیفه اسطوره، توجیه و طبیعی جلوه دادن یک قصد و منظور تاریخی و ابدی وانمود کردن چیزی است که در شرف تکوین است. این روند دقیقاً همان ایدئولوژی طبقات حاکم است» (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۶۷-۶۸).

از نظر فوکو قدرت تنها از طریق زبان و سمبل‌ها عمل نمی‌کند. قدرت در گفتمان گسترده می‌شود، اما از طریق کردارهای نهادینی که وی آنها را «غیر زبانی»^۲ می‌نامد نیز اعمال می‌شود. فوکو بین نهادهای گفتمانی و غیرگفتمانی تمایز قائل می‌شود؛ نهادهای گفتمانی، نهادهایی هستند که شرایط شخصی و اجتماعی عمومی ظهور و گسترش گفتمان را تعیین می‌کنند. در اینجا باید با لاکلا و موف موافق بود که آشکارا بر «بازنمودها»^۳ و سمبل‌ها تمرکز نموده‌اند. به عقیده آنان تمایز فوکو میان نهادهای گفتمانی و غیرگفتمانی، متناقض و غیر قابل دفاع است. بنابراین تمایز میان نهاد گفتمانی و غیرگفتمانی یا بی‌معنی است یا نوعی تمایزگذاری است که تنها می‌تواند درون گفتمان ایجاد شده باشد (نش، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۷).

بنابراین مبنای شکل‌گیری گروه‌ها، نهادها، سازمان‌ها، احزاب جنبش‌های اجتماعی، «رسوب» بخش‌های مختلف گفتمان تلقی می‌شود که در صورتی می‌توانند بقاء، گسترش یا تداوم یابند که به صورت قطعه‌ای روی موج شناور هویت‌ها حرکت کنند. در غیر این صورت موارد یاد شده یا از بین رفته و در جریان سیال گفتمان‌ها و هویت‌ها مضمحل می‌شوند و یا در حالت دوم ته‌نشین شده و به صورت نهادهای ضعیف و بسته باقی می‌مانند. البته در حالت دوم همواره امکان بالا آمدن و از جا کنده شدن این رسوبات وجود دارد. یعنی گفتمان‌ها هرگز از بین نمی‌روند؛ اما ممکن است برای مدت زمان طولانی به حاشیه رانده شوند. از طرف دیگر همواره امکان ظهور گفتمان‌های جدید در جامعه وجود داشته که منجر به بروز و ظهور گروه‌های جدید، سازمان‌های جدید، نهادها و... در جامعه می‌شود. علاوه بر مواردی که درون واحد دولت-ملت می‌تواند بررسی شود، امروزه در

1. Roland Barthes
2. Non-linguistic
3. Representations

جامعه‌شناسی سیاسی جدید شاهد ظهور و بروز جنبش‌هایی اجتماعی هستیم که نقش بسیاری در تغییر ماهیت دولت، گروه‌ها و طبقات اجتماعی داشته است. اما میزان این تأثیرگذاری همواره یکی از سوالات و موارد اختلاف میان اندیشمندان مطرح در این حوزه بوده است.

فوکو تحلیل‌هایش را در مورد قدرت مستقیماً با مبارزات ستیزه‌جویانه جنبش‌های اجتماعی ارتباط می‌دهد و استدلال می‌کند که یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این مبارزات در جامعه معاصر، به چالش کشیدن سوژگی و انقیاد توسط آنهاست. جنبش‌های اجتماعی تا حدی بر مبنای ابراز وجود هویت‌های موجود و بنابراین بر مبنای پذیرش طبقه‌بندی‌های بهنجار- نابهنجاری است که در گفتمان‌ها و کردارهای قدرت ایجاد شده‌اند. اما از طرف دیگر آنها گاهی در بردارنده نفی هویت‌های موجود هستند. به عقیده فوکو، تحلیل این‌چنینی جنبش‌های اجتماعی تا حدی نتیجه شیوه مقاومت آنها در برابر قدرت است و از لحاظ روش‌شناسی نیز برای مطالعه قدرت اهمیت دارد؛ چرا که مقاومت روابط و شیوه قدرت را که به وسیله آنها قدرت اعمال می‌شود، در معرض دید قرار می‌دهد (نش، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۴).

اصطلاح «جنبش‌های اجتماعی جدید» برای توصیف جنبش‌هایی استفاده شده که از دهه ۱۹۶۰م. در عرصه اجتماعی به‌ویژه «جنبش دانشجویی»^۱ ای که در دانشگاه‌ها فعال بود و تظاهرات و اعتصابات نشسته^۲ و... اهمیت یافتند. این جنبش‌ها عبارتند از: «جنبش حقوق مدنی»^۳، «جنبش زنان»^۴، «جنبش زیست‌محیطی»^۵، «جنبش صلح»^۶، اخیراً «جنبش‌های ضد نژادپرستی»^۷، «جنبش حقوق مردم بومی»^۸ و «جنبش‌های ضدسیاسی»^۹ اروپای شرقی و... (نش، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

جنبش‌های اجتماعی در ستیز هویت‌ها و تعریف مجدد مناسباتی که زندگی اجتماعی درون آنها ساخته می‌شود، درگیر هستند. این جنبش‌ها، روابط سست و مبهمی با حکومت دارند و احزاب و نهادهای سیاسی مسلط را نماینده واقعی خود نمی‌دانند. اما موفقیت یک جنبش مستلزم دسترسی عادی به فرآیند سیاسی است (نش، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۴۵).

از طرف دیگر چارلز تیلی^{۱۰} معتقد است که دولت به عنوان قدرتمندترین بازیگر سیاسی در

1. Student movement
2. Sit-ins
3. Civil rights movement
4. Womens movement
5. Environmental movement
6. Peace movement
7. Anti-racist
8. Indigenous peoples movement
9. Anti-political movement
10. Tilly, C

جوامع صنعتی مدرن، به صورت گزینشی جنبش‌های اجتماعی و فعالیت‌هایشان را بر اساس منافع سرکوب یا تسهیل می‌کند. این مسئله به چند صورت ظهور می‌یابد:

- ۱- جذب جنبش‌ها در یک حزب یا گروه.
- ۲- ایجاد یک حزب سیاسی جدید و احتمالاً موقتی که تک حوزه‌ای^۱ و تک موضوعی^۲ بوده.
- ۳- حذف جنبش‌های متعارض و گاه مواردی که قانونی بوده ولی تغییر در خطومشی را امری مطلوب و عملی می‌پندارند، از دایره قانون خارج می‌گردند.
- ۴- ایجاد یک گروه فشار پایدار که بر حکومت و احزاب سیاسی تأثیر می‌گذارد.
- ۵- تشویق برخی از جنبش‌ها و تحمل آن به عنوان بخشی از دولت شهر^۳؛ یعنی جایی که روزمره و عادی به حکومت دسترسی دارند (نش، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

به طور کلی این پژوهش هرچند با عقیده تیلی در مورد نقش جنبش‌های اجتماعی جدید در قالب دولت-ملت موافق است ولی آن را به معنای انکار کامل این جنبش‌ها (شاید در آینده بتوانند ساختارهای موجود را به کلی متحول کنند) و فعالیت آنها در سطحی فراملی نمی‌داند. بلکه باید گفت که این جنبش‌ها برای مبنای هویت‌یابی و معنادهی به اعضا شکل گرفته‌اند و بیشترین نقش آنها را باید در تغییر ماهیت دولت در دهه‌های اخیر دانست، نه حذف دولت یا ارائه جایگزینی مناسب برای آن. از این رو تا به امروز دولت-ملت همچنان مهم‌ترین نهاد و مبنای تحلیل در عرصه جهانی و جامعه‌شناسی سیاسی تلقی می‌شود که سازمان‌ها، نهادهای بین‌المللی و... مشروعیت خود را از آن می‌گیرند. بنابراین جنبش‌های اجتماعی جدید یا مانند آنچه تیلی می‌گوید درون ساختار دولت جذب یا حذف می‌شوند و در حالت دوم آنها همچنان در سطح بین‌المللی به فعالیت خود ادامه داده که گاه به تقویت گفتمان حاکم درون واحد دولت‌های ملی و حمایت از آن پرداخته و گاه وسیله‌ای برای اعمال فشار بر گفتمان حاکم بر دولت و حمایت از گفتمان‌های مقاوم در واحد دولت ملی برای نیل به مقاصد خود بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

در سال‌های اخیر در اثر تحولاتی مانند جهانی شدن، گسترش ارتباطات، ظهور اندیشه‌های پست‌مدرن، شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید، مفاهیم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی مانند دولت، گروه‌ها و نظام اجتماعی، طبقه و... تحولات عمیقی یافته است. از این رو امروزه برای درک

1. Single-constituency
2. Single-issue
3. Polis

این تحولات، دیگر مفاهیم سنتی توانایی توضیح مسائل را ندارد. در این پژوهش تلاش شد تا امکاناتی را که تحلیل گفتمان می‌تواند در اختیار پژوهشگران این حوزه قرار دهد، واکاوی کنیم. از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌شناسی سیاسی از منظر گفتمانی و نتایج به دست آمده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) بدبینی نسبت به بنیادهای قطعی روش‌شناخت (چنان که اثبات‌گرایان متقدم و متأخر می‌پنداشتند) که نتیجه آن، علاقه به مطالعه «بازنمودها» و سمبل‌ها به جای مطالعه آنچه فرض شده که بازنمودها دلالت بر آن دارند. در واقع صورت‌بندی جامعه‌شناسی سیاسی نوعی صورت‌بندی چندبعدی است که در آن «بدن» یا آنچه «سیاست بدن» خوانده می‌شود، به عنوان اولین جایگاه قدرت بررسی می‌شود.

۲) توجه به بی‌نهایتی معنا به عنوان منبعی برای ساختن هویت‌ها و ساختارها. همین مسئله زمینه را برای سیاست‌بازی و تلاش برای دست‌یابی به یک ثبات نسبی در زندگی اجتماعی فراهم می‌کند. از اینرو دولت نه نماینده همه اقشار جامعه و نه ابزار طبقه مسلط است بلکه دولت نماینده گفتمانی است که به جایگاه هژمون دست یافته است و تا جایی می‌تواند حضور داشته باشد که گفتمان هژمون اجازه می‌دهد.

۳) منشأ شکل‌گیری و گروه‌بندی‌ها در جامعه، دیگر نه منافع مشترک اقتصادی، تعلق به یک طبقه یا حزب و... بلکه «هویت و معنا» است. در این زمینه حتی منافع و مفاهیمی مانند قدرت و... ایستا نبوده، تعریف واحدی ندارد و هر گفتمان تعریف خاص خود را از آن ارائه می‌دهد. به گونه‌ای که منافع برای یک گفتمان به امکانات مادی و برای گفتمان دیگر، گسترش هنجارها و ارزش‌ها تلقی می‌شود.

۴) اگر منازعه برای قدرت در جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک، دست‌یابی به دولت و تصرف نهادهای آن تلقی می‌شود، در جامعه‌شناسی سیاسی، گفتمان منازعه در «خیابان» و ابتدا تصرف «زبان»، سپس محیط‌های عمومی و به دنبال آن مصرف فرهنگی افراد جامعه شامل: تفریحات، سبک لباس پوشیدن، عادات غذا خوردن، فیلم و سریال‌ها، کتاب‌ها و نوشته‌ها، استفاده از نمادها و نشانه‌های خاص و... اتفاق می‌افتد. سپس این گفتمان است که مشخص می‌کند «چه کسی»، در «چه زمانی» و «با چه آمریتی» می‌تواند صحبت کند و خواسته‌ها و حتی وجود یا نبود کدام گروه و نهاد می‌تواند موجه باشد.

۵) مرکزیت‌زدایی از جامعه^۱: یعنی عقیده به اینکه ساختارهای اجتماعی طی فرایندهایی که در مکان و فضا صورت می‌گیرد، ساخته می‌شوند و به گونه‌ای علیّ تعیین نمی‌گردند. دیگر مبنای شکل‌گیری ساختارها را نمی‌توان امر ثابت تلقی کرد، مانند اقتصاد در مارکسیسم و یا دیگر نظریه‌ها. در واقع جامعه‌شناسی از دهه ۱۹۷۰م. به بعد، جامعه را بیشتر مرکب از ساختارهای محلی تلقی کرده که در تعامل مستقیم با یکدیگر تثبیت می‌شوند و همواره مستعد تغییر و فروپاشی هستند (نش، ۱۳۸۸: ۵۵).

۶) تفکیک‌زدایی: یعنی برخلاف دوران مدرن که بین حوزه‌های مختلف جامعه تفکیک رخ می‌دهد و حوزه‌های اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... از هم جدا می‌شوند و به استقلال می‌رسند، در جامعه‌شناسی گفتمان، این حوزه‌ها دوباره در هم می‌شوند و به قول بودریار درهم فرو می‌ریزند و تفکیک‌زدایی می‌شوند (لش، ۱۳۸۳: ۷). جامعه‌شناسی گفتمان دیگر مانند گذشته تفکیک «فرهنگ والا» و «فرهنگ عامه»^۲ حوزه عمومی و خصوصی را نمی‌پذیرد و اعتقاد دارد که امر شخصی سیاسی است.

۷) ضدیت با جوهرگرایی^۳: از این منظر هویت‌ها و ساختارها، پدیده‌هایی تلقی می‌شوند که در زمینه اجتماعی ساخته شده و وابسته به شرایط تاریخی خاصی هستند. بدین معنی که هویت‌ها در ظرف جامعه ساخته می‌شوند و امر ذاتی، طبیعی و مسلم منتفی تلقی می‌شود. از این رو گفتمان‌ها تلاش می‌کنند که تصورات، آمال، آرزوها، تخیلات و کل زندگی تابعان خود را با استفاده از ابزارهایی مانند رسانه، آموزش و پرورش و سایر نهادهای جامعه مدنی به عنوان معانی حقیقی، طبیعی و واقعی قلمداد کند.

۸) تکثر نگرش‌هایی که با آنها به زندگی اجتماعی نگریسته می‌شود. به عقیده لیوتار کل زندگی اجتماعی متشکل است از داستان‌هایی با اعتبار خاص تاریخی و جغرافیایی که به تولید موقعیت‌ها، ذهنیت‌ها، کردارها و موضوعات مربوط به خود می‌پردازند. تحت همین شرایط، جامعه فقط شامل گفتمان‌های محدود نمی‌شود بلکه همواره امکان ظهور گفتمان‌های جدید وجود دارد.

۹) مرکزیت یافتن فرهنگ و تلاش برای شناخت شبکه‌های شناور نامحسوسی که می‌توانند در روی کار آمدن یک گفتمان و طرد گفتمان دیگر نقش اصلی را ایفا کنند.

۱۰) اهمیت یافتن جنبش‌های اجتماعی جدید و مسئله هویت‌یابی این جنبش‌ها باعث شده دولت امروزه تنها به مرزهای گذشته محدود نمانده و ماهیتی بین‌المللی پیدا کند. این مسئله

1. Decentering society
2. High culture
3. Popular culture
4. Essentialism

بدین معناست که این جنبش‌ها همواره در قدرت‌یابی و تضعیف گفتمان‌هایی که به دنبال دست‌یابی به قدرت هستند، نقش دارند و نباید از نقش آنها غافل شد.

مفروضات فلسفی نظریه گفتمان از چند جهت مورد نقد قرار گرفته است:

- نخست ادعا شده است که این رویکرد ایده‌آلیستی (آرمان‌گرایانه) است که به تقلیل واقعیت بر اساس برداشت‌ها و نظرات ما می‌انجامد. بر این اساس، نظریه گفتمان با نادیده گرفتن زمینه‌های مادی شکل‌گیری و چگونگی تحول گفتمان‌ها، موجب نوعی انتزاعی‌نگری می‌شود.

- دوم ادعا شده است که این رویکرد گونه‌ای از نسبیت‌گرایی است، زیرا معنای پدیده‌های تحقیق ما - که شامل اقدامات، نهادها، گفتارها، متون و... می‌شوند - به پیکره‌بندی (یا گفتمان‌های) نسبی‌ای که به آنها معنا می‌بخشند، وابسته‌اند. اگر این ادعا را بپذیریم، امکان قیاس گفتمان‌ها با یکدیگر از بین می‌رود و امکان بهره‌گیری از نوعی نگرش استعلایی برای ارجح دانستن یک گفتمان و تقدم آن بر دیگری از بین می‌رود. حال آنکه یک گفتمان علاوه بر ابعاد درون‌نظری، باید دارای ابعاد برون‌نظری در مواجهه با گفتمان‌های رقیب باشد و بتواند علاوه بر خودآگاهی، امکان دگرآگاهی و رفع نواقص و کژکارکردی‌های احتمالی را داشته باشد.

- نظریه گفتمان با طرح میسر نبودن صدق و کذب، موافق این ادعای ضد بنیان‌گراست که هیچ حقیقت بنیادین و باثباتی که بتواند واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین کند، وجود ندارد. این تلقی می‌تواند موجب نسبی‌گرایی و شکاکیت افراطی شود که بیش از هر چیز پایه‌های گفتمان‌های فکری را متزلزل می‌کند. زیرا اگر این تصور که هیچ حقیقت بنیادین و باثباتی وجود ندارد، پذیرفته شود، به مثابه نوعی واسازی گفتمانی خواهد بود. زیرا افراد، باور و ایمان خود را به آن گفتمان تا اطلاع ثانوی نگه می‌دارند و هر لحظه منتظر بازی جدید گفتمانی هستند. حال آنکه اصالت و اعتبار در متن آموزه‌های الهیاتی به نحوی مرکزیت دارد که اساساً نمی‌توان از چنین منظری به آنها نگریت. در واقع این امر در تعارض با ایمان و قطعیتی است که غالباً گفتمان‌ها با توسل به آنها، مبانی فکری و رفتاری خود را پایه‌گذاری می‌کنند.

- به علاوه به واسطه نسبی‌گرایی، قائل به این امر است که هیچ گفتمانی کاملاً بسته یا تثبیت شده نیست و در نتیجه گفتمان‌ها همیشه در معرض تحول و تغییر قرار دارند. طرح مفاهیمی نظیر بی‌قراری گفتمان و شناور بودن معنا در این راستا صورت می‌گیرد. در حالی که در واقع امر شاهد هستیم که اولاً این امر در رابطه با گفتمان‌های رایج و تجربه‌شده کمتر واقعیت دارد و گفتمان‌ها بر اساس مفاهیم کانونی خود استقرار می‌یابند و تغییر و تحول در آن مفاهیم را بر نمی‌تابند. شاهد این مدعا، گفتمان‌های مختلف فکری در قالب لیبرالیسم یا سوسیالیسم است که به تعبیر لاکاتوش، کمر بند محافظی دارند که امکان دخل و تصرف در مفاهیم کانونی را به حداقل می‌رساند. اگر به چنین امری درباره منظومه‌های تفکر دینی توجه کنیم، خواهیم دید که

مفاهیم اصالت و بدعت، نقش حفاظتی دارند و با ادراکی خاص تلاش می‌شود که مرز بین خودی و غیر خودی مشخص شود. پس شاید تعبیر درست این باشد که گفتمان‌ها در سطوح غیربنیادین تمایل به وام‌گیری از مفاهیم گفتمان‌های دیگر دارند. ثانیاً مشخص نمی‌شود که بی‌ثباتی گفتمان‌ها چگونه و بر اساس چه عواملی صورت می‌پذیرد. به تعبیر روشن‌تر، طرح این ادعا که گفتمان‌ها بسته یا تثبیت‌شده نیستند، نیازمند توجه به این نکته است که چرا برخی گفتمان‌ها توانسته‌اند قرن‌ها استمرار یابند (نظیر گفتمان سرمایه‌داری)، حال آنکه برخی گفتمان‌ها به سرعت تحول یافته‌اند (نظیر گفتمان ناسیونال - سوسیالیسم). آیا با طرح این ادعای کلی که همه چیز در حال تحول است، باید در تحلیل نهایی، ثبات (به رغم مواجهه با تحولات و بحران‌ها) و حتی رسوب برخی گفتمان‌ها را نادیده گرفت.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی و حسن چاوشیان (۱۳۸۱) «بدن به مثابه رسانه هویت»، در: مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۴، صص ۵۷-۷۵.
- و محمد رضایی (۱۳۸۵) «سوژه و قدرت، تحلیل چگونگی شکل‌گیری ذهنیت در مطالعات فرهنگی»، در: نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۷، صص ۱۲۵-۱۵۶.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۰) تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران، آگه.
- آلتوسر، لویی (۱۳۸۷) ایدئولوژی و سازو برگ‌های آن، ترجمه روزبه صدرا، تهران، چشمه.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۰) «رولان بارت و اسطوره و مطالعات فرهنگی»، در: ارغنون، شماره ۱۸، صص ۱۲۵-۱۴۲.
- و ندا میلانی (۱۳۸۴) «بازنمایی مفهوم «غرب» در نشریات دانشجویی»، در: نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۶، صص ۹۷-۱۲۱.
- احمدوند، شجاع (۱۳۸۴) قدرت، دانش در ایران، فرهنگ و اندیشه.
- احمدی، بابک (۱۳۷۰) ساختار و تأویل متن، ۲ جلد، تهران، مرکز.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷) گفتمان، زبان و سیاست خارجه، تهران، اختران.
- استوری، جان (۱۳۸۸) «مطالعات فرهنگی درباره فیلم‌های عامه‌پسند»، ترجمه حسین پاینده، در: نظریه فیلم (مجموعه مقالات)، شماره ۲۳، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، صص ۱۲۹-۱۵۴.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۲) ساخت‌شکنی در فرایند تحلیل ادبی، تهران، رشن.
- افتخاری‌راد، امیرهوشنگ (۱۳۸۴) «فلسوف تاریکی‌ها»، در: مجله مدرسه، شماره ۲.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۶) ایده فرهنگ، ترجمه علی ادیب‌زاده، تهران، حرفه نویسنده.
- بابی، سعید (۱۳۷۹) هراس بنیادین، اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، دانشگاه تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران، نشر نی.
- (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای سیاسی در زندگی سیاسی)، تهران، نشر نی.
- بیتهام، دیوید (۱۳۸۲) مشروع‌سازی قدرت، ترجمه محمد عابدی اردکانی، یزد، دانشگاه یزد.
- پاینده، حسین (۱۳۸۱) «جایگاه ادبیات عامه‌پسند در مطالعات فرهنگی»، در: مجله ارغنون، شماره ۲۰.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۳) «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشی»، در: مطالعات سیاسی بین‌المللی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳) «پسامدرنیسم، مطالعات فرهنگی و سیاست»، در: فصلنامه سیاسی و اجتماعی، مطالعات سیاسی بین‌المللی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶.
- (۱۳۸۵) «پسامارکسیسم و «پسامارکسیسم»، در: پژوهش علوم سیاسی، شماره دوم، صص ۲۵-۴۵.
- جلایی‌پور، حمیدرضا و علی قنبری (۱۳۸۸) «بررسی هویت ملی و ارزش‌های جهانی‌شدن با تأکید بر ایرانیان عرب زبان»، در: پژوهش‌نامه علوم اجتماعی، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۶۵-۱۸۸.
- حاضری، علی‌محمد و مصطفی مهرآیین (۱۳۸۱) «رویکردهای متفاوت در مطالعه فرهنگ با تأکید بر بعد روش‌شناختی»، در: نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۰.
- حبی، اکرم و دیگران (۱۳۸۹) «جهانی‌شدن و هویت‌های محلی و جهانی دانشجویان (مطالعه موردی: دانشگاه

- تبریز»، در: فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره سوم، شماره ۲، صص ۱۰۱-۱۲۱.
- حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۵) اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷) روش‌شناسی در علوم سیاسی، چاپ دوم، قم، دانشگاه مفید.
- راسل، برتراند (۱۳۷۱) قدرت، ترجمه دریا بندری، چاپ سوم، خوارزمی.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۶) شرق‌شناسی، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر.
- سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۴) قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر نی.
- صالحی امیری، سید رضا (۱۳۸۶) مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران، ققنوس.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۶) ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران، هرمس.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰) گفتمان و جامعه، تهران، نشر نی.
- غریبانی زندی، داود (۱۳۷۶) «رابطه جامعه و دولت، بررسی تطبیقی لاک و گرامشی»، در: فصلنامه راهبرد، شماره ۱۴.
- گرکلاف، نورمن (۱۳۸۱) نظریه انتقادی گفتمان، ترجمه گروه مترجمان، تهران، مرکز نشر رسانه‌ها.
- فوکو، میشل (۱۳۸۷) مراقبت و تنبیه، تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ هفتم، تهران، نشر نی.
- و ژاک ریوت (۱۳۸۱) «فیلم و خاطره مردمی؛ گفت‌وگوی ماهنامه «کایه دو سینما» با میشل فوکو»، ترجمه مازیار اسلامی، در: مجله ارغنون، شماره ۲۰، صص ۲۱۱-۲۲۶.
- فیرحی، داود (۱۳۸۳) قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.
- فیسک، جان و مژگان برومند (۱۳۸۱) «فرهنگ و ایدئولوژی»، در: مجله ارغنون، شماره ۲۰.
- کاظمی، عباس و ابراهیم محسنی آهویی (۱۳۸۷) «تبعیض سنی، گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایرانی»، در: نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۳.
- کولاکوفسکی، کشلاو (۱۳۸۷) جریان‌های اصلی در مارکسیسم، ترجمه عباس میلانی، جلد سوم، تهران، اختران.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۸۳) دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، چاپ دوم، تهران، اختران.
- (۱۳۸۶) شهریار جدید، ترجمه عطا نوریان، تهران، اختران.
- لاکلا، ارنستو (۱۳۷۷) «گفتمان»، ترجمه حسینعلی نودری، در: فصلنامه گفتمان، شماره صفر.
- لش، اسکات (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی سیاسی پست‌مدرنیسم، ترجمه شاپور بهیان، تهران، ققنوس.
- مارش، دیوید، و جری استوکر (۱۳۷۸) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- معیدفر، سعید و عبدالوهاب شهلی‌بر (بی‌تا) «جهانی شدن و شکل‌گیری سیاست فرهنگی محلی، مصرف رسانه‌ای بلوچ‌های ایرانی و چالش‌های هویت قومی و هویت»، در: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۵، شماره ۵۶-۵۷.
- مک‌دانل، دایان (۱۳۸۰) مقدمه‌ای بر نظریه گفتمان، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، فرهنگ گفتمان.
- منوچهری، عباس و ایرج رنجبر (۱۳۸۹) «نسبت فلسفه سیاسی و قدرت در اندیشه سیاسی لئواشترائوس و میشل فوکو»، در: فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۳۰۷-۳۱۸.
- موسوی شفاپی، سید مسعود (۱۳۸۸) «نومحافظه‌کاری و هژمونی آمریکا»، در: فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۲۰-۱۵۲.

- مولایی، عبداللّه (۱۳۸۹) «روایت پست‌مدرن هویت بین‌المللی اتحادیه اروپا»، در: راهبرد، سال نوزدهم، شماره پنجاه و شش، صص ۱۰۹-۱۳۶
- نش، کیت (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز با مقدمه حسین بشیریه، چاپ هفتم، تهران، کویر.
- نظری، علی‌اشرف و بهاره سازمند (۱۳۸۷) گفتمان هویت و انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، سمت.
- هالوب، رناته (۱۳۷۴) آنتونیو گرامشی، فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم، ترجمه محسن حکیمی، تهران، چشمه.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۷) «نظریه گفتمان»، ترجمه سید علی اصغر سلطانی، در: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲.
- هیندس، باری (۱۳۸۰): گفتارهای قدرت، ترجمه مصطفی یوسفی، تهران، شیرازه.

- Baites Thomas R. (2002) Gramsci and the Theory of Hegemony in J. Martin (Ed.) Antonio Gramsci, London. Routledge.
- Chandler. D. (2002) Semiotics, London. Rouledge, P.24
- Conner, Steven (1997) Postmodern Culture . Second Edition. Bkackwell Publishers
- Coulthard, M (1997) An Introduction to Discourse Analysis. Longman
- Fairclough, Norman (1991) Language and power. London. Longman.
- Foucault, Michel (1985) Archeology of Knowledge . London. Tavistock.
- Gramsci, Antonio (1971) Selection from the Prison Notebooks, Trans. Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, New York. International Publishers.
- Hall, S. (1992) Cultural Studies and the Centre. Some Problematics and Problems. In Ade. Culture, media, Language, ed. S. Hall. London. Hutchinson.
- (1997) "The Work of Representation", in Stuart Hall (Ed), Representation. Cultural Representations and Signifying Practices, London. Sage.
- Hindness, Barry (1997) discourses of power; from Hobbes to Foucault, oxford. black well publishers, LTD.
- Howarth, David (2000) Discourse, Open University Press.
- Laclau Ernesto (1990) New Reflections the Revolution of our time, London. verso.
- M. Jorgenaen and Phillips. L (2002) discourse analysis as theory and method, London, sage Publications.
- Mills, Sara (1997) Discourse. London. Routledge.
- Pecheux, Michel (1982) Languages, Semantics and Ideology. New York. St Martin Press
- Pietkainen, S. & Hujannen, J. (2003) "At the Crossroads of Ethnicity, Place and Identity. Representation of Northern People and Regions in Finnish News Discourse", in Media Culture Society, Vol. – (25). 251-268.
- Torfin, Jacob (1999) New Theories of Discourse. London. Oxford Publication.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۱۳۷-۱۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۵/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

بررسی تطبیقی امکانات نظری کاربردی شدن نظریه‌های تنوع فرهنگی

(لیبرالیسم، پسالیبالیسم، نسبی‌گرایی و باهمادگرایی)

سارا نجف‌پور*

سید جواد امام جمعه‌زاده**

چکیده

برخلاف پیش‌بینی‌ها و علی‌رغم پیشرفت روزافزون فناوری‌های ارتباطی، جوامع بشری امروز نه تنها به سمت یکدست شدن کامل پیش نمی‌روند، بلکه هویت‌ها، سبک‌های مختلف زندگی و همچنین اقلیت‌های قومی و مذهبی که تا چند دهه گذشته بی‌مناک از دست دادن هویت خود بودند با استفاده از امکانات دنیای امروز، دوباره سر برافراشته و می‌کوشند وجوه تمایز خود با دیگران را مطرح کنند و به این ترتیب، حق حفظ سنت‌ها و عمل مطابق با آن را برای خود محفوظ نگاه دارند. در این عرصه چگونگی تعامل و کنش متقابل و عادلانه هویت‌ها، فرهنگ‌ها و اقلیت‌ها و اکثریت‌ها با هم مسئله‌ای است که نظریه‌های مختلفی در مورد آن ارائه شده است که اغلب برآمده از متن فرهنگ لیبرال بوده و ابعاد هنجاری آنها متوجه این جامعه و فرهنگ است. مقاله پیش رو، در پی فهم این نکته است که کدام‌یک از این نظریه‌ها، امکانات نظری بیشتری برای کاربردی شدن در جوامع چند فرهنگی دارند؟ در بررسی تطبیقی و انتقادی، مهم‌ترین رویکردها و نظریه‌های تنوع فرهنگی از جمله رویکردهای لیبرال، پسالیبالیسم، نسبی‌گرایانه و باهمادگرایی به نظر می‌رسد که رویکرد باهمادگرایی در جوامعی که تنوع فرهنگی دارند، می‌تواند امکانات نظری بیشتری برای کاربردی شدن داشته باشد. پژوهش پیش رو برای پاسخ به پرسش خود از روش توصیفی و تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای بهره می‌برد.

واژه‌های کلیدی: تنوع فرهنگی، باهمادگرایی، پسالیبالیسم، لیبرالیسم و نسبی‌گرایی.

بسیاری از اندیشه‌هایی که به‌ویژه پس از عصر روشنگری و در سده‌های هفدهم و هجدهم رشد و نمو می‌یافتند، آرمان‌هایی چون یافتن بنیادهای اخلاقی مشترک برای همه انسان‌ها، تکیه بر عقل مشترک انسانی به جای سنت‌ها و در نهایت دستیابی به شکلی از جهان‌وطنی را در سر می‌پروراندند. اما با گذر چند قرن، امروزه کمتر کسی انتظار وقوع چنان پیش‌بینی‌هایی را دارد و برعکس آنچه متفکران روزگار خوش‌بینی‌های مدرنیستی می‌پنداشتند، بیش از هر چیز صحبت از ارزش منحصر به فرد فرهنگ‌ها و سنت‌ها است؛ به‌نحوی که افراد متعلق به قومیت‌ها، اقلیت‌ها و سبک‌های مهاجر زندگی نه تنها سعی در یکسان جلوه دادن خود با اکثریت و پذیرش بنیادهای اخلاقی و فرهنگی اکثریت ندارند بلکه می‌کوشند از راه‌های گوناگون و با استفاده از ابزارها و فناوری‌های نوین، تفاوت خود با دیگران را نشان داده و از سنن و فرهنگ خاص خود دفاع کنند. این امر به‌ویژه در کشورهایی که به دلایل مختلف از جمله مهاجرت، جنگ و موقعیت تاریخی و جغرافیایی، دارای تنوع گسترده فرهنگی و سبک‌های گوناگون زندگی‌اند، اهمیت بیشتری می‌یابد. در چنین جوامعی - با وجود تنوع فرهنگی - در مورد رابطه و تعامل فرهنگ‌ها و گرایش‌های فکری و فرهنگی قومی و غیره و شیوه رفتار عادلانه، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است که پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن بررسی و نقد آنها به این سؤال پاسخ دهد که کدام‌یک از این نظریه‌ها و الگوهایی که در مورد تعامل، کنش متقابل و سیاست‌گذاری عادلانه ارائه شده است، امکانات و قابلیت‌های بیشتری برای کاربردی شدن دارد؟ و هر کدام چه نقاط مثبتی دارد و از چه نقاط ضعفی رنج می‌برد؟

فرهنگ و تنوع فرهنگی^۱

نظریه‌های گوناگون، تعاریف متعدد و گاه متفاوتی از فرهنگ ارائه داده‌اند؛ به گونه‌ای که می‌توان فرهنگ را از جمله مفاهیم بحث‌برانگیز در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی تلقی کرد. به اختصار می‌توان فرهنگ را سطحی از زندگی دانست که در آن انسان‌ها به کمک راه و رسم‌های بازنمایی نمادین به ساختن معنا می‌پردازند. فرهنگ، راه‌ها و روش‌هایی است که در آنها مردم به طور جمعی و فردی از طریق ارتباط با یکدیگر به زندگی خود معنا می‌بخشند. البته فرهنگ پدیده‌ای پیچیده و برآمده از شیوه‌های اندیشیدن و عمل کردن است که هر قدر هم تجربه مشترکی از مردم به نظر برسد، باز هم همواره در معرض تعدیل و تبدیل است. پس نباید درباره آن طوری صحبت کرد که گویی گوهری لایتغیر است. به عبارت دیگر، فرهنگ را می‌توان دینه‌ای دانست که رسوبات تاریخی متنوع و اجزای ارزشمند و غیر ارزشمند را یک جا در خود

دارد. از اینرو حفظ این دفرینه، نیاز به بررسی انتقادی دارد و نباید تصور کرد که هیچ فرهنگی یک کل کامل و بی نقص است. فرهنگ همانند یک پدیده تاریخی در حال تکامل، متشکل از عناصر اولیه، ثانویه، ضعفها، قدرت‌ها، معایب و محاسن است.

بر این اساس می‌توان جوامعی را که انواع مختلفی از فرهنگ‌ها، هویت‌ها، قومیت‌ها، زبان‌ها و سبک‌های متفاوت زندگی دارند، جوامعی با تنوع فرهنگی دانست. فرهنگ در اینجا به معنای وسیع و کلان خود مدنظر قرار می‌گیرد و از نظر قلمرو، کاربرد و مبانی معرفت‌شناختی تا حدودی با نظریات کلاسیک فرهنگ متفاوت است. فرهنگ در بحث تنوع فرهنگی، شیوه‌ای از زندگی است که گزینش آن برای معنادار کردن زندگی ضروری تلقی می‌شود. با این رویکرد می‌توان مکاتب مختلف فکری، دین، عادات، آداب و رسوم و غیره را درون فرهنگ قرار داد و شامل آن دانست (حسینی بهشتی، ۱۳۸۲: ۸).

موضوع و عبارت چند فرهنگی، گوناگونی فرهنگی و جوامع متنوع فرهنگی با وجود اهمیت و طرح روزافزون در مجامع علمی و دانشگاهی، پدیده‌ای جدید نیست و چه بسا بتوان آن را به قدمت زندگی بشر دانست (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰: ۱۰). البته در سال‌های اخیر به دلیل فرآیند جهانی شدن و رشد فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات - برخلاف آنچه تصور می‌شد- فرهنگ‌های اقلیت، سبک‌های فراموش شده زندگی و خرده‌فرهنگ‌ها مجال و فرصت بیشتری برای شناساندن خود به دیگران و هویت‌طلبی یافته‌اند. این امر تا آنجا پیش رفته است که یونسکو در اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی، تنوع فرهنگی را میراث بشریت تلقی کرده و تصریح می‌کند:

تنوع فرهنگی، میراث مشترک بشریت است که سرمنشأ ابداع، مبادله و خلاقیت انسان‌ها است. برای آنکه انسان‌هایی با فرهنگ‌های متنوع بتوانند به شیوه‌ای سازگار در کنار هم زندگی کنند، از تکثرگرایی گریزی نیست. تنوع‌پذیری و تکثرگرایی، پایه‌ساز گونه‌ای از توسعه می‌شود که همراه با رشد اقتصادی، رضایتمندی فکری، احساسی، روحی و اخلاقی را نیز موجب می‌شود (وحید، ۱۳۸۳: ۲۶۲).

وجود تنوع، گوناگونی و کثرت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از مهم‌ترین ویژگی‌های جهان فعلی به شمار می‌آید تا آنجا که حتی بسیاری از دموکراسی‌های امروزی نیز به خاطر کم‌توجهی به چگونگی برخورد و رفتار با پیچیدگی، آمیختگی و پلورالیسم فرهنگی، درون جوامع خویش با بحران مواجه شده‌اند. از اینجا است که بسیاری از نظریاتی که به آن می‌پردازیم، پا به عرصه وجود می‌گذارند. هر یک از این نظریه‌ها می‌کوشد به نوعی خود را با این ویژگی جوامع چند فرهنگی، هماهنگ کرده و الگویی کاربردی برای اداره چنین جوامعی ارائه نماید. توجه به این نکته ضروری است که نظریه‌های مربوط به تنوع فرهنگی مانند بسیاری دیگر از نظریه‌ها ریشه در واقعیت و مشکلات موجود جامعه دارند. در واقع همان‌گونه که اسپریگنز می‌گوید: نظریه‌های

سیاسی به دنبال وجود بحران در جامعه شکل می‌گیرند و نظریه‌پرداز پس از مشاهده بحران و برای برطرف نمودن آن، به تشخیص درد در جامعه پرداخته و با ارائه یک راه درمان سعی در برطرف نمودن مشکلات می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۴۳). بر این اساس نظریه‌ای کارآمد است که قابلیت حل موفقیت‌آمیز مشکلات و بحران‌ها را داشته باشد و همچنین از نظر منطق درونی هم ضعف و تضاد نداشته باشد.

بنابراین هدف این نوشتار، بررسی سیاست‌های جزئی که می‌تواند به یک یا چند مکتب نسبت داده شود، نیست بلکه بررسی مبانی فکری و امکانات نظری هر یک از این نظریه‌ها و قدرت انطباق آنها با واقعیات موجود در جوامع چند فرهنگی است؛ به گونه‌ای که از یک سو به تفاوت‌های خرده فرهنگ‌ها و خرده‌هویت‌ها احترام گذارده شده و از سوی دیگر موجودیت کلی چنین جوامعی نیز حفظ شود. به بیان دیگر، رویکردی می‌تواند در این عرصه کارآمد باشد که ضمن پذیرش تفاوت‌ها و خواست اقلیت‌ها مبنی بر حفظ سنن خود، بتواند کل جامعه را نیز - اعم از اقلیت و اکثریت - در کنار یکدیگر نگاه دارد. داشتن قابلیت‌های فکری و نظری در حل این مسئله، گام مهمی در عرصه کارآمدی است؛ به عبارت دیگر توانایی و قابلیت‌های فکری در حل مشکلات جوامع چند فرهنگی، معیاری است که بر اساس آن، کارآمدی نظریه‌ها سنجیده می‌شود. از عمده مسائلی که پژوهش حاضر می‌کوشد به عنوان معیار سنجش امکانات نظری هر یک از این نظریات به آنها پردازد، عبارتند از:

- کارایی نظریه‌ها در سنت‌ها و جوامع گوناگون به‌ویژه باهمادهای غیر لیبرال؛
- توان اجرای عدالت در بین خرده‌فرهنگ‌ها با پذیرش تفاوت‌های باهمادهای گوناگون.

رویکردهای عمده در مواجهه با تنوع فرهنگی

درباره چگونگی ارزش‌گذاری و مواجهه با تنوع فرهنگی به عنوان واقعیتی گریزناپذیر، نظریه‌ها و رویکردهای مختلفی وجود دارد که هر یک به‌نحوی کوشیده است تا شیوه‌ای برای همزیستی صلح‌آمیز هویت‌ها و گروه‌های مختلف فرهنگی و قومی در کنار یکدیگر بیابد که ذکر و شرح همه آنها در این مقال کوتاه نمی‌گنجد. از اینرو پژوهش حاضر صرفاً به شرح برخی از مهم‌ترین رویکردهای موجود درباره نوع برخورد با تنوع فرهنگی می‌پردازد.

رویکرد لیبرالی

الف) لیبرالیسم خنثی‌گرایانه

منظور از لیبرالیسم خنثی‌گرایانه، آن دسته از نظریات لیبرالی است که با اولویت دادن مفهوم «حق^۱» بر «خیر^۲» معتقدند که دولت‌ها نباید به هیچ عنوان برداشتی از خیر را پذیرفته و آن را دنبال کنند بلکه باید میان انواع ارزش‌هایی که ممکن است برای افراد مختلف خیر تلقی شود، بی‌طرف بمانند و اجازه دهند که هرکس بنا به میل و اراده خود هر مفهومی از خیر را که بر می‌گزیند، پی‌گیری کند، منوط به آنکه برای دیگران و دست‌یابی دیگران به خیرشان مزاحمتی ایجاد نکند.

چنین لیبرالیسمی، همنشینی صبورانه فرهنگ‌ها و صورت‌های زندگی را با حفظ بیشترین فاصله و جدایی تبلیغ می‌کند و در عین حال به وجود یک چارچوب کلی برای جلوگیری از هرج و مرج اذعان می‌کند. نظریه‌پردازانی که در این دسته جای می‌گیرند از یک دولت حداقلی که کمترین نظارت ممکن را اعمال نماید، پشتیبانی می‌کنند. در این رویکرد، جان راولز^۳ جایگاهی ویژه‌ای دارد.

جان راولز

راولز، فیلسوفی است که می‌کوشد دو مفهوم عدالت و آزادی را در لیبرالیسم با یکدیگر آشتی دهد و از اینرو به رد پایه‌های فایده‌گرایانه لیبرالیسم می‌پردازد و بر این امر تأکید می‌کند که میانی فایده‌گرایانه هرچند در نگاه اول توجیه‌پذیر و جذاب به نظر می‌رسند، در عمل نتایجی غیرعادلانه به بار می‌آورند. بنابراین وی با الهام از سنت قرارداد اجتماعی و با استفاده از فرض اولیه^۴ «وضعیت نخستین^۴» و همچنین قرار دادن افراد تشکیل دهنده اجتماع در «پرده جهل^۵»، به اصول عدالتی می‌رسد که به باور او می‌توانند جهان شمول باشند. اصول عدالتی که وی به آن دست می‌یابد و آن را «عدالت به مثابه انصاف^۶» می‌نامد، به شرح زیر است:

اصل نخست: هر شخص باید حق برابری نسبت به گسترده‌ترین آزادی اساسی سازگار با آزادی مشابه دیگران داشته باشد.

اصل دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به دو شرط قابل قبول‌اند؛ نخست اینکه این نابرابری‌ها مختص به مناصب و مقام‌هایی باشند که در شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها، باب آنها

1. Right
2. Good
3. John Rawls
4. Original Position
5. Veil of Ignorance
6. Justice as a Fairness

به روی همگان گشوده است و دوم اینکه این نابرابری‌ها باید بیشترین سود را برای محروم‌ترین اعضای جامعه داشته باشد (راولز، ۱۳۸۵: ۸۴).

راولز از این اصول عدالتی نتیجه می‌گیرد که جامعه سیاسی در درجه اول باید قانون اساسی عادلانه‌ای داشته باشد که به موجب آن تک‌تک افراد جامعه سیاسی، شهروندانی برابر^۱ تلقی شوند که حقوق و آزادی‌های اساسی مساوی دارند. در حقیقت وی بر این اساس، حقوق و آزادی‌های اساسی را دارای ارزش مطلق و برتر از سایر ارزش‌ها می‌داند و به همین دلیل معتقد است که دولت با هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌تواند و نباید آزادی‌های اساسی افراد را - با هر دیدگاهی که نسبت به خیر داشته باشند - محدود کند. به زعم او: «عدالت به مثابه انصاف یعنی تفاوت‌های عمیق و بنیادی تعالیم مذهبی، فلسفی و نژادی شرط همیشگی زندگی بشر هستند» (دالمایر، ۱۳۸۴: ۳۰۹).

به باور او در مواردی که میان این دو اصل تزامم و تعارض پیش آید، اصل اول که وی آن را «اصل آزادی»^۲ می‌نامد، مقدم بر اصول دوم یعنی «اصل تمایز»^۳ و «اصل فرصت برابر» است؛ به این معنی که آزادی به دست آمده و تضمین شده در اصل اول را نمی‌توان فدای منافع اقتصادی و اجتماعی کرد. به بیان دیگر هر عضوی از جامعه، حقوق طبیعی تخلف‌ناپذیری دارد که حتی رفاه دیگران هم نمی‌تواند مانع از اعمال این حقوق شود؛ اینکه کسی آزادی‌اش را از دست بدهد چون عده دیگری می‌خواهند به خیر بزرگ‌تری برسند، با اصل عدالت منافات دارد (راولز، ۱۳۷۴: ۶۴).

بر این مبنا و به علت برتری‌ای که او برای حق به نسبت خیر در نظر می‌گیرد، در نهایت از دولتی دفاع می‌کند که در برابر دیدگاه‌های ارزشی، اخلاقی و مذهبی مختلف، بی‌طرف^۴ است و تصمیم‌گیری کلان سیاسی و اقتصادی خود را بدون دخالت دادن و در نظر گرفتن آموزه‌های مذهبی و اخلاقی خاصی طراحی می‌کند.

از آنجا که وی به برتری و تقدم حق بر خیر باور دارد، به این نتیجه می‌رسد که در برداشت‌های افراد در مورد خیر خود، تفاوت‌های اساسی وجود دارد که البته فی‌نفسه ناپسند تلقی نمی‌شود اما در مورد مفهوم حق چنین چیزی را نمی‌توان گفت. شهروندان یک جامعه خوب و منظم، همگی اصول واحدی را در مورد حق قبول دارند (راولز، ۱۳۷۴: ۸۱). بر این اساس یک نظام سیاسی و اجتماعی عادلانه، چارچوب و حوزه‌ای مشخص از حقوق، فرصت‌ها و وسایل ارضای نیازها را فراهم می‌کند که در محدوده آن رسیدن منصفانه به این اهداف برای هر کسی مجاز است. راولز در رد نظریه‌هایی که به تقدم خیر بر حق معتقدند، می‌گوید هرگونه تقدم قائل

1. Equal Citizens
2. Liberty Principle
3. Difference Principle
4. Neutral

شدن برای خیر، مستلزم توافق بر یک آموزه واحد و یا یک ارزش و خیر است و پیامد چنین توافقی نیز ترتیباتی است که ضرورتاً با سرکوب همراه خواهد بود.

از این منظر، حمایت دولت از چارچوب عادلانه، یک چیز است و تصدیق اهداف و غایات خاص، چیز دیگر. برای مثال دفاع از حق آزادی بیان برای اینکه مردم آزادانه به طرح عقایدشان بپردازند، یک موضوع است و البته قابل دفاع؛ ولی حمایت از این حق بر بنیاد این استدلال که زندگی توأم با بحث سیاسی ارزشمندتر از زندگی بدون درگیری در امور سیاسی و عمومی است و یا بر این مبنا که آزادی بیان موجب افزایش رفاه همگانی می‌گردد، موضوعی است دیگر که البته قابل توجیه و دفاع هم نیست (سندل، ۱۳۷۴: ۱۰).

بر این اساس در جامعه آزاد، آموزه‌های جامع معقول زیادی در میان شهروندان وجود دارد و به حیات خود ادامه می‌دهد. اما مهم، پسوندی است که راولز برای پلورالیسم خود استفاده می‌کند و آن را پلورالیسم معقول می‌خواند و به این ترتیب آن را از پلورالیسم صرف جدا می‌کند. به بیان دیگر به باور او، همه آموزه‌هایی که در جامعه‌ای وجود دارد، معقول نیست و ممکن است برخی افراد، آموزه‌هایی «نامعقول، غیرمنطقی و حتی مجنونانه و ستیزه‌جویانه» داشته باشند. بنابراین در میان آموزه‌های جامع مورد تأیید شهروندان، صرفاً آموزه‌های معقول پذیرفتنی هستند. به نظر راولز، آموزه‌های شهروندان زمانی معقول محسوب می‌شود که با «اصول اساسی رژیم دموکراتیک» سازگار باشد (تلیس، ۱۳۸۵: ۱۵۰).

ب) لیبرالیسم مبتنی بر پلورالیسم ارزشی^۱

نوع دیگر لیبرالیسم که اتفاقاً در میان لیبرال‌های جدید، حامیان بسیاری دارد، لیبرالیسم مبتنی بر پلورالیسم ارزشی است. این رویکرد با پذیرش تفاوت‌ها بر این امر صحنه می‌گذارد که حتی ارزش‌های اساسی بشر با یکدیگر آشتی‌ناپذیر و توافق‌ناپذیرند و به همین علت انسان‌ها ناچار به انتخاب میان آنها و از دست دادن یکی به نفع دیگری هستند. آیزایا برلین^۲ و جوزف رز^۳ از جمله مهم‌ترین نمایندگان این رویکرد محسوب می‌شوند.

جوزف رز

جوزف رز، یکی از فیلسوفان لیبرال معاصر که تأثیر بسیار زیادی از برلین گرفته و وی را به خاطر طرح پلورالیستی‌اش می‌ستاید، در صدد بسط نظریه پلورالیسم ارزشی برلین بر می‌آید. وی

1. Value Pluralism
2. Isaiah Berlin
3. Joseph Raz

بین لیبرالیسم و پلورالیسم رابطه‌ای متقابل برقرار می‌کند و به این ترتیب از کل‌گرایی نهفته در برخی از انواع لیبرالیسم دوری می‌جوید. بنا بر دیدگاه رز، برخی از ارزش‌ها در زمره ارزش‌های مستقل اجتماعی قرار می‌گیرند و در مقابل برخی نیز وابسته به جامعه خود هستند و صرفاً در همان جامعه و در شرایطی خاص، اهمیت و اعتبار دارند. در حقیقت رز بیشتر از وابستگی اجتماعی^۱ سخن می‌گوید بدون اینکه به ورطه نسبی‌گرایی در غلتد. به نظر او ارزش‌ها و به تبع آن حقوق، فضایل و دیگر پدیده‌های هنجاری را می‌توان وابسته به شرایط متنی جامعه دانست. وی با هدف دور نگاه داشتن خود از اتهام نسبی‌گرایی، بر این امر تأکید می‌کند که وقتی از رابطه فرهنگ و ارزش‌ها سخن به میان آورده می‌شود، به این معنا نیست که وجود و ماهیت ارزش‌ها را فرهنگ تعیین می‌کند بلکه بیشتر بدین معناست که برای درک و فهم یک ارزش و همچنین یافتن توانایی محترم شمردن آن، باید با فرهنگ آن جامعه خاص نیز مانوس بود (رز، ۲۰۰۱: ۱۲۵).

بر اساس نظریه پلورالیسم ارزشی رز، راه‌های ارزشمند، شایسته و البته نامتوافقی در زندگی وجود دارد و مردم تمدن‌های مختلف و یا همچنین نسل‌های مختلف باید حق انتخاب هر یک از آنها را داشته باشند. در اینجا مراد رز از توافق ناپذیری ارزش‌ها و خیرها، به هیچ عنوان مترادف با برابری کلی آنها و یا عدم تعیین آنها نیست بلکه به این معنا است که عقل نمی‌تواند هیچ داوری‌ای در مورد ارزش نسبی آنها بکند (رز، ۱۹۸۵: ۳۲۵). در حقیقت رز معتقد به لزوم خودمختاری^۲ انسان‌ها است؛ به گونه‌ای که می‌توان این مفهوم را کلید فهم نظریه او دانست. به زعم او یک فرد هنگامی خودمختار است که گزینه‌های متعددی در اختیارش باشد و از میان آنها دست به انتخاب بزند. البته وی هر انتخابی را تأیید نمی‌کند بلکه معتقد است که فرد باید صرفاً از بین گزینه‌های ارزشمند انتخاب کند و نه همه گزینه‌ها. مقصود وی از گزینه ارزشمند، آن دسته از گزینه‌هایی است که ساختاری درونی و منطقی باطنی دارند و انتخاب‌کننده دلیل باطنی آنها را بداند. بنابراین گزینه‌هایی مثل خودکشی در نظریه رز، جزء گزینه‌های ارزشمند محسوب نمی‌شود. اما آنچه نظریه رز را از لیبرال‌های دیگر جدا می‌کند این است که وی مفهوم خودمختاری را تنها مربوط به فرد نمی‌داند بلکه معتقد است این ویژگی درون فرهنگ معنا می‌یابد و وجود گزینه‌های متعدد نیز منوط به وجود یک فرهنگ است. بنابراین برای فهم تصمیم‌های هر فرد باید به فرهنگ وی نیز رجوع کرد.

از نگاه او گزینه‌های اصلی که به زندگی معنا می‌دهند، از جمله شغل‌های گوناگونی که می‌توانیم اختیار کنیم، دوستی‌ها و رابطه‌هایی که می‌توانیم داشته باشیم و...، تار و پود درهم بافته کنش‌ها و واکنش‌های متقابل و پیچیده‌ای هستند و تنها در دسترس کسانی قرار می‌گیرند

که شناخت عملی از آنها دارند یا می‌توانند داشته باشند. به طور خلاصه وابستگی فرهنگی انسان، افق فرصت‌های او را و اینکه چه می‌تواند بشود، مشخص می‌کند. این فرهنگ است که مشخص می‌کند چه چیزی مناسب و چه چیزی نامناسب است و یا چه چیزی مهم و ارزشمند و یا بی‌اهمیت و بی‌ارزش است (دزور، ۲۰۰۲: ۱۹۲؛ رز، ۱۳۸۳: ۲۴۷).

به بیان دیگر، رز به فرهنگ به عنوان عاملی که به آزادی فردی شکل و محتوا می‌دهد، می‌نگرد. بنابراین نتیجه می‌گیرد که تنها با تکیه بر چنین تفسیر فردگرایانه‌ای از عضویت فرهنگی است که لیبرال‌ها می‌توانند از چندفرهنگ‌گرایی حمایت کنند. البته این حمایت به هیچ‌وجه مطلق نیست بلکه کاملاً مشروط است. مشروط به آنکه آزادی فردی در این فرهنگ‌ها حفظ شود. بنابراین چندفرهنگ‌گرایی لیبرال تنها تا زمانی آن فرهنگ‌ها را به رسمیت می‌شناسد که در خدمت ارزش‌های حقیقی باشند (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰: ۲۴۱).

رویکرد پسالیبرال^۱

پسالیبرالیسم، رویکردی انتقادی و متفاوت است که لیبرال‌های منتقد نسبت به برخی آموزه‌ها و اصول لیبرالیسم از جمله جهان‌شمول‌گرایی آن مطرح کرده‌اند. در حقیقت پسالیبرالیسم، رویکردی است که از دل لیبرالیسم برآمده و در عین حال با طرح انتقاداتی نسبت به آن می‌کوشد این مکتب را با ویژگی‌های دنیای امروز سازگار کند. جان گری^۲ از متفکران برجسته این نحله است.

جان گری

به باور گری، همه سنت‌های لیبرالی و انواع لیبرالیسم از ابتدا تا امروز، مفاهیمی معین و متجدد از انسان و اجتماع دارند. این مفهوم مشترک، خود را در چارچوب چهار ویژگی کلی فردگرایی^۳، برابرخواهی^۴، جهان‌شمول‌گرایی^۵ و بهبودگرایی^۶ نشان می‌دهد. گری معتقد است دو ویژگی آخر یعنی جهان‌شمول‌گرایی و بهبودگرایی، مهم‌ترین بناکنندگان یک چشم‌انداز سیاسی لیبرال و تعریف‌کننده لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه سیاسی هستند؛ زیرا جهان‌شمول‌گرایی لیبرالیسم، در واقع به این معنا است که بهزیستی انسان‌ها تنها در زمینه و در قالب نهادهایی که

1. Post- Liberal
2. John Gray
3. Individualism
4. Egalitarianism
5. Universalism
6. Meliorism

به طور شناخته شده‌ای لیبرال هستند، محقق شدنی است. در حالی که این ویژگی‌ها با خصوصیات جهان چندفرهنگی که ما امروزه در آن زندگی می‌کنیم، سازگاری ندارد و به همین دلیل باید از لیبرالیسم به پسالیبرال گذر کرد. گری بر این باور است که دوران مدرن، گذشته است و بنابراین لیبرالیسم به عنوان فلسفه سیاسی، کارآیی خود را از دست داده و در بهترین حالت به یک شیوه و سبک زندگی تبدیل شده است. به عقیده او، کارکرد اندیشهٔ پسالیبرال، یافتن راه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز اشکال فرهنگی متفاوت، بدون بهره‌برداری از چشم‌انداز جهان شمول‌گرا و مفهوم انتخاب عقلانی است. از نظر او در دوران پسامدرن، فرهنگ‌ها و کشورهای لیبرال باید از هرگونه ادعایی دربارهٔ مرجعیت و اقتدار جهان‌شمول چشم‌پوشی کنند و بیاموزند که باید در هماهنگی با دیگر سیاست‌گذاری‌ها و فرهنگ‌های غیر لیبرال زندگی کنند (گری، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

در رویکرد پسالیبرالی گری، نظام‌های لیبرالی تنها یک گونه از سیاست‌گذاری‌های مشروع‌اند و کردار لیبرالی هیچ‌گونه مرجعیت ویژه یا جهان‌شمولی ندارد. مشروعیت یک نظام به رابطهٔ آن با سنت‌های فرهنگی پیروان آن و مشارکت آن در برآورده ساختن نیازهای آنان وابسته است. بر این اساس، وظیفهٔ نظریه‌پرداز پسالیبرال، تنها ساختن و پرداختن محتویات و تاریخ فرهنگ‌های لیبرالی موجود است و نقش سنتی نظریه‌پرداز که توجیه و ترویج هنجارهای لیبرالی بود، تقریباً محو می‌شود. به عبارت دیگر، نه تنها بستر و زمینهٔ استدلال عقلانی در دفاع از لیبرالیسم محدود می‌شود، بلکه فقط در کوچک‌ترین زمینه یعنی جایی که نهادهای لیبرالی از پیش وجود دارند و پذیرفته شده‌اند، می‌تواند معین و قطعی باشد (کراودر، ۱۳۷۹: ۸).

به زعم او، از آنجا که لیبرالیسم دیگر به عنوان یک فلسفهٔ سیاسی وجود ندارد، می‌توان گفت که تنها چیزی که از لیبرالیسم باقی می‌ماند، میراث تاریخی «جامعهٔ مدنی^۱ لیبرال» است. نکتهٔ مهم و تفاوت اصلی این دو مقوله در این است که لیبرالیسم به مثابهٔ فلسفهٔ سیاسی، آمالی جهانی دارد، در حالی که مفهوم جامعهٔ مدنی گری، آگاهانه تاریخ‌گرا است. جامعهٔ مدنی، مجموعه اصول معتبر جهانی نیست بلکه مجموعه‌ای از نهادهای به هم پیوسته است. به عبارت دیگر دغدغهٔ گری، دفاع از نهادهای به هم پیوسته و کنش‌های جامعهٔ لیبرال و در عین حال کاستن از بار جنبه‌های جهان‌شمول‌گرای ایدئولوژی لیبرال است (جانسون، ۱۹۹۴: ۹۹).

ایدهٔ جامعهٔ مدنی وی، بیش از هر چیز بر آزادی و مهار رفتارهای حکومت‌ها از طریق قواعد حقوقی تأکید دارد. وی معتقد است که انواع جامعهٔ مدنی، مفهومی اختیاری و داوطلبانه از روابط بشری است. از اینرو متضمن فرهنگ آزادی است؛ فرهنگی که در آن افراد آزادند که اهداف

مختلف و یا مشترکی را دنبال کنند. وی معتقد است که جامعه مدنی با شکل‌های بسیار متفاوتی از حکومت‌ها سازگار است. به باور او در جوامع مدنی، دیدگاه‌ها، مذاهب و سیاست‌ها متساهل هستند. در این موارد دولت تلاش نمی‌کند تا به مثابه دکتربینی فراگیر عمل کند بلکه به تفاوت‌ها، مفاهیم و برداشت‌های متضاد و ناسازگار در باب جهان و خیر اجازه می‌دهد تا در سازشی موقت با یکدیگر زندگی کنند (جانسون، ۱۹۹۴: ۱۰؛ گری، ۱۹۹۶: ۲۰۵). بنابراین او نه تنها تنوع فرهنگی را می‌پذیرد بلکه می‌کوشد سنت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون را از دست‌اندازی آنچه جهان‌شمول‌گرایی و ایده‌های روشنگری می‌نامد، مصون نگاه دارد. از دیدگاه گری، فرهنگ‌ها را باید در مقام حاملان اولیه خیرهای انسانی محترم شمرد.

راه‌حلی که گری برای زندگی در جامعه‌ای چند فرهنگی پیشنهاد می‌دهد، نظریه سازش یا مصالحه موقت در چارچوب جامعه مدنی است. به نظر وی، تضاد میان سبک‌های قیاس ناپذیر زندگی می‌تواند با دستیابی به یک سازش موقت بین این سبک‌ها آرام شود. زیرا اگر پلورالیسم ارزشی را بپذیریم، هیچ سبک زندگی برای تحمیل خود بر دیگران، دلیل عقلانی نخواهد داشت و در عین حال همه سبک‌های زندگی می‌توانند دلایلی را مبنی بر درست بودن خود ارائه دهند. بنابراین در سازش موقت، سبک‌های مختلف زندگی می‌کوشند علایق، منافع و ارزش‌هایی را که بینشان مشترک است، بیابند و در مورد آنچه آنها را از یکدیگر متفاوت می‌کند نیز به نوعی توافق دست یابند (گری، ۱۹۹۸: ۳۲). سازش موقت، ایده‌ای را ابراز می‌کند که طبق آن اشکال بسیاری از زندگی وجود دارد که انسان‌ها می‌توانند در آنها کامیاب شوند. در میان اینها، ارزش‌ها و سبک‌های زندگی‌ای وجود دارد که قابل قیاس با یکدیگر نیست. هرچند این اشکال و راه‌های زندگی در رقابت با یکدیگر به سر می‌برند، هیچ یک از دیگری برتر نیست (گری، ۲۰۰۰: ۵). به بیان ساده می‌توان گفت تا آنجا که به تفاوت فرهنگی مربوط می‌شود، گری به بازار آزاد فرهنگی اعتقاد دارد. یعنی هر فرد باید آزاد باشد تا در میدان رقابت آزاد و منصفانه، راه زندگی خود را انتخاب کند و او این امر را در «جامعه مدنی» میسر می‌داند.

رویکرد نسبی‌گرایانه^۱

بر مبنای رویکرد نسبی‌گرایانه، افرادی که در طرح‌های مفهومی مختلف زندگی می‌کنند، فقط تجربه و درکشان از جهان متفاوت نیست بلکه اصلاً در جهان‌های مختلفی زندگی می‌کنند و از اینرو بین آنها امکان درک متقابل وجود ندارد. یعنی تفاوت‌های جداکننده افرادی که در چارچوب‌های مختلف فکر می‌کنند، چنان عمیق است که تجربه‌ها و باورهای آنها از اساس با هم

توافق ناپذیر است؛ به این معنا که هیچ معیار مشترکی نمی‌تواند به منزله پلی میان آنها عمل کند. به این ترتیب افرادی که درون طرح مفهومی خاصی جای می‌گیرند، در واقعیت خاص خودشان زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر بر اساس نسبی‌گرایی، ترجمه طرح‌های مفهومی به یکدیگر شدنی نیست زیرا معنای واژگان جاگرفته در دل یک طرح مفهومی، به دلیل خصوصیات منحصر به فرد آن طرح کاملاً متفاوت است (فی، ۱۳۸۶: ۱۴۵-۱۴۶).

از جمله مهم‌ترین نسبی‌گرایان که به شدت با هرگونه مبنایگرایی مخالفت کرده است، می‌توان به متفکرانی اشاره کرد که در زیرمجموعه متفکران پست مدرن طبقه‌بندی می‌شوند. پست مدرنیسم در مقابل شیفتگی مدرنیسم نسبت به قطعیت و هویت، علاقه‌مند به غیریت، تفاوت و بی‌هویتی است و با پالایش تمایلات مدرنیسم نسبت به خودمحوری به این نتیجه می‌رسد که محیطی چندفرهنگی می‌تواند جایگزین جهانی اروپامحور و یا غرب‌محور شود. از جمله مهم‌ترین متفکران پست مدرن می‌توان به فرانسوا لیوتار اشاره کرد.

ژان فرانسوا لیوتار^۱

جامعه‌ای که لیوتار به عنوان جامعه پست مدرن توصیف می‌کند، نه تنها یکپارچه نیست بلکه هزارتویی با پیچیدگی روزافزونی از گفت‌وگوهای متقاطع است. لیوتار جامعه را در قالب بازی‌های زبانی و به مثابه مجموعه‌ای از فعالیت‌های زبانی که هر یک قواعد، قراردادهای و اهداف منحصر به فرد خود را دارند، توصیف می‌کند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۲۲۸).

از دیدگاه لیوتار، ریشه بی‌اعتباری نظریه‌های مدرن را باید در تلاش بی‌حاصل برای یافتن شالوده دانش، جامعیت بخشیدن^۲، کلیت بخشیدن^۳، پافشاری بی‌نتیجه برای به چنگ آوردن تمام حقیقت و نیز عقل‌گرایی آمیخته با سفسطه جست‌وجو کرد. وی مفروضات مدرن مبتنی بر پیوستگی اجتماعی را رد کرده و به جای آن بر تکرار، چندگونگی، انشقاق و عدم تعیین را تأیید می‌کند. فرض بنیادین مدرن مبنی بر محوریت، انسان‌شناساگر وحدت‌آفرین را رها کرده و با خارج کردن وی از محوریت و قرار دادن او در میان فعالیت‌های اجتماعی یا زبانی گوناگون (بازی‌های زبانی)، هویتی چندگانه یا انشقاق یافته برایش قائل می‌شود. لیوتار، از نظر فلسفی یک نسبی‌گرا یا به تعبیر خودش یک مشرک^۴ است. کثرت‌گرایی وی از آن‌رو که امکان هرگونه سازش و آشتی میان بازی‌های زبانی را رد می‌کند، بنیادی است.

1. Jean Francois Lyotard
2. Universalizing
3. Totalizing
4. Pagan

وی با انتقاد از همانندگرایی^۱ مدرنیسم که در انتظار کلیتی واحد است، در مقابل تمام راه‌کارهایی که در پی ایجاد اتحاد و کلیت واحد است، می‌ایستد و به جای آن به یک خصلت واحد سیاست پست‌مدرن اشاره می‌کند که عبارت است از «پاشیدن یا افشاندن جامعه^۲» روی شبکه‌های بازی‌های زبانی متفاوت. به بیان دیگر وی با تأکید بر اختلاف نظر به جای اتفاق نظر، نظریه بازی‌ها را که در آن رقابت یا جدل^۳، اصلی محوری است، راه‌کاری مورد قبول می‌داند (دالمیر، ۱۳۸۴: ۳۱۳).

به باور او هیچ طرح کلی که بتواند همه بازی‌های زبانی را به هم پیوند زند، در دست نیست. پس دلیلی ندارد که معتقد باشیم تکه‌های متفاوت معرفت مبنای مفهومی مشترک دارند یا اینکه به یک آرمان بزرگ انسانی کمک می‌کنند. بنابراین جهانی را ترسیم می‌کند که در آن همه ایده‌های بزرگ فرو می‌ریزند و تنها ارزشی جزئی پیدا می‌کنند. به این ترتیب وی از مرگ فراروایت^۴ها صحبت می‌کند یعنی داستان‌های عمده و فراگیری که می‌تواند در مورد اعتبار همه داستان‌های دیگر دلیل بیاورد، توضیح دهد و اظهار نظر کند؛ یک مجموعه جهان‌شمول یا مطلق از حقایق که ظاهراً از محدودیت‌های اجتماعی یا نهادی بشری فراتر می‌رود (وارد، ۱۳۸۳: ۲۲۶-۲۳۱).

لیوتار نه تنها مدعی فروریختن فراروایت‌ها از جمله آزادی و رهایی است بلکه این موضوع را به فال نیک گرفته و به این باور می‌رسد که زمینه و توان رشد و قدرت گرفتن تفاوت‌ها یا به عبارتی روایت‌های خرد و محلی را می‌بیند. به نظر او جهان انسانی متشکل از مجموعه‌ای از فرهنگ‌هایی است که به روی یکدیگر انباشته شده‌اند و دست کم می‌توان گفت که بین آنها هیچ زبان مشترکی وجود ندارد. به این ترتیب هر فرهنگی را می‌توان یک بازی زبانی تلقی کرد. به عبارت دیگر جهان در اندیشه لیوتار همچون یک مجمع‌الجزایر است. ساکنان هر یک از این جزیره‌ها، حرف‌های ساکنین دیگر جزایر را نمی‌فهمند. مرادۀ آنها تنها می‌تواند چیزی چون مبادله کالا باشد و نه تفاهم. رابطه آنها در صورت ایده‌آل، مبادله و رفت و آمد در فضایی صلح‌آمیز است (تاجیک و پورپاشا کاسین، ۱۳۸۸: ۳۶).

وی در نهایت به این جمع‌بندی می‌رسد که چشم‌اندازهای گوناگون درون یک جامعه از آن رو که میان آنها هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد، قیاس ناپذیرند. بنابراین مدل جامعه‌ای که لیوتار توصیف و پیشنهاد می‌کند، مدلی است که در آن فرد درون بازی‌های زبانی متعدد و گوناگون در محیطی مجادله‌ای که مشخصه‌اش تنوع و ستیزه است، در مبارزه است. در چنین جامعه‌ای هیچ سنت و ارزشی به عنوان سنت برتر و غالب تلقی نمی‌شود بلکه صرفاً همه آنها در کنار یکدیگر

1. Assimilation
2. Atomization of the Social
3. Agonistic
4. Meta Narrative

حضور می‌یابند. جامعه‌ای که او پیشنهاد می‌دهد، جامعه‌ای است دارای نوعی سیاست منازعه و اعتراض بی‌پایان که علی‌الظاهر به هیچ‌وجه امکان توافق سازنده میان آنها وجود ندارد. لیوتار سخن گفتن را با جنگ مقایسه می‌کند و می‌گوید هدف ما نباید رضایت حاصل از پیروزی باشد بلکه باید به دنبال لذت ناشی از ادامه جنگ باشیم. تفاوت همیشه مطلوب‌تر از توافق است زیرا تفاوت است که ابداع را به وجود می‌آورد، در حالی که توافق عمومی تنها کاری که می‌کند «این است که آتش خشونت را به خرمن ناهمگن بازی‌های زبانی می‌ریزد» (وارد، ۱۳۸۳: ۲۳۸). بنابراین تنها راه پرهیز از سرکوب تجربه‌ها و فرهنگ‌ها این است که از دستیابی به ایده یکپارچگی دست بکشیم و هر نهادی که بخواهد روابط اجتماعی را کنترل کند، برچینیم.

رویکرد با همادگرایانه^(۱)

باهمادگرایی برای نامیدن نظریاتی به کار می‌رود که معمولاً از نقد لیبرالیسم به عنوان یک آموزه سیاسی یا اقتصادی فراتر رفته، به نقد عمیق‌تر بنیان‌های فلسفی و معرفت‌شناختی آن می‌پردازد. باهمادگرایان، بخش مهمی از اندیشه‌های خود را به نقش و اهمیت باهماد در مقابل فرد اختصاص می‌دهند و بر محیط و شرایط زمانی و مکانی که فرد در آن قرار می‌گیرد و تأثیر آن بر نوع فرهنگ، هویت و رفتارهای وی تأکید می‌کنند. باهمادگرایی برخلاف سیاست لیبرال که اساساً معطوف به تأمین شرایط زندگی مبتنی بر آزادی برای افراد است، می‌کوشد به مردم اجازه دهد زندگی‌شان را با خیر باهمادی که به آنها هویت می‌بخشند، پیوند زنند (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰: ۵۱؛ مک‌میلان، ۲۰۰۵: ۱۰۰). از جمله مطرح‌ترین باهمادگرایان می‌توان به السدیر مک اینتایر اشاره نمود.

السدیر مک اینتایر^۲

مک اینتایر بحث خود را با نقد لیبرالیسم، مبانی ارزشی، پیش‌فرض‌ها و اخلاق مدرن آغاز می‌کند و بر این باور است که از بزرگ‌ترین اشتباهاتی که در سنت لیبرالی وجود دارد، می‌توان به تفکیک فرد از باهماد خود و تلقی آن به عنوان رمزی بی‌هویت و همچنین تقدم حق بر خیر اشاره کرد. به زعم او در نظام‌های مدرن اجتماعی مفهوم سنت جایگاه خود را از دست داده و فرد بدون تاریخ و هویت ناشیانه‌ای جایگزین آن شده است و این موضوع سبب گردیده که اجماع و توافق اخلاقی در روزگار ما نشدنی به نظر برسد زیرا از آنجا که همه عقلانیت‌ها در بستر یک سنت حادث می‌شوند، سنت‌های فکری نه تنها در خیرهایی که بدان پایبند هستند، بلکه در

1. Communitarians
2. Alasdair MacIntyre

تفسیری که از عقلانیت دارند نیز از یکدیگر متفاوتند و بدون دانستن مفهوم سنت هیچ نوع اندیشه‌ورزی عقلانی نمی‌تواند نزاع میان دیدگاه‌های متعارض را حل و فصل کند. به نظر مک اینتایر سنت، مجموعه‌ای از اعمال و نوعی درک و اهمیت ارزش آن اعمال است. اهمیت چنین مفهومی در این است که می‌تواند واسطه شکل‌گیری و انتقال اعمال به نسل‌های بعدی باشد. به عقیده او سنت می‌تواند دینی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، هنری و... باشد. سنت‌ها باعث می‌شوند که ما نویسنده مستقل و خودمختار داستان زندگی خود باشیم. در حقیقت آنها چارچوبی را فراهم می‌کنند که در آن می‌توانیم درباره چگونگی ادامه داستان زندگی‌مان تصمیم‌گیری کنیم (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۰۸).

به بیان دیگر انسان تنها پس از پاسخ به پرسش «من خود را جزء کدام داستان یا داستان‌ها می‌بینم»، می‌تواند به پرسش «چه باید بکنم» پاسخ دهد. البته این به معنای زندانی بودن ما در هویت تاریخی و اجتماعی‌مان نیست بلکه نشان‌دهنده این واقعیت است که خود باید هویت اخلاقی خویش را از طریق عضویتش در خانواده، محله، شهر، قبیله و... بیابد.

وی از این اصل برای نقد برتری و تقدم حق بر خیر نیز استفاده می‌کند. از نگاه وی برتری حقوق از آنجا که مبتنی بر شکل نادرستی از فردگرایی است که آدمیان را به عنوان موجودات «ذره‌ای»^۱ منفردی لحاظ می‌کند که مقدم بر باهماد وجود دارند و عاری از هویتی اجتماعی‌اند، قابل نقد است. به عبارت دیگر، چنین فردگرایی برای افراد و حقوقشان چنان ارزش بنیادینی قائل می‌شود که هرگونه ارزشی را که بتوان برای باهماد قائل شد، بی‌معنی می‌کند. به نحوی که مک اینتایر، فردگرایی را «آموزه دزدان موفق جماعت» می‌نامد (جیکوبز، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

در مقابل، مک اینتایر برتری را به جای حقوق به خیر و آرمان زندگی خوب می‌دهد که باید افراد به طور اشتراکی در آن سهیم باشند. در واقع به جای آنکه حقوق «فضیلت نخست»^۲ نهادهای اجتماعی و سیاسی و اصل بنیادین اداره جامعه باشد، اولویت نخست را باید به زندگی اجتماعی یا خیر توده‌ها اختصاص داد. وی برای توضیح دیدگاه خود از سنت ارسطویی که مبتنی بر اولویت خیر و فضیلت است، بهره می‌برد. از نگاه او به دلیل خصوصیات فلسفه معاصر غربی، اخلاق متجدد و از جمله عدالت، در وضعیت نابسامان که ریشه در شکست پروژه روشنگری دارد، به سر می‌برد. در روشنگری هدف این بود که اخلاق، قلمرو خاصی از پژوهش عقلانی شناخته شود که در آن قواعد رفتار از امور زیبایی‌شناسی، حقوقی و کلامی مستقل گردد. در حالی که کاوش برای یافتن قواعد اخلاقی جهان‌شمول همواره شکست خورده و می‌خورد؛ زیرا برخلاف

مباحث مربوط به خیرهای ضروری برای فاعل خردورز، مباحث مربوط به حقوق، وجود دسته‌ای از قواعد بنا شده اجتماعی را که در دوره‌های مشخص و تحت شرایط ویژه اجتماعی به وجود آمده‌اند، مفروض می‌گیرد. در حالی که چنین حقوقی صرفاً در برخی سنت‌ها و جوامع، آن هم در دوره به خصوصی از زمان، برای مردم مطلوب بوده است و این امکان همواره وجود دارد که نه تنها برای دیگر سنت‌ها مطلوبیت نداشته باشد، بلکه تحمیلی نیز تلقی شوند.

مک اینتایر بر این اعتقاد است که زیان هر تلاشی برای وارد ساختن برداشتی مشترک از خیر در سطح دولت-ملت، بسیار بیشتر از سودش است. البته منظور از آن موضوع این نیست که دیدگاه‌های مشترک درباره خیر انسان هرگز نباید در سیاست نقش داشته باشد، بلکه منظور این است که چون بدون دیدگاهی مشترک در باب خیر، هیچ سیاست صحیحی نمی‌تواند وجود داشته باشد، پس توجه اصلی سیاست باید از سطح دولت-ملت به سطح کوچک‌تر مثل شکل‌های محلی‌تر اجتماع منتقل شود (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

بر این اساس به هنگام طرح سیاست در مورد تنوع فرهنگی، بحث او از حفاظت از این یا آن جامعه فرهنگی بر مبنای محافظت از برخی اجزای فرهنگ مثل زبان فراتر می‌رود. در اینجا سیاست‌گذاری فرهنگی معطوف به ارزش‌های اخلاقی‌ای است که سیاست‌گذاری‌ها بر اساس آنها صورت می‌گیرد. در چنین نظامی هیچ نوع برتری برای فرهنگ و یا فرهنگ‌های خاص در نظر گرفته نمی‌شود؛ هر جامعه فرهنگی صرف‌نظر از اینکه چقدر از فرهنگ مسلط متفاوت باشد، باید در این نوع سیاست مورد توجه قرار بگیرد.

به زعم مک‌اینتایر، کارگزاران تنها در صورتی می‌توانند دیدگاه‌های اخلاقی متعددی را ارزیابی کنند که دیدگاه پیروان سنت‌های دیگر را برگزینند. برای اینکه شخص بتواند انگاره معینی از عقلانیت را به کار بگیرد، ناگزیر است که از درون همان سنتی که آن انگاره را توجیه می‌کند، درگیر پژوهش و جست‌وجو شود. وی این نظر را که برای داوری کردن میان سنت‌ها باید از آنها به در آمد و با کنار گذاشتن تعصب به طور عینی مشخص کرد که کدام سنت پذیرفتنی‌تر است، به شدت رد می‌کند، زیرا معتقد است پذیرش چنین نگرشی مستلزم جدا کردن جست‌وجو از بستر تاریخی آن است و این امر منجر به بی‌توجهی به ساختارهای اجتماعی‌ای که معیارهای اخلاقی در آنها ریشه دارد، می‌شود. به نظر او باید در عین وفاداری به همان سنتی که معیارهای خردورزی خود را از آن برگرفته‌ایم، در میان سنت‌های رقیب دست به داوری بزنیم (وینستین، ۱۳۹۰: ۱۴۰-۱۶۷).

آنچه مک اینتایر را از نسبی‌گرایان متمایز می‌کند، باور وی به امکان اصلاح و همچنین گفت‌وگو میان سنت‌های رقیب است. به باور او هرچند ایدئولوژی‌ها و سنت‌های گوناگون بر اساس عقلانیت‌های خاص خود بنا شده‌اند، نکته اساسی در اینجا است که می‌توان میان آنها نوعی از

گفت‌وگو را برقرار کرد. به باور مک‌ایننایر، صرف وجود یک گفت‌وگو میان سنت‌های اخلاقی رقیب منجر به شناخت هر یک از این سنت‌ها دربارهٔ نقاط ضعف خود می‌شود. در چنین گفت‌وگوهایی است که سنت‌ها در می‌یابند سنت رقیب به برخی سوالات آنها، پاسخی بهتر داده است.

بررسی امکانات نظری رویکردها برای کاربردی شدن

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، ویژگی‌های جهان امروز و رشد فناوری‌های ارتباطی باعث شده که با وجود گذشت قرن‌ها از بحث همزیستی فرهنگ‌ها و اقوام و...، مسألهٔ تنوع فرهنگی در مرکز توجه قرار گیرد. با استفاده از امکانات دنیای امروز، همهٔ گروه‌ها و فرهنگ‌های حاضر اعم از اقلیت‌ها و خرده‌هویت‌ها، در صدد باز تعریف هویت خویش برآمده‌اند و در این راستا تأکید بر ویژگی‌ها و خصلت‌های منحصر به فرد و به عبارت ساده‌تر تأکید بر «تمایزها» در تعریف هویت آنها جایگاهی ویژه دارد. از اینرو مقالهٔ حاضر می‌کوشد با توجه به پیچیدگی‌های جوامع چند فرهنگی و بغرنج بودن اجرای عدالت در چنین جوامعی، به این پرسش پاسخ دهد که کدام‌یک از اندیشه‌ها و نظرات پیش‌گفته به لحاظ نظری، امکانات بیشتری برای حل مشکلات موجود در جامعهٔ چند فرهنگی از جمله اجرای عدالت بین خرده‌فرهنگ‌های گوناگون و احترام به خواست آنها مبتنی بر پذیرش تفاوت‌هایشان با دیگران دارد.

یکی از مهم‌ترین رویکردهایی که به بحث دربارهٔ تنوع فرهنگی می‌پردازد، رویکرد لیبرال است که ما در اینجا آن را به دو بخش لیبرالیسم خنثی‌گرایانه و لیبرالیسم مبتنی بر پلورالیسم ارزشی تقسیم‌بندی کردیم. لیبرالیسم خنثی‌گرایانه به‌ویژه نظریهٔ راولز، نقاط قوتی دارد که می‌تواند به مثابهٔ امکانات نظری این دیدگاه در نظر گرفته شود. از جمله این نقاط مثبت، تلاش راولز در رسیدن به اجماع سیاسی و نه سازش موقت و برابر تلقی کردن انسان‌ها به مثابهٔ موجودات اخلاقی بالقوه اشاره کرد. راولز از جمله متفکران لیبرالی است که به هیچ‌وجه به دنبال برقراری سازش و مصالحهٔ موقت میان خرده‌فرهنگ‌ها و سبک‌های گوناگون زندگی نیست؛ بلکه به دنبال یافتن اصولی اخلاقی است که بر پایهٔ آنها بتوان همکاری اجتماعی دائمی را بنا کرد و برای دستیابی به این هدف از دو مقدمه استفاده می‌کند: نخست، مقدمهٔ تأکید او بر اخلاقی دانستن همهٔ انسان‌ها است. او هیچ بهانه‌ای را برای برخورد ناعادلانه با انسان‌ها نمی‌پذیرد زیرا بر این باور است که همهٔ انسان‌ها به صورت بالقوه موجوداتی اخلاقی‌اند؛ به این معنا که آنها به صورت بالقوه می‌توانند برداشت خاص خود از خیر و همچنین فهمی از عدالت داشته باشند. دوم اینکه وی وجود تنوع فرهنگی در جامعه را یک واقعیت تلخ‌گریزناپذیر نمی‌داند، بلکه یک خیر تلقی می‌کند؛ خیری که نشانی از تکامل و میراث بشریت است.

اما این رویکرد، نقاط ضعفی نیز دارد. از جمله مهم‌ترین آنها این است که راولز با جدا کردن انسان از فرهنگ و سنتی که در آن ریشه دارد، فرد را به موجودی ذره‌ای و بی‌هویت تبدیل می‌کند که دیگر نه تنها نمی‌توان او را عاقل و مستقل محسوب نمود بلکه حتی قادر به شناخت خود نیز نیست (سندل، ۱۳۷۴: ۲۸۴). از چنین انسانی نمی‌توان توقع داشت که نگارنده اصول عدالتی جهان‌شمول باشد زیرا قدرت تعقل هر یک از ما ناشی از فرهنگ و آموزه‌های فرهنگی است که از ابتدا با آنها رشد کرده‌ایم. به بیان دیگر انسان در اندیشه راولز تبدیل به یک رمز تهی شده از وابستگی‌هایی می‌شود که در حقیقت از الزامات هویت ما هستند و این رمز در طرح راولز فقط یک دغدغه دارد و آن دغدغه خیر خودش است که خیر هیچ انسان واقعی نیست بلکه خیری است که ظاهراً همه ما باید مشترکاً آن را داشته باشیم (گری، ۱۳۸۱: ۱۳۷).

همچنین نظریه خنثی‌گرایانه مبتنی بر بی‌طرفی راولز، ایراداتی به لحاظ پیش‌فرض‌های خود دارد که از میزان کارآمدی آن در همه جوامع چند فرهنگی به‌ویژه جوامع غیر غربی می‌کاهد. به عنوان نمونه از آنجا که راولز آزادی را به عنوان ارزش محوری نظریه خود می‌پذیرد، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که این خود پذیرش غیرمستقیم نوعی خیر برای جوامع از سوی او نیست؟ به بیان دیگر وی با در مرکز قرار دادن ارزشی مانند آزادی، مسائلی مانند دین و سنت‌ها را از عرصه عمومی خارج می‌سازد. در حالی که همیشه این امکان وجود دارد که برای اعضای بسیاری از گروه‌ها، چنین امری یعنی قائل بودن به جدایی اعتقادات دینی از عرصه سیاست، بی‌معنا و غیرممکن تلقی شود. راولز این موضوع را نادیده می‌گیرد که اگر شخصی به دینی که داعیه‌هایی در زمینه سیاست دارد، ایمان داشته باشد، مفهوم سیاست مستقیماً در چارچوب عقاید دینی او قرار می‌گیرد. از سوی دیگر آنچه کارآمدی نظریه وی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، اشاره او به «پلورالیسم معقول» است. وی به این سؤال که چه چیز را می‌توان معقول یا نامعقول دانست و اینکه ملاک عقلانیت چیست، پاسخ روشنی نمی‌دهد. همه اینها باعث می‌شود نظریه وی برای سنت‌های غیر لیبرال و غیر غربی که ریشه‌های مذهبی و قومی ویژه خود را دارند، به منزله نوعی سرکوب و بی‌عدالتی محسوب شود؛ زیرا در حقیقت چنین نظری ملاک‌ها و معیارهای خود درباره عقلانیت را به همه اعضای جامعه تحمیل می‌کند و نمی‌تواند به سنن گروه‌هایی که با عقل لیبرالی همخوانی ندارند، احترام گذاشته و آنها را بپذیرد.

شاید اینگونه به نظر برسد که سنت دیگر لیبرالیسم یعنی لیبرالیسم مبتنی بر پلورالیسم ارزشی، بیشتر از لیبرالیسم خنثی‌گرایانه قابلیت کاربرد داشته باشد. زیرا در هر صورت برخلاف نظریه‌های خنثی‌گرایانه‌ای چون نظریه راولز، با قبول فرض وجود خیرهای متفاوت و در عین حال قیاس‌ناپذیر و نامتوافق، به انتخاب یک سلسله از ارزش‌ها و برتری دادن آن بر دیگر مجموعه‌های ارزشی نمی‌پردازد. البته این موضوع از این جهت که ارزش‌های متفاوت را در کنار یکدیگر

می‌پذیرد و قصد تحمیل یک سلسله از ارزش‌ها را به عنوان ارزش‌های همیشگی و جهان‌شمول بر دیگران ندارد، تحسین‌برانگیز است. اما نکته این است که هرچند نظریه‌پردازانی چون رز، سنت لیبرال را در راستای چندفرهنگ‌گرایی قرار می‌دهند، همچنان برخی مفاهیم خودبنیان در این فلسفه وجود دارد. به عنوان نمونه تعریفی که رز از خودمختاری ارائه می‌دهد و طرد فرهنگ‌هایی که خودمختاری در آنها جایگاهی ندارد از سوی او، نشان دهنده همین طرز تفکر است. همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، خودمختاری جایگاهی ویژه در اندیشه رز دارد زیرا به باور او، خودمختاری نقشی بسیار مهم و حیاتی در دستیابی به زندگی سعادت‌مندانه دارد. بنابراین وی در مقابل این پرسش که در برخورد با جوامعی که فرهنگ آنها از اختیار حمایت نمی‌کند، چه واکنشی باید نشان داده شود، پاسخ می‌دهد که اگر فرهنگ‌های اقلیت، سعی در سلب اختیار از اعضای خود کرده و نتوانند آینده‌ای قابل قبول به جوانان ارائه کنند، همگن‌سازی تنها راه‌حل ممکن است، حتی اگر این امر به بهای مرگ آن فرهنگ و یا دست‌کم دگرگونی قابل توجه آن تمام شود (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰: ۲۳۶).

بنابراین می‌توان گفت که نظریه رز نیز تنها در چارچوب آرمان‌های لیبرال و خیر تعریف شده برای این دست جوامع از خود سعه صدر نشان می‌دهد و در مورد آنچه به سادگی فرهنگ‌های غیر لیبرال نامیده می‌شود، هیچ تساهلی از خود بروز نمی‌دهد. این مسئله می‌تواند در عمل به بهانه‌ای برای سرکوب اقلیت‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها تبدیل شود.

در مورد نظریه پسا لیبرالی جان گری نیز باید گفت که این رویکرد، از آنجا که می‌کوشد لیبرالیسم را از صورت یک فلسفه سیاسی متصلب و حجیم که ویژگی‌هایی چون جهان‌شمول‌گرایی و بهبودگرایی دارد، خارج ساخته و به سبکی مشروع از زندگی در میان دیگر سبک‌های مشروع زندگی تبدیل کند، می‌تواند جذاب و راه‌گشا باشد. زیرا چنین نظریه‌ای این معنی را در خود پنهان دارد که هیچ دلیل عقلانی برای تحمیل ارزش‌های یک جامعه بر جوامع دیگر وجود ندارد. اما از سوی دیگر نکاتی نیز در اندیشه گری وجود دارد که از کارایی آن در بسیاری از کشورها که دین در آن اهمیت دارد، می‌کاهد. به عنوان نمونه، وی هنگام شناسایی مکاتبی که ادعای جهان‌شمولی دارند، ایسم‌هایی چون مارکسیسم و لیبرالیسم را در ردیف ادیان الهی چون اسلام و مسیحیت قرار می‌دهد و هر دو را به دلیل ادعای شناختن بهترین راه زندگی مذمت می‌کند. به بیان دیگر، آنچه در اندیشه گری پنهان است و می‌تواند مشکل‌ساز باشد، بسیاری از اصول لیبرال است که هرچند تا حدودی مورد جرح و تعدیل قرار گرفته است، باز هم به صورتی پنهان در آرای او حضوری مؤثر دارد. نکته دیگری که در اندیشه گری اهمیت دارد، نظر وی درباره امکان انتخاب آزادانه فرهنگ افراد در جامعه مدنی است. اما مسئله‌ای که در این میان باقی می‌ماند، این است که آیا ما به عنوان انسان قادریم خود را از قید فرهنگی که در آن رشد

کرده‌ایم، رهانده، سپس طی یک انتخاب آزادانه در جامعه مدنی، نوع خاصی از فرهنگ و سبک زندگی را برای خود برگزینیم؟ آیا این انتخاب خود متأثر از فرهنگ غالب و اکثریت نخواهد بود؟! رویکرد دیگری که در مقابل نگاه میناگرایانه لیبرال‌ها قرار می‌گیرد، رویکردهای نسبی‌گرایانه و پست‌مدرن است که وجود هرگونه مینا و همچنین توانایی انسان را برای ارزش‌گذاری میان ارزش‌ها شدیداً مردود اعلام می‌کند. هرچند ممکن است چنین رویکردی در نگاه اول جذاب به نظر برسد، آنچه در مورد این رویکرد باید به آن توجه کرد، اجراناپذیری آن در عرصه عمل و همچنین عوارض و پیامدهای خطرناکی است که می‌تواند در عمل به دنبال داشته باشد؛ به‌ویژه در رویکردی که توافق را ناممکن می‌شمارد. به عبارت دیگر نسبی‌گرایی در عمل نه ممکن است و نه مطلوب.

تفاوت فقط در برابر پس زمینه‌ای از اشتراکات می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین اگر تفاوت‌ها بسیار عظیم باشد و آن چنان اهمیت پیدا کند که مشترکات را از چشم پنهان دارد، آنگاه مبنایی برای داشتن هیچ‌گونه فهمی از دیگران وجود نخواهد داشت. بنابراین دلیلی وجود نخواهد داشت که اصلاً فرض کنیم که آن دیگران نظری دارند، چه رسد به اینکه بگوییم نظرشان با ما متفاوت است (فی، ۱۳۸۶: ۱۶۰-۱۶۱).

خصوصاً درباره نظریه لیوتار نیز باید گفت هرچند این نظریه با رد اعتقاد به فراروایت‌ها و تأکید بر لزوم احترام به خرده‌روایت‌ها و داستان‌های خرد و محلی، راه را برای پذیرش جامعه‌ای چند فرهنگی فراهم می‌آورد، پرسش‌های فراوانی را نیز بی‌پاسخ می‌گذارد. به عنوان نمونه هرچند لیوتار تفاوت را تمجید می‌کند، به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که حد و مرز مدارا تا کجا است و یا اینکه با نظام‌هایی که با شما موضع نسبی‌گرایانه مشترک ندارند، چه باید کرد؟ متفکرینی چون هاروی نیز به این نکته اشاره می‌کنند که نسبی‌گرایی از جمله نظریه لیوتار بیش از آنکه رهایی‌بخش باشد، بازدارنده است؛ زیرا چنین نظریه‌ای، ارزیابی‌های اخلاقی و یا زیبایی‌شناختی را غیرممکن می‌کند (وارد، ۱۳۸۳: ۲۶۱).

از سوی دیگر از آنجا که این نظریه، امکان هرگونه اجماع و توافق را رد می‌کند و نوعی همزیستی توأم با جدل را به رسمیت می‌شناسد، می‌تواند در جوامع چندفرهنگی که به صورت بالقوه زمینه‌های نزاع و عدم توافق در آنها وجود دارد، پیامدهای وخیمی به دنبال داشته باشد. به عبارت دیگر آنچه لیوتار مطرح می‌کند به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان یک مدل سیاسی برای مواجهه با پدیده تنوع فرهنگی استفاده شود. به بیان دیگر چنین مدلی هرچند تفاوت‌ها را می‌پذیرد، به دلیل در معرض خطر قرار دادن کلیت جامعه و واحد سیاسی و همچنین افزایش احتمال بروز آشوب، نمی‌تواند در جوامع چند فرهنگی، توانایی بالایی برای اجرایی شدن داشته باشد.

رویکرد آخری که در این مقاله به آن پرداخته شد، رویکرد باهمادگرایانه بود که ضمن نقد پیش فرض‌ها و اصول جهان‌شمول برآمده از پروژه روشنگری به‌ویژه لیبرالیسم، از گرفتاری در دام افراط یا نسبی‌گرایی در این مسیر نیز به دور می‌ماند. می‌توان گفت که نقطه قوت نظریه‌های باهمادگرایانه، مخصوصاً نظریه مک‌این‌تایر در این است که انسان را به عنوان موجودی که نمی‌تواند بدون حضور در سنت و جامعه برای خود هویتی تعریف کند، به رسمیت شناخته و سعی نمی‌کنند که از هویت انسانی، تعریف خاص و جهان‌شمولی ارائه دهند. این دست نظریه‌ها، بحث خود را از واقعیات موجود جامعه‌شان یعنی سنت‌ها و فرهنگ‌ها آغاز می‌کنند و از آنجا که به نقش اساسی هویت‌های قومی، دینی و... در معنابخشی به زندگی انسان اذعان دارند، هرگونه دست‌درازی به این عرصه از طریق تحمیل و تبلیغ ارزش‌های جهان‌شمول را مصداق بارز بی‌عدالتی تلقی می‌کنند و برای پیش‌گیری از چنین بی‌عدالتی می‌کوشند جامعه را به سمت پذیرش باهمادهای مختلف درون خود و احترام به تفاوت‌های آنها سوق دهند. آنچه در این رویکرد به‌ویژه اندیشه مک‌این‌تایر جلب توجه می‌کند، بحث وی درباره عقلانیت است. برخلاف نظریه‌های لیبرال که می‌کوشند تعریف کلی و البته جهان‌شمولی را از عقل و عقلانیت به دست دهند، مک‌این‌تایر از عقلانیت‌ها صحبت می‌کند، عقلانیت‌هایی که هر یک درون سنت خاص خود معنا می‌دهند. این قابلیت و ویژگی اندیشه مک‌این‌تایر از یک سو امکان طرد بسیاری از سنت‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها را به بهانه غیرمعقول بودن از بین می‌برد و از سوی دیگر به دلیل پذیرش وجود عقلانیت در هر یک از این سنت‌ها، این امکان را فراهم می‌آورد که با بررسی ماندگاری و تغییرات سنت‌ها، عقلانیت آنها نیز با یکدیگر مقایسه شده و به این ترتیب از فروافتادن در ورطه نسبی‌گرایی نیز پرهیز شود.

از سوی دیگر از آنجا که مک‌این‌تایر همواره خیر فرد انسانی باهماد و جامعه را به یکدیگر پیوند می‌زند، می‌تواند زمینه‌ساز برقراری و حفظ انسجام در جوامع چند فرهنگی گردد؛ زیرا در جامعه‌ای که افراد خود را مانند جزء وابسته به کل می‌دانند و قائل به تفکیک خیر و سرنوشت خود از آن نیستند، همکاری اجتماعی می‌تواند به مراتب پایدارتر از جوامعی باشد که با نادیده گرفتن جماعت و گروه‌های هویت‌ساز تنها بر فرد و اهمیت او تأکید می‌کند.

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به معیارهایی که در ابتدای مقاله ذکر شد، اکثر نظریه‌های مطرح شده در این نوشتار هرچند با درجات مختلف، وجود تفاوت‌های فرهنگی در جامعه را به عنوان یک حقیقت پذیرفته و بر اهمیت آنها و همچنین لزوم احترام به آنها تأکید دارند و به این ترتیب نخستین گام را در قابلیت اجرا در چنین جوامعی برمی‌دارند و مرز خود را با نظریه‌های مبتنی بر همسان‌سازی فرهنگی به وضوح مشخص می‌کنند، درباره معیار دیگر یعنی قابلیت اجرا در میان سنت‌ها و جماعت‌های گوناگون، ماجرا به شکل دیگری است. به گونه‌ای که می‌توان

گفت نظریه‌های راولز، رز و گری به دلیل تعلق خاطر آنان به ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های لیبرال - به رغم همه نکات مثبتشان - چنین پیش‌فرض‌هایی دارند. این امر سبب شده است که از دید افراد و باهمادهای متعلق به فرهنگ‌های غیر لیبرال چنین نظریه‌هایی چندان عادلانه تلقی نشده و دست‌کم دارای اشکال دانسته شوند.

در مورد نظریات نسبی‌گرایان از جمله لیوتار نیز این مشکل به شیوه جدیدی خود را نشان می‌دهد؛ هرچند او از مدرنیسم فراتر رفته و تفاوت را ارج می‌نهد، از آنجا که برای همه فرهنگ‌ها و هویت‌ها ارزشی یکسان قائل بوده و معتقد به ناممکن بودن فهم و داوری میان آنها است، در عرصه عمل با مشکل مواجه می‌شود؛ زیرا هنگامی که پای سیاست‌گذاری و قانون‌نویسی به میان آید، به معیاری برای داوری و تشخیص درست از غلط نیازمند می‌شویم. امری که در اندیشه لیوتار نه مطلوب است و نه ممکن.

در این میان آنچه نظریه باهمادگرایانه مک‌این‌تایر را متفاوت می‌کند، ارتباطی است که وی میان عقلانیت و سنت برقرار می‌کند، به این معنا که هر سنتی - چه فرهنگی، سیاسی، دینی و... - عقلانیت خاص خود را دارد که در آن چارچوب فهم می‌شود. چنین عنصری در اندیشه مک‌این‌تایر به خوبی می‌تواند زمینه‌ساز نگاه گنرت‌گرایانه بوده و امکان نظری مناسبی را برای اجرای این نظریه در جوامع چند فرهنگی دارای باهمادهای گوناگون - اعم از لیبرال و غیر لیبرال - فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

در بررسی نظریات و رویکردهای مختلفی که متفکران برجسته به موضوع تنوع فرهنگی و مسائل آن داشته‌اند، می‌توان گفت که هرچند هر یک از این رویکردها، نقاط مثبتی دارند که می‌توانند الهام‌بخش تلقی شوند، در بسیاری موارد بر اساس بسترهای فکری و اجتماعی و بر مبنای پیش‌فرض‌های خاصی استوارند که عملی شدن آنها را در جوامع مختلف با مشکل مواجه می‌کند. در این میان رویکرد باهمادگرایانه کمتر با این دست مشکلات روبه‌رو است و به نظر می‌رسد که به دلیل نقد پیش‌فرض‌های جهان‌شمول و همچنین رد نسبی‌گرایی و پیامدهای ناشی از آن، امکانات نظری بیشتری برای اجرا در جوامع با تنوع فرهنگی داشته باشد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که این رویکرد، راه سومی را در مقابل جوامع چند فرهنگی می‌گشاید تا به این ترتیب آنان نخواهند که صرفاً میان مدرنیسم و پست مدرنیسم دست به انتخاب بزنند. در حقیقت چنین راه سومی، این نوید را به بسیاری از جوامع چند فرهنگی می‌دهد که آنها می‌توانند با استفاده از ویژگی‌ها و خصایص فرهنگی خود و تکیه بر اصل گفت‌وگو، دنیایی بهتر برای خود رقم بزنند.

پی‌نوشت

۱- این رویکرد را در فارسی به جامعه‌گرایی، جماعت‌گرایی و یا اجتماع‌گرایی نیز می‌شناسند اما از آنجا که واژگان جامعه، جماعت و اجتماع در فارسی معانی خاص خود را دارند و نوعی پیش‌فرض را به مخاطب القا می‌کنند، به زحمت می‌توان آنها را معادل واژه انگلیسی آن دانست. به همین دلیل در این مقاله از اصطلاح باهمادگرایی که خشایار دیهیمی در ترجمه کتاب فلسفه سیاسی نوشته جین همپتن پیشنهاد کرده است، استفاده می‌شود (همپتن، ۱۳۸۰).

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲) فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگه.
- تاجیک، محمدرضا و علی پورپاشاکاسین (۱۳۸۸) «مبانی نظری دموکراسی متکثرگرای لیوتار»، در: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۴.
- تلیس، رابرت (۱۳۸۵) فلسفه راولز، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- جیکوبز، لزی (۱۳۸۶) درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین، ترجمه مرتضی جیریایی، تهران، طرح نو.
- حسینی بهشتی، علیرضا (۱۳۸۰) بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی، تهران، بقیه.
- (۱۳۸۳) جستارهایی در شناخت اندیشه سیاسی معاصر غرب، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- دالمایر، فرد (۱۳۸۴) راه‌های بدیل، ترجمه فاطمه صادقی و نرگس تاجیک، آبادان، پرسش.
- راولز، جان (۱۳۷۴) «رویاری حق با خیر»، ترجمه احمد تدین، در: مایکل سندل، لیبرالیسم و منتقدان آن، تهران، علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۳) عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.
- رز، جوزف (۱۳۸۳) «اخلاق در حوزه عمومی»، در: کتاب لیبرالیسم در تاریخ اندیشه غرب، به کوشش میکائیل گاران‌دو، ترجمه عباس باقری، تهران، نشر نی.
- سندل، مایکل (۱۳۷۴) لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، علمی و فرهنگی.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶) کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نی.
- فی، برایان (۱۳۸۶) فلسفه امروزین علوم اجتماعی با نگرش چند فرهنگی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- کراودر، جورج (۱۳۷۹) «نقد پلورالیستی جان گری بر لیبرالیسم»، در: ماهنامه کیان، ش ۵۴.
- کریمی، علی (۱۳۸۵) «چند فرهنگ باوری و همبستگی ملی، تأملی انتقادی»، در: فصلنامه مطالعات ملی، ش ۲۷.
- گری، جان (۱۳۸۱) «اتوپای جهانی و برخورد تمدن‌ها»، ترجمه ابراهیم عباسی، در: راهبرد، ش ۲۶.
- (۱۳۸۸) لیبرالیسم، ترجمه سید علیرضا حسینی بهشتی، تهران، بقیه.
- مالهال، استیون و ادم سوئیفت (۱۳۸۵) جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم، جمعی از مترجمان، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- وارد، گلن (۱۳۸۳) پست مدرنیسم، ترجمه قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی، تهران، ماهی.
- واعظی، احمد (۱۳۸۴) جان راولز از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- وحید، مجید (۱۳۸۳) «کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۳.
- وینستین، جک راسل (۱۳۹۰) فلسفه مک اینتایر، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران، نی.
- همپتن، جین (۱۳۸۰) فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.

Dzur, Albert W (2002) "Nationalism, Liberalism and Democracy", Political Research Quarterly, Vol 55.

Gray, John (1996) Post-Liberalism, studies in Political Thought, London, Rutledge.

----- (1998) "Where Pluralists and Liberals Part Company", International Journal of Philosophical Studies, Vol 6.

----- (2000) "Tow Liberalism of Fear", Hedgehog Review, Vol 2.

Hall, S (1991) *Old and New Ethnicities*, London, MacMillan.

Johnson, Gregor (1994) "The Non-Sequitur of Value Relativism, A Critique of John Gray's Post Liberalism", *Reason Paper*, No 19.

McMillan, Alistair & Mclean, Iain (2005) *The Concise Oxford Dictionary of Politics*, Tehran, Didar press.

Raz, Joseph (2001) in Korsgaard, Christine, *The Practice of Value*, Oxford, Oxford University Press.

----- (1985) *The Morality of Freedom*, Oxford, Oxford University Press.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۳۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

تبیین نظری «قدرت نرم» بر مبنای نگرشی فرا«نای» به کاربست «منابع غیر مادی قدرت» در سیاست خارجی^۱

* سید اصغر کیوان حسینی

** راحله جمعه‌زاده

چکیده

مفهوم قدرت نرم که در اواخر دهه ۱۹۸۰ جوزف نای آن را ارائه کرد، بخش گسترده‌ای از ادبیات مربوط به رویکرد غیر مادی به قدرت (به‌ویژه در ارتباط با امریکا) را در بر گرفته است. نکته مهم، موقعیت انحصاری این نوع «نگرش نای محور» است که باعث شده دیگر آرا و نظراتی که در حوزه تشریح چگونگی کاربست نرم قدرت در سیاست خارجی تقدم و اولویت دارند (مانند نظریه جنگ عادلانه، برداشت صلح دموکراتیک، تفسیر پساگرامشینی از چیره‌طلبی و...)، مورد غفلت و کم توجهی قرار گیرند. این نوشتار می‌کوشد تا بر مبنای تشریح بعد نرم‌افزاری رویکردهای یاد شده در کنار آرای نای، بر این معنا پافشاری کند که در روند نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، دیدگاه وی تنها یکی از نظریه‌هایی است که بر وجه نرم قدرت پافشاری کرده و باید از الگویی فرانای تبعیت کرد.

واژه‌های کلیدی: قدرت نرم، جنگ عادلانه، صلح دموکراتیک، چیره‌طلبی روشنفکرانه (پساگرامشینی)، سازه‌نگاری و نظام جهانی (والرشتاین).

۱. این مقاله برگرفته از پروژه‌ای است که درباره «کاربست نظری قدرت نرم» در دانشگاه فردوسی مشهد به تصویب رسیده است.

A.keivan.ir@gmail.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

R_Jomezade@yahoo.com

** کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

«قدرت نرم» از مقوله‌هایی است که همزمان می‌تواند به دو شیوه محدود یا مضیق و گسترده و موسع تفسیر شود. در چارچوب نگرش محدود، هر نوع تفسیر از منابع نرم قدرت در الگوی رفتاری بازیگری خاص مانند آمریکا خلاصه شده و دامنه این نوع تحلیل تا جایی پیش می‌رود که هر نوع اشاره‌ای به کاربست نرم منابع قدرت در سیاست خارجی، ناگهان بازیگر یاد شده را به ذهن متبادر می‌نماید. این وضعیت را در ارتباط با دیدگاه‌های آن بخش از تحلیلگرانی که به شدت از آرای نای در باب قدرت نرم تأثیر پذیرفته‌اند، مشاهده می‌شود (ر.ک: کیوان حسینی، ۱۳۹۱). به طور منطقی، این شیوه بحث به معنای نادیده انگاشتن یا سطحی‌نگری به جایگاه نای در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل نباید تلقی شود. در این زمینه نقش محوری این نظریه‌پرداز لیبرال در روند شکل‌گیری و بالندگی نظریه‌هایی چون وابستگی متقابل و... قابل توجه است. اما اگر از زاویه‌ای فراتر از الگوی بالا و در سطحی گسترده‌تر از مقتضیات سیاست خارجی دولتی خاص و نظریه‌پردازی واحد به این مقوله توجه شود، دورنمای دیگری شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، بر مبنای تفسیر موسع از قدرت نرم، فرصت مناسبی برای کاوش درباره منابع غیر مادی قدرت بازیگران دولتی و غیر آن فراهم شده و می‌توان نوآوری و ابتکار آنان در مورد چگونگی ارتباط بخشی میان منابع متنوع قدرت (سخت و نرم) را در قالب «قدرت هوشمند» مشخص کرد. افزون بر آن، الگوی بهره‌گیری از طیف غیر مادی قدرت در گستره تحقق منافع و اهداف ملی نیز در دسترس قرار می‌گیرد. با توجه به توضیحات مزبور، پرسش محوری این نوشتار عبارت است از اینکه: دیدگاه نای تا چه میزان برای تشریح ابعاد نظری قدرت نرم کاربرد دارد؟ در پاسخ به پرسش یادشده، این فرضیه مورد تأکید است که: به نظر می‌رسد برای دستیابی به تحلیلی موسع از نظریه قدرت نرم و کاربست آن در سیاست خارجی، باید از آرای نظریه‌پردازان دیگر در قالب الگویی فرانای بهره‌برداری کرد.

در نکته نهایی، به توضیحات مختصری درباره پیشینه تحقیق می‌پردازیم. با توجه به حجم گسترده منابع و آثاری که درباره قدرت نرم به ویژه آرای نای ارائه شده، هر نوع اشاره‌ای در قالب پیشینه توضیح واضح می‌نماید. در کنار آن می‌توان به منابع دانشگاهی (درسی) توجه کرد که صرفاً در مقام تشریح دستگاه علی نظریه‌ها، به اشاراتی غیر مستقیم در این زمینه بسنده می‌کنند. ویژگی نوآورانه این نوشتار در کوشش برای واکاوی از قدرت نرم در آرای متقدمینی خلاصه می‌شود که هر چند پیش از نای به ضرورت اهتمام بر منابع نرم قدرت پافشاری داشته‌اند، در سال‌های اخیر گستره نگرش نای محور بر واقعیت و اصالت جایگاه آنان در حوزه نظریه قدرت نرم سایه افکنده است.

نظریه جنگ عادلانه، ریشه ایده آلیست - اخلاق گرای نظریه قدرت نرم

به زعم اکثر اندیشمندان، اولین گام‌های معطوف به نظریه‌پردازی دیسیپلین‌محور در عرصه روابط بین‌الملل در قرن بیستم، در واکنش به رفتارهای خشونت‌گرای دولت‌ها شکل گرفت. جنگ جهانی اول در کنار تمامی آثاری که بر روند پویای تحول در نظام بین‌الملل داشت، نماد آشکار افول تمامی آرمان‌هایی است که از قرن‌های گذشته در مسیر ارتقای بعد اخلاق‌گرای این نظام در شور و غلیان بود. در واکنش به این ناهنجاری می‌توان از ایجاد اولین کرسی رشته روابط بین‌الملل در دانشگاه ابرستویت ویلز در بریتانیا در سال ۱۹۲۱ به نام «وودرو ویلسون» سخن گفت. ایجاد این کرسی و تدریس «آلفرد زیمرن»^۱ (از اصلی‌ترین نویسندگان لیبرال) در آن به عنوان نخستین استاد سیاست بین‌الملل (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۶)، فراتر از استیلای نسبی مکتب لیبرالی بر این حوزه مطالعاتی در فضای بین دو جنگ، تجلی‌بخش نافذی از اراده تاریخی جنگ‌ستیز و صلح‌ساز جامعه بشری و روشنفکران این عرصه باید تلقی شود. اما در این میان، نگرش عدالت‌محور به جنگ و کدگذاری رفتارهای خشونت‌گرایانه دولت‌ها از بعد شر و پلیدی یا خیر و آزادی که در «نظریه جنگ عادلانه»^۲، قالب تحلیلی مناسبی یافته، سابقه‌ای طولانی دارد. در واقع سنت نبرد عادلانه^۳ به اخلاق‌گرایان مسیحی یونان و رم و به ویژه آگوستین می‌رسد. وی بر مبنای تأکید بر جنگ به عنوان «ضرورتی ظالمانه و رنج‌آور»^۴، عملاً فضای نگرش اخلاقی به مقوله جنگ را هموار ساخت؛ آنچه در قرون بعدی حقوق‌دانانی چون گروسیوس، جنتیل و بودین در قرن شانزدهم به آن توجه کردند و به سوی تبیین «اصول حاکم بر جنگ عادلانه» (به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل) هدایت شد (مایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۷).

اصول اولیه و در واقع معیارهای لایتغیر این نوع نبرد در دو محور خلاصه می‌شود: اصل تمایز^۵ و اصل تناسب^۶. تمایز به موضوع محوری مصونیت غیر نظامیان تأکید دارد. بر این مبنای هر نوع حمله مستقیم و از پیش تعیین شده علیه غیر نظامیان منع شده است. تناسب به این نکته می‌پردازد که در جریان اقدام به هر نوع حمله نظامی، باید برای حفظ جان و سلامتی غیر نظامیان محاسبات لازم را انجام داد (پیرس، ۱۹۹۶: ۱۰۰-۱۰۵). تا جایی که اینان (غیر نظامیان) نباید بدون هیچ حد و حصری هر چند که ناخواسته باشد، در معرض کشتار قرار گیرند (مک‌ماهان، ۱۹۹۵: ۴۵).

1. Alfred zimmern
2. Just war theory
3. Just war tradition
4. Cruel necessity
5. Discrimination
6. Proportionality

این نوع رویکرد که در کنار حقوق دانان بین‌المللی کلیسای کاتولیک قرن پانزدهم، از سوی الهیات‌شناسان، فلاسفه سکولار و صلح‌گرایان به پیش برده می‌شد، در مواجهه با تحولات نوین جنگ با بازنگری‌های مهمی مواجه شد. در دهه ۱۹۶۰ در پی تقویت فضای رقابت هسته‌ای میان دو ابرقدرت یا آنچه «توازن وحشت» نامیده می‌شد و مقارن با تولید گسترده ادبیات استراتژیک بر محور مقوله «بازدارندگی هسته‌ای»، موجی از انتقادهای اخلاق‌محور شکل گرفت و کوشید انگیزه‌ها و اقدامات خود توجیه‌گر و ستیزه‌جویی را که در سایه وسوسه ملهم از «ابتکار ضربه اول دفاعی»، به شرایط غیر اخلاقی و امنیت‌گرایی نظام بین‌الملل دامن می‌زد، مهار نماید. این حرکت را افرادی چون پال رمزی به سوی مبحث «نبرد محدود هسته‌ای» هدایت کردند (مایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۷). این روند در دهه ۱۹۸۰ به محورهای دیگری چون «تحریم‌های اقتصادی» تسری یافت (ر.ک: بلدوین، ۱۹۸۵).

نظریه جنگ عادلانه به عنوان یکی از پرسابقه‌ترین رویکردهای اخلاق‌گرا و ایده‌آلیستی به جنگ، به تدریج به یکی از مبانی توجیه‌گر ابعاد اخلاقی و انسان‌دوستانه رفتارهای خشونت‌گرایی امریکا تبدیل شد. در این ارتباط از تجربه نبرد ویتنام و دیدگاه‌های مک نامارا وزیر دفاع دولت کندی در تشریح علل نوع‌دوستانه ورود این دولت به نبرد، به عنوان نقطه عطف یاد کرده‌اند. دامنه نقدهای مربوط به این نوع رویکرد ابزاری به نظریه جنگ عادلانه، در پی بروز بحران کویت در سال ۱۹۹۱ تشدید شد. در این مورد افرادی چون والزر کوشیدند آثار این نوع توجیه‌گری سیاسی را بر میزان مقبولیت و مشروعیت نظریه تشریح نمایند (والزر، ۱۹۹۲: xi).

این روند در فضای پس از یازدهم سپتامبر به یکی از دلایل پیشبرد آموزه مبارزه با تروریسم و در واقع از ادله اخلاقی برای توجیه ضرورت بهره‌گیری از زور در مسیر مقابله با تروریسم جهانی تبدیل شد (الشتاین، ۲۰۰۳: ۷-۱۰)، آنچه که مثلاً در ارتباط با تهاجم نظامی به عراق در قالب تعبیری چون «جهاد برای دموکراسی»، مورد توجه مقامات نومحافظه‌کار این دولت قرار گرفت (سیمس، ۲۰۰۷: ۶). بر این مبنا، در کنار پذیرش این نکته که عملیات قدرت‌های استیلاطلب همواره دو فرض به هم چسبیده جنگ عدالت یعنی «اقتدار منطقه‌ای» و «حقوق برابر دولت‌ها» را با مشکل مواجه ساخته (عاملی، ۱۳۹۰: ۱۲۱)، نمی‌توان از کاربرد این نظریه در چارچوب مبانی نرم‌افزارگرایانه رفتار خارجی امریکا غفلت کرد و آن را مبنایی برای تشریح «مبانی نظریه قدرت نرم» در ارتباط با الگوی کلان سیاست خارجی دولت‌ها در نظر نداشت.

نظریه صلح دموکراتیک، مبنای کانتی نظریه قدرت نرم

صلح پایدار در کنار عدالت، رفاه و توسعه، در شمار آرمان‌های بنیادین بشر قرار داشته و دارد. یکی از تلاش‌هایی که در زمینه ریشه‌ها و زمینه‌های جنگ و صلح انجام شده است، بررسی رابطه صلح با نوع حکومت و نظام سیاسی دولت‌هاست که منجر به فرضیه «صلح دموکراتیک»^۱ یا «صلح‌گرایی دموکراتیک»^۲ شده است. ایمانوئل کانت، فیلسوف نامدار آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴) اولین و مطرح‌ترین نظریه‌پرداز این بحث، در مهم‌ترین رساله خود در زمینه روابط بین‌الملل یعنی «صلح پایدار» که در سال ۱۷۹۵م یعنی شش سال پس از وقوع انقلاب فرانسه منتشر شد، از ضرورت دموکراسی برای حکومت و اداره امور خارجی دفاع می‌کند. کانت میان صلح و نوع نظام سیاسی ارتباط برقرار کرده و «حکومت دموکراتیک» را راهی برای پرهیز از جنگ در سطح بین‌المللی معرفی و تجویز می‌کند (لیپست، ۱۳۸۳: ۱۰۷۵). او در اندیشه آن بود که خطوط اصلی یک نظم جهانی صلح‌آمیز را ترسیم کرده، دیگران را به پذیرش آن طرح فراخواند و نسبت به عواقب منفی نادیده گرفتن چنین طرحی هشدار دهد (معینی علمداری، ۱۳۸۱: ۲۶۷-۲۶۸).

بنا بر استدلال کانت، صلح ابدی به واسطه پذیرش «اصول تعیین‌کننده سه گانه صلح» یعنی جمهوری‌خواهی، احترام و تجارت تضمین خواهد شد. هنگامی که همه ملت‌ها این اصول تعیین‌کننده را در قالب معاهده‌ای استعاری پذیرفته باشند، صلح ابدی استقرار خواهد یافت (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۹۷). بر این مبنای، نخستین اصل (تعیین‌کننده صلح) عبارت است از اینکه: نظام مدنی و داخلی دولت باید جمهوری‌خواهانه باشد (همان). منظور وی از «جمهوری‌خواهانه»، جامعه‌ای سیاسی است که سه چیز را تضمین کند: (۱) احترام به آزادی فردی (۲) منشأ مشترک و واحد قانون‌گذاری و تفکیک میان اقتدار اجرایی و تقنینی (۳) برابری سیاسی همه شهروندان در حل مناسبات سیاسی بر اساس اصل حق. بر اساس دومین اصل، دموکراسی‌ها در ارزش‌های اخلاقی مشترکی سهیم بوده و تعهداتی که بر پایه این ارزش‌ها ایجاد می‌شود، موجب شکل‌گیری اتحاد صلح‌جویانه می‌شود. این نوع اتحادیه (صلح‌جو) محدود به پیمانی میان خود کشورهاست که افزون بر حفظ خود، جلوی جنگ‌ها را نیز گرفته و پیوسته دامنه بیشتری می‌یابد؛ به گونه‌ای که در میان خودشان «منطقه صلح» را به شکلی نهادی شکل می‌دهند. این رویکرد، چشم‌انداز فکری کانت را از چارچوب‌های ملی فراتر برد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۰).

البته کانت تجسم سازمانی این معاهده را مشخص نمی‌سازد. در این ارتباط، برخی مدعی‌اند که وی به جای طرفداری از ایجاد حکومت جهانی، مدافع تشکیل اتحادیه‌ای متشکل از دولت‌های

1. democratic peace
2. democratic pacifism

آزاد و دارای حق حاکمیت بود که در عین حال متعهد شوند که اختلافات میان خود را بدون توسل به خشونت حل و فصل کنند (لیپست، ۱۳۸۳: ۱۰۷۵).

سومین اصل صلح دموکراتیک، وجود قانون جهان‌وطنانه را مقرر می‌دارد که باید با اتحادیه صلح‌جو به اجرا درآید. این قانون جهانی «محدود به شرایط مهمان‌نوازی جهانی خواهد بود» (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۹۵). کانت برای تحقق و تداوم چنین نظمی که پیامد و دستاورد نبودن درگیری و جنگ میان ملت‌هاست، پیشنهادهایی را به عنوان «پیش شرط استمرار صلح» مطرح می‌کند؛ از جمله اینکه هر پیمان صلحی که در آن ضمنی و با نیت پنهان، زمینه‌سازی برای ایجاد دستاویزهایی برای جنگ‌های آینده بسته شود، از درجه اعتبار ساقط است و یا هیچ کشوری با اعمال زور، در قانون اساسی و حکومت کشور دیگر دخالت نخواهد کرد و هیچ دولتی نباید هنگام جنگ با کشور دیگر، به اقداماتی دست زند که اعتماد دوسویه میان طرف‌های دیگر را برای صلح آینده ناممکن سازد (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۳۸-۱۴۰). کانت در کنار تأکید بر این مواد شش‌گانه به عنوان «قانون‌های بازدارنده» برای تحکیم صلح پایدار در روابط میان کشورها، از حقوق بین‌الملل نیز به عنوان مکمل تضمین‌های موجود و تقویت حزم‌اندیشی متقابل یاد می‌کند (لیپست، ۱۳۸۳: ۱۰۷۵).

ناگفته نماند که پس از انتشار کتاب کانت (۱۷۹۵)، برای اولین بار در سال ۱۹۶۴ یک جرم‌شناس آمریکایی به نام دین بابست، به آرای وی توجه کرد. وی کوشید بر اساس یک تحقیق آماری، این ادعا را که «رابطه‌ای مثبت میان صلح و دموکراسی وجود داشته و بر این اساس، دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند»، نشان دهد (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۰۶). پس از آن در دهه ۱۹۸۰ بود که دوباره این بحث مورد توجه تعدادی از کارشناسان روابط بین‌الملل قرار گرفت. این مسئله به توافق بر دو محور منجر شد که مؤید دیدگاه کانت نبود: اول اینکه از نظر گرایش به جنگ، هیچ تفاوتی بین دموکراسی‌ها و غیر دموکراسی‌ها نیست و ثانیاً وقوع جنگ میان دموکراسی‌ها بسیار نادر و نامحتمل است (شیهان، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۲).

با توجه به تنوع خاصی که در دیدگاه نظریه‌پردازان پس از کانت مشاهده می‌شود، در ادامه می‌توان این آرا را در سه دسته کلی طبقه‌بندی کرد: اول نظر افرادی چون جوزف شومپیتر که از منظر اقتصادی- تجاری به موضوع نگرینسته و بر وجود رابطه‌ای معنادار میان سرمایه‌داری لیبرال، مردم‌سالاری و صلح تأکید داشتند؛ به این معنا که نظام اقتصادی سرمایه‌داری، دولت‌های نوین لیبرال دموکراسی را ذاتاً صلح‌جو و مخالف سلطه نموده است. مورد بعد دیدگاه‌های هنجاری- فرهنگی است که تمایل دموکراسی‌ها به راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای حل اختلافات را نوعی رفتار هنجارگرا تلقی می‌کند؛ نگرشی خاص که به نفعی اساسی جنگ به عنوان راه‌کاری برای حل اختلافات در میان رژیم‌های دموکراتیک منجر می‌شود. بر این اساس، مردم‌سالاری‌ها از آن رو به

جنگ با هم نمی‌روند که هنجارهای مصالحه و همکاری مانع از تشدید تعارض منافع آنان تا مرحله برخورد خشونت‌بار می‌شود (بابل زهی، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۷).

در این ارتباط، در بحث‌های مربوط به دموکراسی فراملی، چهار رهیافت هنجاری مطرح شده که عبارتند از: بین‌الملل‌گرایی لیبرال، دموکراسی پلورالیست رادیکال، دموکراسی جهان‌گرایانه و دموکراسی مدبرانه. این نظریات، ریشه در جهان‌گرایی سیاسی دارند؛ آرمانی که به دنبال تحقق ساختارها و روندهایی است که برای طراحی نظم جهانی انسانی لازم است. دنیایی که در آن مردم و خواسته‌هایشان بر منافع دولت‌ها و سازوکارهای ژئوپلیتیکشان تقدم و برتری داشته باشند (سیمبر، ۱۳۸۲: ۴۱۰).

آخرین مورد به دیدگاه‌های نهادی - ساختاری ارتباط می‌یابد. از این زاویه، به واسطه پیچیدگی فرآیند مردم‌سالاری و لزوم جلب حمایت مردم مختلف برای در پیش گرفتن سیاست‌های مخاطره‌آمیز، رهبران رژیم‌های مردم‌سالار تمایلی برای به راه انداختن جنگ ندارند، مگر در مواردی که جنگ یک ضرورت به نظر آید یا اینکه اهداف جنگی، هزینه‌های بسیج را توجیه کند (بابل زهی، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹). البته آرای کانت به عنوان شالوده اصلی نظریه صلح دموکراتیک، از زوایای مختلف ارزیابی و نقد شده است. چنانچه برخی، ایده‌آل وی را دسترس‌پذیر ندانسته و معتقدند که طرح او استقلال ملی را به سود یک حکومت جهانی خدشه‌دار می‌سازد. برخی دیگر معتقدند که صلح نه از رهگذر برپایی یک سازمان بین‌المللی، بلکه از راه ارتقای اصول حق و احساسات صلح‌آمیز در ذهن انسان‌ها فراهم می‌آید. عده‌ای دیگر ضمن تأیید تجربی اصل «نبود جنگ میان مردم‌سالاری‌ها»، تأکید دارند که دلایل مربوط به آن ربطی به «دموکراتیک بودن» ندارد.

نظریه مورد بحث نیز چون مورد قبلی (نبرد عادلانه)، بخشی از رفتارهای نرم‌افزاری امریکا در ارتباط با دیگر دولت‌ها را متأثر کرده است. در این مورد می‌توان از آموزه بوش یعنی «مبارزه جهانی با تروریسم» سخن گفت که در کنار اهتمام بر مضامین حاد امنیتی و نظامی، بر گسترش دموکراسی در سرزمین‌های مستعد برخوردار از دولت‌های ضعیف و فرومانده (کیوان حسینی، ۱۳۸۷: ۹۳-۱۱۸) پافشاری داشت و دامنه این نگرش را به ویژه پس از اشغال نظامی عراق (اون، ۲۰۰۵: ۱۲۲-۱۲۵)، به حوزه خاورمیانه تسری داد. در این ارتباط می‌توان از «طرح خاورمیانه بزرگ» سخن گفت (هاس و ایندیک، ۲۰۰۹: ۳۴-۳۵).

مقوله «چیره‌جویی روشنفکرانه»، مبنای گرامشینی نظریه قدرت نرم

آنتونیو گرامشی (۱۹۲۷-۱۸۹۱) از بنیان حزب کمونیست ایتالیا و نظریه‌پرداز پیرو مارکسیسم، در چارچوب تحلیلی انتقادی به بازخوانی مفهوم استیلاطلبی پرداخت. هرچند آرای وی به نظریه جامعه‌شناختی اشاره دارد که ملهم از مارکسیسم، به شرایط درونی کشورهای سرمایه‌داری به‌ویژه ایتالیا (در دهه سی) توجه می‌کند، اما به مقدمه‌ای برای طرح یکی از نافذترین نظریه‌های بدیل برای فهم بهتر مقوله چیره‌طلبی یا هژمونیسیم (به ویژه در چارچوب مکتب انتقادی) تبدیل شد. وی در «یادداشت‌های زندان»، منادی این امر است که اگر جامعه‌ای بهتر از سایرین، جهان را تبیین کند، در بعد هدایت و رهبری فرهنگی جوامع دیگر نیز موفق‌تر بوده و عملکرد سلطه‌طلبانه‌اش، مشروعیت کافی خواهد داشت. رهیافت او در برابر ساختارگرایی انتزاعی قرار می‌گیرد، زیرا واجد یک وجه انسان‌گرایانه و یک وجه تاریخی است، چرا که در نظر وی دگرگونی تاریخی تا حد زیادی نتیجه فعالیت جمعی انسان بوده و در عین حال تغییر اجتماعی، فرایندی انباشتی و باز فرجام است. در نتیجه هر پدیده‌ای، «تاریخ‌مندی» خاص خود را دارد. تأکید گرامشی بر مفهوم «تعامل اجتماعی و دگرگونی سیاسی در درون دیالکتیک ساختار اجتماعی»، به عناصر تشکیل‌دهنده ساختار یادشده می‌رسد؛ آنچه در ابعاد بیناذهنی ایده‌ها، ایدئولوژی‌ها و نظریه‌ها، نهادهای اجتماعی، ساختار اقتصادی-اجتماعی غالب و مجموعه‌ای از روابط قدرت مشاهده شده و در عین حال کارگزاری انسانی قادر به تغییر آن است (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۲۸).

نگاه گرامشی نسبت به رابطه متقابل میان کارگزار و ساختار و ساخت اجتماعی واقعیت، از تأثیرپذیری وی از «بین‌الملل سوم» و «ماکیاولیسم» حکایت دارد. وی برای تعدیل مفهوم اول، درصدد تبیین موقعیت برتری‌طلبی برای طبقه بورژوازی برآمد؛ موقعیتی که بر مبنای نظام توزیع امتیاز برای طبقه فرودست در ازای جلب نظر و رضایت آنان برای پذیرش رهبری بورژوازی معنا می‌یافت (کاکس، ۲۰۸-۲۰۹).

گرامشی با الهام از نظریه ماکیاول بر محور قدرت به عنوان آمیزه‌ای از رضایت (اجماع) و اجبار، قدرتمندی و چیرگی طبقه بورژوازی را بر مبنای توافق و اجماعی می‌داند که بر محور اجتماعی از منافع خاص میان این طبقه و دیگر فرودستان حاصل می‌آید. وی در مسیر تحقق و پایداری این نظام استیلا، از مفهوم «جامعه مدنی»^۱ سخن می‌گوید، جامعه‌ای متشکل از کلیسا، احزاب، دانشگاه‌ها، مدارس و... که به عنوان «کارگزاران انتقال فرهنگی» عمل کرده و ایدئولوژی، جهان‌بینی و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی طبقه مسلط را به عنوان هنجارهای متعارف

سیاسی شکل داده و آن را به فلسفه توده مردم یا «عقل متعارف» تبدیل می‌کند. در مقابل جامعه مدنی، جامعه سیاسی یا دستگاه اصلی قهر دولت قرار دارد که گروه‌های مخالف با نفوذ موجود را نظم‌پذیر می‌نماید. مفهوم بلوک تاریخی^۱، جزء دیگری از اندیشه گرامشی، به وجود تعامل دیالکتیکی میان دولت و جامعه اشاره دارد؛ تعاملی که به بروز ائتلاف میان نیروهای نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مقابل مجموعه‌ای مسلط و باثبات (سیاسی) منجر می‌شود (کیوان حسینی، ۱۳۸۹: ۱۷۴). به عبارتی دیگر اگر یک طبقه بتواند سرکردگی خود را با رهبری و سلطه، توأمان بر جامعه اعمال کند، تعادل برقرار شده، بلوک تاریخی شکل می‌گیرد که گروه‌های با منافع مشترک را به هم پیوند می‌دهد (اوجلی و مورفی، ۱۳۷۳: ۱۸۰).

مفهوم چیره‌طلبی روشنفکرانه در آرای «پساگرامشینی» را به‌ویژه از بعد تعمیم آن به عرصه بین‌المللی، برای نخستین بار رابرت کاکس^۲ در سال ۱۹۷۴ مطرح کرد. وی که یکی از پیروان رویکرد نوگرامشینی است، به دو نکته اشاره دارد. نکته اول به چگونگی ارتباط میان روابط بین‌الملل و مناسبات بنیادین اجتماعی اشاره دارد. بر این مبنای هر نوآوری اندام‌وار در ساختار اجتماعی، از طریق تجلیات فنی خود، روابط مطلق و نسبی در حوزه بین‌المللی را نیز به شکلی اندام‌وار تغییر می‌دهد. نکته دوم، پیچیدگی ناظر بر الگوی تأثیرپذیری اقتصادی کشورهای فرودست را از شرایط اقتصادی کشورهای قدرتمند مد نظر دارد (کاکس، ۱۳۸۵: ۲۱۹-۲۲۰).

مسئله دیگر به چگونگی تصویرسازی گرامشی از نظم جهانی بازمی‌گردد. از این جهت، چیرگی فراتر از وجود یک دولت مسلط، به «اتحادی فراملی از خبگان» اشاره دارد که بر مبنای «ارزش‌های مشابه» شکل گرفته و در مسیر تعیین منافع متقابل، آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های مشترک (در چارچوبی از توافق و رضایت) به پیش می‌رود. نکته نهایی گسترش و ترویج ایدئولوژی از سوی کشورهای پیشرفته، ممالک کمتر توسعه یافته را مد نظر دارد، روندی که می‌تواند به تعمیق ساختارهای فرهنگی دول فرادست در مناطق فرودست منجر شود. به این ترتیب در چارچوب آرای پساگرامشینی، مشروعیت و مقبولیت یک نظام فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در تضمین موقعیت بازیگر چیره‌طلب، نقشی تعیین‌کننده دارد. از این‌رو هر قدرتی که بتواند مبنای چیره‌طلبی خود را بر مضامینی چون «پذیرش بین‌المللی» و یا «قدرت ساختاری و نهادینه شده معطوف به هنجارسازی» قرار دهد، در زمینه مشروعیت‌بخشی به رفتار خارجی خود با چالش‌های کمتری مواجه خواهد شد. چنین پذیرشی، مقدمه‌ای برای ایجاد چارچوب، نهادها و ساختارهایی است که دیگران در آن مشارکت کرده و هنجارها و قواعد رفتاری مورد نیاز بازیگر

1. Historic bloc

2. Robert Cox

چیره‌طلب را تدوین می‌کند. به علاوه ویژگی مزبور، زمینه لازم برای تحقق توان ایجاد و حفظ رژیم‌های همکاری و کنترل بی‌ثباتی را که جزء لاینفک قدرت چیره‌جوست، فراهم می‌آورد (کیوان حسینی، ۱۳۸۹: ۱۷۵).

به همین جهت، برخی از تحلیلگران از این توان به عنوان «معماری امنیتی» و توانایی ایجاد توافق گسترده بر محور قوانین و هنجارهای مورد نظر (بازیگر چیره‌جو) سخن گفته‌اند (امینان، ۱۳۸۱: ۸۴۹). در همین ارتباط، کاکس چیرگی جهانی را مجموعه‌ای مرکب از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دانست که حتی در سیمای هنجارها، نهادها و سازوکارهایی جهانی به ویژه سازمان‌های بین‌المللی نمود می‌یابد (کاکس، ۱۳۸۵: ۲۲۱-۲۲۸).

مفهوم «فرهنگ جهانی»، مقدمه‌الرشتائینی نظریه قدرت نرم

نظریه نظام جهانی را امانوئل والرشتاین در اوایل دهه ۱۹۷۰، با هدف تبیین خاستگاه‌های سرمایه‌داری، انقلاب صنعتی و ارتباط پیچیده، مبهم و متقابل جهان اول، دوم و سوم ارائه کرد. به اعتقاد وی، بستر تکوین این نظام حدود پانصد سال پیش در نیمه دوم قرن شانزدهم، هنگامی که شمال غربی اروپا به مرکز اصلی اقتصاد جهانی اروپا تبدیل شد، فراهم گردید (میرعلی، ۱۳۸۴: ۵۰). والرشتاین در تعریف چنین نظامی می‌نویسد: «یک نظام جهانی، نظامی است اجتماعی که مرزهای معین، ساختار گروه‌های عضو، مقررات، حقانیت و همبستگی دارد.» در نظر او قبایل، جوامع یا حتی دولت‌های ملی، به دلیل نیاز اقتصادیشان به یکدیگر، نظام‌های فراگیر و کاملی نیستند؛ در حالی که نظام‌های جهانی از این نظر مستقل هستند. بنابراین نظام جهانی یگانه، نظام فراگیر و کامل اجتماعی است که می‌توان ساختارهای به هم متصل و کامل‌کننده اقتصادی-سیاسی و اجتماعی را درون آن یافت و مطالعه کرد (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹۲).

الرشتاین نظام جهانی را دارای دو ویژگی می‌داند: اول اینکه زندگی درون این نظام کمابیش خودنگهدار است؛ یعنی اگر نظام از همه اثرگذاری‌های برونی جدا شود، پیامدهای درونی آن مشخص است. دوم اینکه نظام دارای ویژگی‌های موجود زنده است که دوره‌های ضعف و قدرت را سپری می‌کند (هابدن، ۱۳۷۹: ۲۳۰). والرشتاین بر مبنای مطالعه تاریخ اروپا و نیز تأثیرپذیری از نظریه وابستگی، به این نتیجه رسید که نظام سرمایه‌داری از سه نظام تابعه حاشیه، شبه حاشیه و مرکز تشکیل شده است. اولی نقش تولید مواد خام برای صنایع دیگر را بر عهده داشته، دولت‌های آن بسیار ضعیف‌اند و توانایی حفظ خود را در صحنه بین‌المللی ندارند (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹۳). وی منطقه نیمه حاشیه‌ای را عامل ساختاری لازم در اقتصاد جهانی، منطقه‌ای میانی و تا اندازه‌ای بازتاب‌گر فشارهای سیاسی می‌داند که فشارهای گروه‌هایی را که عمدتاً در ناحیه‌های

حاشیه‌ای جای گرفته‌اند، جذب می‌کند تا این فشارها مستقیماً علیه کشورهای کانونی به کار نیفتد (میرعلی، ۱۳۸۴: ۵۲). به عبارت دیگر این مناطق، حلقه‌ واسط میان حاشیه و مرکز بوده و نقش ثبات‌دهنده به نظام جهانی را به عهده دارد، به گونه‌ای که از رویارویی مستقیم مرکز و پیرامون و تقسیم نظام جهانی به دو قطب کاملاً ضعیف و قوی جلوگیری می‌کند.

«منطقه مرکز از نظر تاریخی به پیشرفته‌ترین فعالیت‌های اقتصادی نظیر بانک‌داری، تولید صنعتی و... اشتغال داشته و در عین حال دو کارکرد مهم در حفظ ساختار نظام نوین جهانی دارد: نخست اینکه برخی از دولت‌های مرکز، نقش مرکزی مسلط «هژمونیک» را در نظام بین‌المللی بازی می‌کنند. دیگر اینکه دولت‌های مرکزی، قدرت‌های نظامی عمده‌ای در نظام بوده و از زور برای منضبط کردن دولت‌هایی که قواعد بازی را رعایت نمی‌کنند، استفاده می‌کنند. از نظر این نویسنده تاکنون سه دولت به این جایگاه دست یافته‌اند: هلند در اواسط قرن هفده، بریتانیا در اواسط قرن نوزده و آمریکا در اواسط قرن بیست.

والرشتاین برای ارائه راه‌حلی در جهت کاهش و توجیه تناقضات نظام جهانی، به مقوله «فرهنگ جهانی» روی آورده و آن را مهم‌ترین راه‌حل تناقضات اقتصاد نظام جهانی می‌داند. بر این مبنای فرهنگ در واکنش به چالش‌های حاصل از تحولات تاریخی خاصه در زمینه رشد عقاید جدیدی چون مشروعیت یافتن حاکمیت مردم، سه پاسخ ارائه می‌دهد: اختراع ایدئولوژی‌ها، پیروزی علم‌گرایی و مهار جنبش‌های اجتماعی‌ای که در برابر نظام جهانی شکل می‌گیرند، یعنی جنبش‌های ضد نظام. بر این اساس، وی فرهنگ را «رزم‌گاهی ایدئولوژیک برای منافع متضاد در چارچوب این نظام تاریخی» می‌داند که در عین حال توجیه نابرابری‌ها و تناقضات موجود در نظام را مد نظر دارد. از این زاویه، ایدئولوژی‌هایی چون محافظه‌کاری و لیبرالیسم با تقویت تمرکزگرایی سیاسی و جلوگیری از رادیکالیسم، به شکل‌گیری رکن نخست فرهنگ جهانی کمک می‌کنند.

دومین رکن فرهنگ جهانی، بازسازی نظام معرفتی به شکل جای‌گزینی علم به فلسفه به عنوان مدل سازمان‌دهنده معرفت است که صورت کامل آن در قرن نوزدهم تحقق یافت. در این زمینه، دانشگاه‌ها به عنوان بنیاد نهادی علم جدید همراه با تقسیم علوم به رشته‌های مختلف و دروس مشخص شکل گرفت. علوم طبیعی در خدمت فناوری لازم برای گسترش هرچه بیشتر سرمایه‌داری بود و علوم انسانی در جهت ملی‌گرایی که برای مشروعیت بخشیدن به دولت ملی ضرورت داشت، خدمت می‌کرد. در این میان علوم اجتماعی نیز در خدمت دست‌کاری عقلانی حیات اجتماعی، اصلاحات سیاسی و اجتماعی و گاه نیز سرکوب بوده‌اند.

رکن سوم فرهنگ جهانی لیبرال، جذب طبقات بالقوه خطرناکی را که می‌توانستند به شکل جنبش‌های ضد نظام سوسیالیستی یا ملی‌گرایانه، ثبات نظام را تهدید کنند، دربرمی‌گیرد.

لیبرال‌ها با در پیش گرفتن یک برنامه سیاسی اصلاح‌طلبانه و با تکیه بر حق رأی عمومی، دولت رفاهی و وطن‌پرستی، شهروندان اکثر جنبش‌های ضد نظام را به مخالفان پارلمانی میانه‌رو و گاه حتی شریک حکومتی خود تبدیل کردند.» (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۰۱-۲۰۳).

سه رکن فرهنگ جهانی در خدمت استتار تناقض درونی اجماع لیبرالی یعنی تعقیب همزمان عام‌گرایی و نژادگرایی - جنس‌گرایی بوده است. در همین زمینه والرشتاین معتقد است که میان جهان‌گرایی از یک سو و نژادگرایی و جنسیت‌گرایی از سوی دیگر، نه تنها تضادی نیست، بلکه میان آنها همزیستی متقابل وجود دارد و فراتر از هر یک، رأس مثلث فرهنگ را تشکیل می‌دهند. ایدئولوژی‌های دوگانه عام‌گرایی و نژادگرایی - جنسیت‌گرایی ابزارهای قدرتمندی بودند که تنش‌های تناقض‌آمیز نظام جهانی با آنها مهار شد (الرشتاین، ۱۳۷۷: ۲۵۹-۲۶۰).

نظریه سازه‌انگاری، رویکردی ونتی به قدرت نرم

تا پیش از تحولات اساسی بین‌المللی در سده گذشته، توجه به قدرت، منافع ملی، ساختار و نهاد برای مطالعه سیاست کشورها رواج بسیاری داشت. اما ناکامی نظریه‌های پوزیتیویستی در پیش‌بینی و تحلیل تحولات، توجه به عوامل فرهنگی و اجتماعی را در دستور کار نظریه‌پردازان و جامعه‌شناسان فرهنگی قرار داد که پیدایش و رشد نظریه سازه‌انگاری در واقع حاصل چنین وضعیتی است. این نظریه در فارسی با عناوین مختلفی چون «برسازنده‌گرایی»، «تفسیرگرایی» و «تکوین‌گرایی» به کار می‌رود. این مکتب، راه میانه‌ای بین رویکردهای عقلانی (واقع‌گرایی و لیبرالیسم) و رویکردهای توصیفی (پسانوگرایی، پساساختارگرایی و انتقادی) محسوب می‌شود، چرا که سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که واقعیت‌های بین‌المللی با ساختارهای معرفتی که به دنیای مادی معنی می‌دهند، شناخته می‌شوند و بدین جهت راه جدیدی را برای تحقیقات نظری و علمی فراهم کرده است (آدلر، ۱۳۷۶: ۱۱۵۹).

به عبارت دیگر، این مکتب تلاش می‌کند با زدودن ماده‌گرایی مطلق یا ماتریالیسم محض از ساحت مطالعات اجتماعی و نیز با نگرش کل‌گرایانه و نظام‌مند به پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی، اصالت ایده و اندیشه را در ساخت پدیده‌های اجتماعی مبنا قرار داده و نشان دهد که ماهیت پدیده‌های اجتماعی با اشیا و موجودات مادی متفاوت است (سلیمی، ۱۳۷۵: ۳۴). الکساندر ونت به عنوان یکی از تأثیرگذارترین سازه‌انگاران، سازه‌انگاری را تئوری ساختاری سیستم بین‌المللی دانسته که گزاره‌های خاصی را در بر می‌گیرد: الف) دولت‌ها واحدهای اولیه تحلیل در تئوری سیاسی بین‌المللی هستند؛ ب) ساختارهای کلیدی در سیستم دولت‌ها بیش از آنکه مادی باشند، بین‌الذهانی هستند؛ ج) بخش مهمی از منافع و هویت دولت‌ها به وسیله این ساختارهای

اجتماعی ساخته می‌شوند، نه در اثر طبیعت انسانی و سیاست داخلی دولت‌ها (همان: ۱۲۷).
 ونت بر آن است که با تأثیرگذاری بر اذهان و تغییر فهم مشترک می‌توان بر روند وقوع وقایع تأثیر گذاشت. برای مثال از طریق عوامل ذهنی و شیوه‌های گفت‌وگویی می‌توان گرایش به نهادگرایی و همکاری را افزایش داد و از جنگ جلوگیری کرد (غفاری و شریعتی، ۱۳۸۷: ۸۸). از بعد هستی‌شناختی این نظریه بر سه مفروض اصلی مبتنی است: الف) اهمیت ساختارهای هنجاری، ایده‌ای و فکری همانند ساختارهای مادی؛ ب) نقش هویت‌های اجتماعی در شکل‌گیری منافع و ساختار بازیگران و ج) ساخته شدن متقابل ساختار و کارگزار (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۶۲).

از منظر معرفت‌شناسی، سازه‌انگاری امکان دستیابی به حقیقت عینی، ذاتی و از پیش داده شده را رد می‌کند و معتقد است که جهان در ما برساخته می‌شود و شناخت نه در انفعال ذهن که در مشارکت فعالانه آن در جهان به دست می‌آید. ذهن نیز به نوبه خود امری تکوین یافته محسوب می‌شود (جوادی ارجمند و چابکی، ۱۳۸۹: ۴۰). از این دیدگاه، واقعیت اجتماعی چیزی است که به وسیله تفکر یا صحبت ما درباره آن، اجماع ما درباره طبیعت یک چیز، تبیین آن به همدیگر و مفاهیمی که ما برای درک و دریافت آن به کار می‌گیریم، ساخته می‌شود و تعامل انسانی، واقعیت اجتماعی را شکل می‌دهد. تأکید بر این مسئله است که خود کنشگران اجتماعی چگونه واقعیت را بر می‌سازند و بر مبنای آن عمل می‌کنند. از آنجا که این تعاملات و فرآیندهای اجتماعی هستند که به هویت‌ها شکل می‌دهند، باعث حفظ آنها می‌شوند و یا آنها را دگرگون می‌سازند، انگاره هویت، نقش مهمی در این برداشت ایفا می‌کند. از سوی دیگر، از آنجا که واقعیت زندگی، سرشار از جلوه‌های عینی است که موردی خاص از آن را دلالت تشکیل می‌دهد و زبان یکی از مهم‌ترین نظام‌های دلالتی است، دلالت، زبان و گفتمان نیز اهمیت خاصی می‌یابند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

سازه‌انگاران چنین عنوان می‌کنند که قدرت گفتمانی (دانش، ایده‌ها و...) و قدرت مادی برای هرگونه فهم و برداشتی از امور جهانی ضروری است. آنها به گفتمان‌های رایج و نافذ در جامعه توجه زیادی دارند، به این دلیل که گفتمان، اعتقادات و منافع را شکل داده و یا آن را منعکس می‌سازد و از این طریق هنجارهای رفتاری پذیرفتنی را بنیان می‌نهد. عقیده کلی بر این است که ایده‌ها شکلی از قدرت هستند، با این تفاوت که قدرت از آن شکل نیروی وحشی و عریان به صورت گفتمانی تبدیل شده است. به این ترتیب از دیدگاه سازه‌انگاری، تمرکز بر قدرت بر وجه گفتمانی است که از طریق «قدرت عمل» درک می‌شود (وهاب پور، ۱۳۸۴: ۱۳۰).

دیدگاه نای بر محور «قدرت نرم»

قبل از پرداختن به دیدگاه جوزف نای دربارهٔ قدرت نرم^۱ و روند تحول آن در طول بیش از دو دههٔ گذشته، ذکر دو نکته ضروری است: نکتهٔ اول به سابقه و جایگاه وی در حوزهٔ نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل باز می‌گردد. وی به آن دسته از اندیشمندان آمریکایی تعلق دارد که در دهه‌های گذشته، نقش تأثیرگذاری در حوزهٔ لیبرال این عرصهٔ نظریه‌پردازی دارد. آرای نای (در کنار رابرت کیوهن) در دهه‌های هفتاد و هشتاد که به طرح و تقویت مکتب «وابستگی متقابل» و به‌ویژه نظریهٔ «نهادگرایی نولیبرال» منجر شد، برای تمامی دانش‌پژوهان حوزهٔ مطالعات بین‌المللی آشناست. نکتهٔ بعد به بستر زمانی طرح آرای وی باز می‌گردد. در واقع نای نظرات خود را در مورد قدرت نرم و کارکرد آن در سیاست خارجی آمریکا، زمانی مطرح کرد که در پی فروکش کردن شراره‌های جنگ سرد و آغاز موج جدیدی از تنش‌زدایی در روابط دو ابرقدرت، سیاستمداران و نظریه‌پردازان آمریکایی با دستور کار جدیدی بر محور «طراحی الگوی نقش‌آفرینی در عرصهٔ فراجنگ سرد» مواجه بودند (برژینسکی و هانتر، ۱۳۶۸: ۶ و نیکسون، ۱۳۷۷: ۲۷). در این شرایط تفسیر نای از قدرت نرم به عنوان نافذترین منبع قدرت آمریکا برای تأثیرگذاری بر رفتار دیگر دولت‌ها و اعمال مدیریت بر تحولات نوظهور بین‌المللی، رویکردی نوآورانه بود که علاقمندان به این قبیل تجویزهای لیبرال‌گرا نیز از آن استقبال کردند. وی در ابتدای سال ۱۹۹۰ مقاله‌ای بر محور «ماهیت متحول قدرت» (نای، ۱۹۹۰: ۱۷۷-۱۹۲) منتشر ساخت که شالودهٔ نظریهٔ قدرت نرم را مشخص می‌کرد:

- در بررسی قدرت، همواره باید بر پیچیدگی‌های مربوط به «تبدیل قدرت»^۲ و اینکه کدام یک از منابع، بهترین مبنا برای قدرت (در وضعیت خاص) به شمار می‌رود، حساسیت داشت. وی تأکید داشت که در چارچوب کلی منابع متحول قدرت، باید میان «روش اعمال مستقیم قدرت یا شیوهٔ آمرانه»^۳ و روش اعمال غیرمستقیم قدرت یا رفتار متقاعدکنندهٔ قدرت^۴ تمایز قائل شد. در مورد اول، از مضامین تشویق و ترغیب‌کننده یا تهدیدآمیز استفاده می‌شود، اما در نوع دیگر، مسائلی چون جذابیت عقاید و باورها، توانایی دستور کار سیاسی، فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها برای شکل دادن به ترجیحات مورد نظر دیگران مورد توجه است.
- ایالات متحده، فرهنگی جهانی داشته، باید واجد نقشی گسترده در عرصهٔ نهادهای بین‌المللی (رفتار متقاعدکننده قدرت) تلقی شود.

1. Soft Power
2. Power Conversion
3. Directive or Commanding Method of Exercising Power
4. Power Behavior Indirect or Co-Optive

- در عصر اقتصاد اطلاعات پایه^۱ و وابستگی متقابل فراملی، قدرت کمتر انتقال‌پذیر، ملموس و اجبارکننده شده است. ما در قرن ۲۱ مطمئناً شاهد نقش گسترده‌تری برای قدرت اطلاعاتی و نهادی خواهیم بود؛ هرچند قدرت نظامی و میزان رشد اقتصادی همچنان عوامل مهم قدرت‌آفرینی کشورها باقی خواهد ماند.

نای در اواخر همین سال (۱۹۹۰)، مقاله دیگری با عنوان «قدرت نرم» (نای، ۱۹۹۰: ۱۵۳-۱۷۱) را ارائه داد که در آن ضمن تأکید بر ویژگی «توانایی کنترل رفتار دیگران» به عنوان فصل مشترک هر دو نوع قدرت سخت (نظامی و اقتصادی) و نرم، مسئله اصلی پیش روی ایالات متحده را در وضعیت پیچیده و متحول پس از جنگ سرد، در بررسی روند و چگونگی تغییر در سیاست‌های جهانی می‌داند و بر این اساس، دستور کار اصلی این کشور را در موقعیت جدید، فراتر از توجه به نقش ابرقدرتی و به کارگیری گسترده منابع، «توانایی کنترل محیط سیاسی» و وادار کردن دیگر کشورها به رفتار مطلوب خود قلمداد می‌کند. از این زاویه، قدرت نرم اهمیتی برابر با «قدرت فرماندهی»^۲ دارد و اگر دولتی بتواند آن را در نظر دیگر کشورها مشروع جلوه دهد، با کمترین مخالفت در برابر خواست‌هایش روبه‌رو خواهد شد. افزون بر آن، وجود ایدئولوژی و فرهنگ جاذب، تمایل دیگران را به پیروی افزایش می‌دهد و نیز حمایت از نهادهای بین‌المللی به هدایت یا محدود کردن فعالیت‌های آنان در مسیر مطلوب کمک خواهد کرد و حتی می‌تواند زمینه‌های به‌کارگیری یا اجبار قدرت سخت را تسریع کند.

نای در مقایسه با دیگر کشورها، آمریکا را کشوری خاص در زمینه امکان برخورداری و بهره‌گیری از قدرت نرم می‌داند. وی در این مورد در کنار توجه به نهادهای حاکم بر اقتصاد بین‌الملل (که در ارتباط پیوسته‌ای با اصول لیبرالیستی مطلوب ایدئولوژی و جامعه‌ی آمریکا قرار دارد) و شرکت‌های چندجانبه، از «فرهنگ آمریکایی» به عنوان منبع (قدرت) نرم مناسب و مفیدی سخن می‌گوید که تزریق آن در فضای تولید (اقتصادی) و ارتباطات، نقش‌آفرین خواهد بود.

وی در مقاله دیگری که درباره باز تعریف منافع ملی آمریکا در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد (نای، ۱۹۹۹: ۲۲-۳۵)، بر مبنای تفکیک میان قدرت سخت (توانایی اقتصادی و نظامی برای خرید یا اجبار) و قدرت نرم (توانایی جذب به شیوه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی) تأکید می‌کند که هرچند هر دو نوع قدرت ضروری است، در عصر اطلاعات، قدرت نرم بیش از هر نوع دیگر قدرت، قانع‌کننده‌تر و جذاب‌تر است. بر این اساس، وی بهره‌گیری از جریان‌های اطلاعات را بستر و محملی کارآمد برای انتقال آزادی‌ها و ارزش‌های آمریکایی (به عنوان منبع خاص قدرت نرم این کشور) قلمداد می‌کند و آن را در ارتباط مستقیم با منافع ملی ایالات متحده در نظر می‌گیرد. در همین زمینه، نای بر ضرورت تعبیه

مضامین بشردوستانه در ملاحظات سیاست خارجی، بهره‌گیری از زور برای تقویت منافع انسان‌دوستانه، شفاف‌سازی مواضع این کشور در مورد نسل‌کشی و سرانجام مداخله در جنگ‌های داخلی و پیامدهای آن بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها تأکید می‌کند.

در پی حادثه یازدهم سپتامبر و ظهور شرایط جدید در برابر آمریکا، موج جدیدی از نظریه‌پردازی نای بر محور مقوله قدرت نرم آغاز شد؛ روندی که در مسیر تقویت دامنه مفهومی و تحلیلی این مقوله به پیش می‌رفت. اولین مورد مقاله‌ای است که بر محور تشریح محدودیت‌های قدرت آمریکا ارائه شد (نای، ۲۰۰۲-۳: ۵۴۵-۵۵۹). در این اثر وی ضمن تأکید مجدد بر اینکه تداوم قدرت این دولت به اهتمام جدی بر قدرت نرم یا «توانایی شکل دادن به ترجیحات دیگران» منوط است و نیز اینکه قدرت نرم (آمریکا) در بخش گسترده‌ای از ارزش‌های این کشور یعنی «فرهنگ آمریکایی» ریشه دارد، بر این مهم اصرار می‌نماید که قدرت یاد شده در سیاست‌هایی که در صحنه خارج پی‌جویی می‌شود (به‌ویژه پیشبرد صلح و حقوق بشر) و در راه‌هایی که این کشور خودش را در صحنه بین‌المللی تقویت می‌کند، تجلی و ظهور یافته است. نای، قرن ۲۱ را معجونی از منابع سخت و نرم قدرت قلمداد کرده و معتقد است که هیچ کشوری نمی‌تواند بهتر از آمریکا از سه بعد قدرت (قدرت نظامی، اقتصادی و نرم) بهره ببرد.

تهاجم نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به نقطه عطف دیگری در کارهای نای تبدیل شد. وی در چارچوب تحلیلی که بر محور افزایش مخالفت جهانی با ایالات متحده و افول قدرت نرم آن ارائه داد (نای، ۲۰۰۴: ۱۶-۲۴)، تأکید دارد که سیاست‌های عاقلانه و خردمندانه می‌تواند باعث کاهش بدبینی نسبت به آمریکا شود؛ همان‌گونه که در جنگ سرد نیز آمریکا در چارچوب استراتژی مهار یا سدبندی، از قدرت نرم‌افزاری در کنار قدرت سخت‌افزاری استفاده کرد و در نهایت نیز پیروز شد. در همین ارتباط، این دولت در مسیر مبارزه با تروریسم نیز می‌تواند از قدرت مزبور (نرم) استفاده کند. به نظر وی، قدرت نرم جذابیت و محبوبیت پایداری دارد و نادیده گرفتن آن به بی‌اعتمادی و کاهش تکیه‌های آمریکا در امور بین‌الملل منجر خواهد شد.

نای در ادامه بحث خود بر خاورمیانه متمرکز شده و برای پیشبرد دیپلماسی نرم‌افزاری کارآمد در این منطقه، بر راه‌کارهایی چون افزایش اعتبارات مربوط به قدرت نرم و دیپلماسی عمومی تأکید می‌کند. در این میان، وی از راهبردی کوتاه، میانه و دراز مدت سخن می‌گوید که مواردی چون راه‌اندازی کانال‌های رادیویی و تلویزیونی، توسعه تدابیر دموکراتیک و مبادلات آموزشی و فرهنگی و توسعه جامعه مدنی را در بر می‌گیرد. وی متناسب با دامنه تأثیرگذاری سیاست مبارزه با تروریسم بر راهبرد امنیتی آمریکا، به‌ویژه در زمینه مقابله با تهدید ناشی از

القاعده، سلاح‌های کشتار جمعی و رادیکالیسم اسلامی، دوباره بر قدرت نرم به عنوان پاسخی کارآمد به تهدیدات یادشده پافشاری می‌کند.

نای ارتقای جذابیت این دولت در عصر جهانی شدن اطلاعات را امری حیاتی و در عین حال زمینه‌ساز توسعه همکاری‌های مشترک (میان آمریکا و دیگر متحدین) می‌داند، آنچه به تقویت اقتدار و توانایی‌های هر دو طرف منجر شده و در مسیر رویارویی با مسائل آتی جهان و چالش‌های پیش رو راهگشا است. وی ضمن مخالفت با تحلیل‌های مربوط به نقش امپراتوری آمریکا، از قدرت نرم به عنوان سازوکاری مناسب برای تحقق اهداف هژمونیک این دولت به‌ویژه در حوزه پراکندگی قدرت یا «فراملی» یاد کرده، موفقیت آن را در درک درست و مناسبی از قدرت نرم و ایجاد توازن میان این قدرت و قدرت سخت تشخیص می‌دهد.

سومین اثری که نای در سال ۲۰۰۴ ارائه داد، کتابی است که به چگونگی اثرگذاری قدرت نرم بر موفقیت سیاست جهانی پرداخته است (ر.ک: نای، ۲۰۰۴). در این کتاب، نویسنده پس از ارائه توضیحی مقدماتی درباره قدرت نرم به عنوان «توانایی کسب مطلوب از طریق جاذبه» و منابع آن که در جذابیت فرهنگ، ایده‌آل‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور خلاصه می‌شود، دست‌یابی به نتایج دلخواه در حوزه قدرت نرم را در گرو طراحی خوب راهبردی و رهبری با مهارت می‌داند، ویژگی‌ای که در عصر اطلاعات و پراکندگی منابع قدرت، اهمیت بالاتری می‌یابد. وی در ادامه بر فهرستی از منابع قدرت نرم این دولت را یعنی فرهنگ عامه، مبادلات علمی و دانشگاهی، سیاست‌ها و ارزش‌های داخلی چون دموکراسی و حقوق بشر تأکید مجدد می‌کند. وی از مقوله «دیپلماسی عمومی» به عنوان یکی از شیوه‌های مورد توجه در حوزه قدرت نرم سخن گفته، برای آن سه مؤلفه را در نظر می‌گیرد: ارتباطات روزانه (شرح شرایط داخلی و خارجی تصمیمات سیاسی برای مردم)؛ ارتباطات استراتژیک (توسعه مجموعه‌ای از موضوعات ساده) و در نهایت، گسترش روابط دامنه‌دار و طولانی مدت با افراد کلیدی از طریق بورس‌های تحصیلی، معاملات، آموزش. نای موفقیت آمریکا را در گرو توسعه درک عمیق‌تر از قدرت نرم و ایجاد تعادل میان قدرت‌های سخت و نرم در سیاست خارجی می‌داند، آنچه که در قالب «قدرت هوشمند» طبقه‌بندی می‌شود.

در مقاله «قدرت نرم و رهبری» (ر.ک: نای، ۱۳۸۸)، قدرت نرم مولفه کلیدی «رهبری» دانسته شده، آن را مقوله‌ای تنیده شده در قدرت می‌داند؛ چرا که مهارت‌های مختلف رهبری چون ایجاد بینش و تصویر، برقراری ارتباط با آن، جذب و انتخاب افراد توانمند، انتخاب نماینده و تشکیل ائتلاف‌ها به قدرت نرم وابسته است. از سوی دیگر، پیوند توانایی اولویت‌بندی با سرمایه‌های

ناملموسی چون شخصیت جذاب، فرهنگ، نهادها و ارزش‌های سیاسی، سبب اقتدار اخلاقی و مشروعیت رهبران می‌شود.

«رهبری و قدرت هوشمند» عنوان کتابی است که از نای در سال ۲۰۰۸ منتشر شد (ر.ک: نای، ۱۳۸۷). وی در این اثر ضمن اشاره به تغییر قدرت و رهبری در جهان امروز، رهبری اثربخش را در عمل نیازمند آمیزه‌ای از مهارت‌های قدرت نرم و سخت می‌داند، آنچه نای از آن تعبیر به «قدرت هوشمند» می‌کند. در ادامه او رهبری را رابطه اجتماعی می‌داند که سه مولفه کلیدی رهبران، پیروان و متن (به عنوان بستر تعامل) را در بر می‌گیرد.

نای در سال ۲۰۰۹ (نای، ۲۰۰۹: ۱۶۰-۱۶۳) ضمن اشاره به مقوله «عصر اطلاعات» به عنوان مهم‌ترین ویژگی کنونی نظام بین‌الملل، از محدودیت‌های قدرت آمریکا به‌ویژه از بعد اعمال کنترل بر امور جهانی سخن می‌گوید، ناتوانی‌ای که فقط در سایه «اعمال نفوذ» جبران خواهد شد. وی ضمن اشاره به سابقه استفاده این دولت از راه‌کار «ترکیب هوشمندانه قدرت سخت و نرم» در دوره جنگ سرد (در برابر شوروی سابق)، بهترین شیوه رویارویی با تهدیدات کنونی چون تروریسم اسلامی را نیز در همین مورد (قدرت هوشمند) می‌داند. وی تداوم نقش ایالات متحده به عنوان قدرتی هوشمند را تا زمانی می‌داند که این دولت، توانایی لازم را برای «رهبری» داشته باشد، نقشی که تنها با تأمین «کالاهای عمومی جهانی»^۱ مانند توسعه اقتصادی، امنیت بهداشت عمومی، فائق آمدن بر مشکلات آب و هوا، حفظ یک نظام بین‌المللی اقتصادی باز و باثبات تأمین خواهد شد؛ موضوعاتی که مطلوب تمامی جوامع و حکومت‌هاست اما به تنهایی قادر به تأمین آن نیستند. نای در نهایت فعال‌گرایی در حوزه قدرت هوشمند را شرط ضروری برای بازسازی چارچوبی می‌داند که آمریکا برای رویارویی با چالش‌های جهانی نیاز دارد.

نتیجه‌گیری

چارچوب روش‌شناسانه این نوشتار بر اساس پرسش از میزان قابلیت و کارآمدی آرای نای درباره تشریح ابعاد مباحث نظری قدرت نرم شکل گرفت که در ادامه به فرضیه‌ای انجامید که ضرورت توجه به متقدمین نظریه‌پرداز در این مورد (قدرت نرم) را پیش می‌کشد. بر این مبنا و در واقع در مسیر آزمون فرضیه، مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل و آری اندیشمندان بر محور مؤلفه‌ها و منابع غیر مادی مؤثر بر رفتار کشورها و جریان‌های فعال در عرصه بین‌المللی بررسی شد. دیدگاه‌های مزبور که بر مبنای دو معیار «توالی زمانی» و «منطق درونی» اولویت‌بندی شده

بود، در کنار وجوه اختلاف، چند ویژگی مشترک نیز دارند:

- آگاهی نسبت به منطبق «تحول‌پذیری قدرت» در بستر شرایط گوناگون بین‌المللی؛
- توجه به ضرورت بهره‌گیری توأمان از منابع مادی و غیر مادی قدرت برای پیشبرد منافع و اهداف ملی؛
- پافشاری بر اولویت جزء غیرمادی قدرت (در برابر جزء مادی یا سخت‌افزاری آن).
در این میان، نکته آخر یعنی بزرگ‌نمایی بخش غیر مادی قدرت و تأکید بر نقش تأثیرگذار قدرت نرم در عرصه روابط بین‌الملل، به فصل مشترکی برای پیوند درونی دیدگاه‌های مزبور تبدیل شده است. بر این اساس، رویکرد اخلاق‌گرای جنگ عادلانه، آرای کانت و پیروانش بر محور پیوندبخشی میان نوع رژیم سیاسی، دموکراسی‌سازی و صلح جهانی، تفسیر نوگرامشینی از الگوی رهبری روشنفکرانه قدرت هژمون، باور والرشتاین نسبت به کارکرد فرهنگ جهانی در تداوم و تثبیت نظام جهانی، نگرش سازه‌انگارانه بر محور ضرورت نقش‌آفرینی هنجار، فهم مشترک و عنصر هویت در درک و تفسیر پدیده‌های بین‌المللی، در کنار اثبات اولویت و تقدم مفهومی و تحلیلی این دیدگاه‌ها بر نظرات نای، از وجود بستر تبیینی لازم برای شکل‌گیری «نظریه قدرت نرم» حکایت دارد؛ نظریه‌ای که در کنار داشتن مضامین هستی‌شناختی و معرفت‌شناسانه خاص، رویکردی فرا «نای» را ارائه می‌دهد.

ناگفته نماند که در کنار نظریه‌های بالا می‌توان از دیدگاه‌هایی سخن گفت که «تحول در شیوه‌ها و منابع اعمال قدرت» و یا «نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل» را مدنظر داشته و از این طریق دامنه شمول نظریه مزبور را توسعه می‌دهد. نکته نهایی به وجه کاربردی نوشتار حاضر ارتباط می‌یابد؛ به این معنا که با توجه به شرایط بین‌المللی کنونی و امواج دگرگونی در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، فضای تحلیلی بحث می‌تواند به متصدیان و تصمیم‌سازان عرصه سیاست خارجی و امنیتی کشور برای شناسایی منطقی منابع نرم قدرت و الگوی کاربست آن در تعامل با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی کمک کرده و از این طریق شرایط لازم برای بسیج منابع مزبور برای کاهش یا حذف کانون‌های تهدید و فرصت‌سازی فراهم گردد.

منابع

- آدلر، امانوئل (۱۳۷۶) «سازنده‌گرایی در سیاست جهانی»، در: مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۴.
- ایمانوئل والرشتاین (۱۳۷۷) سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی ژئوپلتیک و ژئوکالچر، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، نشر نی.
- اوجلی، انریکو و کریگ مورفی (۱۳۷۳) «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، در: راهبرد، شماره ۵.
- امینیان، بهادر (۱۳۸۱) «پی افکندن نظام نوین جهان»، در: فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم.
- بایل زهی، رحیمه (۱۳۸۹) «سیاست‌های لیبرالی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر و ثبات‌آفرینی در افغانستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- برژینسکی، زبگنیو و رابرت هانتز (۱۳۶۸) «پایان جنگ سرد و فراسوی آن»، ترجمه سیروس سعیدی، در: اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۳۲، آبان و آذر.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر و ام‌البین چابکی (۱۳۸۹) «هویت و شاخص‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در: فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۱.
- رائی تهرانی، حبیب (۱۳۸۸) «نظریه هژمونی»، در: علوم اجتماعی، شماره ۱۶.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۵) «تأملی در نظریه نظام جهانی»، در: مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۷ و ۱۰۸، ۸۸-۹۹.
- (۱۳۸۶) «نگرشی سازه‌نگارانه به هویت ملی در ایران»، در: فصلنامه مطالعات ملی، سال ۸، شماره ۳.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۲) «دمکراسی فراملی: رهیافت‌های مطرح و افق‌های فراسو»، در: فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷، شماره ۲.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) امنیت بین‌الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طاهایی، جواد (۱۳۸۸) روندها و نظریه‌های دموکراتیک در روابط بین‌الملل، تهران، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۹۰) «همبستگی جهان و نظریه صلح و جنگ»، عباسعلی کدخدایی و نادر ساعد (ویراستار)، در: تروریسم و مقابله با آن (تهران، مجمع جهانی صلح اسلامی).
- غفاری، مسعود و شهرروز شریعتی (۱۳۸۷) «بنیان‌های آرمان‌خواهی در فرهنگ سیاسی ایرانیان»، در: راهبرد فرهنگ، شماره ۳، ۸۵-۹۸.
- کاکس، رابرت (۱۳۸۵) «گرامشی، چیرگی و روابط بین‌الملل، گفتاری در روش»، ترجمه علیرضا طیب، در: اندرو . لینکلینتر، مارکسیسم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳) «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی»، در: راهبرد، شماره ۳۱، ۱۶۰-۱۷۵.
- کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۷) «نظریه دولت ضعیف و فرومانده: باز تعریف جغرافیای سیاسی خشونت»، در: رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۶، زمستان.
- (۱۳۸۹) «کارکرد مکتب پساگرامشی در تشریح رفتار نرم‌افزاری بازیگر چیره‌طلب»، در: راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶.

----- (۱۳۹۱) قدرت نرم در سیاست خارجی امریکا، تهران، اندیشه‌سازان نور.
لیپست، سیمورماتین (۱۳۸۳) دموکراسی، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، وزارت امور خارجه.
لینکلینتر، اندرو (۱۳۸۵) صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
محمودی، علی (۱۳۸۳) فلسفه سیاسی کانت: اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، تهران، نگاه معاصر.

----- (۱۳۸۵) «صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز»، در: پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۰.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت.
----- (۱۳۸۳) «گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، در: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۶۳، بهار.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۱) «کانت‌گرایی، فراکانت‌گرایی و نظم جهانی»، در: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷.

میرعلی، محمد علی (۱۳۸۴) «نظریه نظام جهانی در یک نگاه»، در: مجله معرفت، شماره ۹۰، ۵۰-۵۵.
نای، جوزف (۱۳۸۷) رهبری و قدرت هوشمند، ترجمه محمدرضا گلشن‌پژوه و الهام شوشتری‌زاده، تهران، ابرار معاصر.

----- (۱۳۸۸) «قدرت نرم و رهبری»، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، در: فصلنامه عملیات روانی، سال ششم، شماره ۲۱، ۱۲۵-۱۳۶.

نیکسون، ریچارد (۱۳۷۷) فراسوی صلح، ترجمه محمدرضا رضاپور، تهران، چامه.
وهاب‌پور، پیمان (۱۳۸۴) «نقش آفرینی اتحادیه اروپا از دیدگاه سازه‌انگاری»، در: مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۴.

هابدن، استفن (۱۳۷۹) روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هالوب، رناته (۱۳۷۴) آنتونیو گرامشی فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم، ترجمه محسن حکیمی، تهران، چشمه.

Brainier, Brawn (2010) "Anthropology of an Idea, Smart Power", Foreign Policy, May – July, p.2.

Baldvin, David (1985) Economic Statecraft (Princeton: Princeton University Press).

Elshtain, Jean (2003) Just War Against Terror, Ethics and the Burden of American Power in a Violent World (New York: Basic Books).

Jean B. Elshtain (2003) Just War Against Terror (New York: Basic Books, 2003).

Mayers, Robert (1996) "Notes on the Just war Theory: Whose Justice, Which Wars? Ethics and International Affairs, Vol.10.

Hass, Richard and Indyk, Martin (2009) "Beyond Iraq, A New U.S.Strategy for Middle East", Foreign Policy, Jun-Feb, Vol.88, No.1.

McMahan, Jeff (1995) Killing in War, (Oxford: Oxford University Press).

Nye, JR, Joseph (1990) "The Changing Nature of World Power", Political Science Quarterly, Vol.105, No.2.

----- (1990) "Soft Power", Foreign Policy, Fall, No.8.

----- (1999) "Redifining the National Interest", Foreign Affairs, july-August, Vol.78, No.4.

-
- (2002-03) "Limits of American Power", Political Science Quarterly, Vol.117, No.4.
- (2004) "The Decline of America's Soft Power", Foreign Affairs, May-June, Vol.83, No.3.
- (2004) "Soft Power & American Foreign Policy", Washington Quarterly, Autumn.
- (2004) Soft Power: The Means to Success in World Politics, (New York NY: Public Affairs).
- (2009) "Get Smart, Combining hard and Soft Power", Foreign Affairs, July- August, Vol.88, No.4, pp.160-163.
- Pierce, Albert (1996) "Just War Principles and Economic Sanctions", Ethics and International Affairs, Vol.10.
- Simes, Dimitri (2007) "End the Crusade", The National Interest, Jan – Feb.
- Owen, Jown (2005) "Iraq and the Democratic Peace", Foreign Affairs, Nov-Des, Vol.84, No.60.
- Walzer, Michael (1992) Just and Unjust Wars (New York: Basic Books).